



راه خدا

در پرتو سیره اولیاء

شرح کتاب «الطریقُ الی اللہ تعالیٰ»
نوشته عالم ربانی حسین بن علی بحرانی

ترجمه استاد علی رضایی تهرانی
همراه با توضیحات و تعلیقات
حجت الاسلام والمسلمین استاد حبیب کاظمی

سر شامه،
بهرانی حسین بن علی
فرزادگی: راه حسنا
عسکون
در پرتو سیره افریاد، شرح کتاب
«الطریق الی اللہ تعالی» نوشته عالم ربانی
حسین زینعلی بهرانی، ترجمه علی رضایی تهرانی
همراه با توضیحات و تطبیقات ظاهره، ۱۳۹۲، ISBN: ۹۷۸-۹۶۴۴-۶۶۵۱-۵۵۸
نویسنده: حضرت امام خمینی (ره)، ۱۳۸۱، وضعیت فهرست نویسی: غیر | راندها: ۳۰۰۰۰۰
کتاب
دارای ۵۵۸ صفحه و ۵ مجلد، مختلف در سالهای مختلف منتشر شده است. موضوع: اخلاق اسلامی
موضوع: تقوا | شماره انود: ۹۷۸-۹۶۴۴-۶۶۵۱-۵۵۸ | مجرم | شماره انود: ۹۷۸-۹۶۴۴-۶۶۵۱-۵۵۸ | مجرم |
رشدیدی کشور: ۹۷۸-۹۶۴۴-۶۶۵۱-۵۵۸ | راندها: ۳۰۰۰۰۰ | شماره کتابخانه ملی: ۶۷۸۰۱۸۰



نور معرفت

راه خدا در پرتو سیره اولیاء

شرح کتاب «الطریق الی اللہ تعالی»
نوشته عالم ربانی حسین بن علی بهرانی

ترجمه استاد علی رضایی تهرانی
همراه با توضیحات و تطبیقات
حجت الاسلام و المسلمین استاد حبیب کاظمی

ناشر: نور معارف

طراح جلد: محمد حسین مؤیدی

صفحه آرا: نجف نجفی

چاپ: نینوا

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۳۵۱-۰۵-۸

قیمت: ۳۰,۰۰۰ تومان



نشر نور معارف:

قم: مجتمع ناشران، واحد اداری ۵۰۸ | تلفن ۰۲۵-۳۷۸۴۱۱۳۳
مشهد: خیابان امام رضا علیه السلام، دانش شرقی ۶، حسینیه الزهراء علیها السلام
تلفن ۰۵۱-۳۸۵۲۳۳۹۵-۴۱ | ۰۵۱-۳۸۵۱۲۹۴۰-۴۱
پست الکترونیکی: info@noormaaref.com
سامانه پیامک: ۵۰۰۲۰۱۳۱۲

فروشگاه مرکزی نشر نور معارف:

قم: مجتمع ناشران، طبقه همکف، واحد تجاری ۱۲ G
۰۲۵۳۷۷۴۲۰۷ - ۰۹۱۰۱۱۰۴۵۳۸

نمایندگی های فروش:

قم: حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام، فروشگاه مرکزی نشر زائر
تلفن ۰۲۵-۳۷۱۷۵۳۶۱
قم: خیابان شهداء (صفائیه)، کوچه ۳۲، پلاک ۳۲، فروشگاه مرکزی پاتوق کتاب
تلفن ۰۲۵-۳۷۷۴۰۰۴
مشهد: بلوار سجاد، خیابان میلاد، به نشر آستان قدس رضوی
تلفن ۰۵۱-۳۷۶۵۲۰۰۸
تهران: میدان فلسطین، ضلع شمال شرق، پلاک ۴ و ۵، نشر بین الملل
تلفن ۰۲۱-۸۸۹۲۱۹۸۰
تبریز: ابتدای خیابان طالقانی، روبروی مصلاهی امام علیه السلام، کتابسرای دریا
تلفن ۰۴۱-۳۵۵۳۱۳۶۳
اصفهان: خیابان مسجد سید، کتابفروشی فدک
تلفن ۰۲۱-۲۲۲۰۵۴۸۵

فهرست مطالب

۱۳	مقدمه
۱۵	باب اول: ضرورت و فضیلت تهذیب اخلاق
۲۳	باب دوم: فضیلت علم و اخلاق
۲۷	باب سوم: سعادت جاودانه
۳۱	باب چهارم: راه‌های تقرّب به خدا
۴۵	باب پنجم: جایگاه انسان در جهان هستی
۵۵	باب ششم: صراط مستقیم
۶۹	باب هفتم: چگونه در راه خدا باشیم؟
۸۵	باب هشتم: کمال ایمان در خصلت‌های اخلاقی
۱۰۷	باب نهم: خشنودی از تقدیرات الهی
۱۲۵	باب دهم: توکل و تسلیم
۱۴۱	باب یازدهم: درجات و مراتب ایمان
۱۴۳	فهرست منابع

سخن ناشر

کتاب «الطریق الی الله تعالی» نوشته عالم ربانی، حسین بن علی بحرانی، از بهترین رساله‌های اخلاقی شیعی است که از زمان تألیف تا امروز با اقبال اهل دل و سالکان طریق معنا مواجه بوده است. مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی درباره این اثر دل‌انگیز از زبان یکی از عالمان اخلاق نقل می‌کند: «من کتابی نیکوتر از آن در موضوع اخلاق ندیده‌ام، مگر سخنان جمال السالکین سید رضی‌الدین علی بن طاووس.» سپس می‌افزاید: «مؤلف کتاب از فقهای متأخر نجف و از علمای علم حدیث و رجال است.»^[۱] علامه سید محسن امین نیز درباره کتاب مزبور و مؤلف آن می‌نویسد: «حسین بن علی بن صادق بحرانی، عالمی دانا و فاضل بود که در حدیث و رجال و عرفان تبحر داشت. او را کتابی در اخلاق است که بس نیکو است. یکی از کسانی که این کتاب را دیده است، می‌گوید: از بهترین کتاب‌هایی است که در فن اخلاق تألیف شده است. همچنین گفته‌اند: این کتاب، رساله‌ای در سلوک به شیوه اهل بیت علیهم‌السلام است.»^[۲]

۱. الذریعة، ج ۱، ص ۳۷۲.

۲. أعیان الشیعة، ج ۶، ص ۱۱۹.

محدث قمی در کتاب الکنی واللقاب، مؤلف کتاب را این گونه یاد می‌کند: «الشیخ الجلیل العارف الربانی الشیخ حسین بن علی بن صادق البحرانی.»^[۱] متأسفانه در کتاب‌های رجالی و تراجم، بیش از این از مؤلف کتاب یاد نشده است؛^[۲] اما همین اثر از مقام علمی و اخلاقی او خبر می‌دهد. کتاب الطریق الی الله تعالی چندین ویژگی و امتیاز دارد؛ از جمله:

۱. از ویژگی‌های مهم این اثر، اختصار و ایجاز آن است. این ویژگی موجب می‌گردد که خواننده اثر با تمرکز و حضور قلبی بیشتری آن را بخواند و از آن اثر بپذیرد. زیاده‌گویی و اطناب، از عیب‌هایی است که در بسیاری از کتاب‌های اخلاقی دیده می‌شود؛ اما کتاب الطریق الی الله تعالی در نهایت ایجاز و اختصار تألیف شده است.

۲. ویژگی دیگر کتاب الطریق الی الله تعالی، جامعیت و اعتدال آن است؛ زیرا مؤلف بیشتر مباحث مهم اخلاقی را در کتاب خود آورده است؛ گاهی به تفصیل و گاهی به اشاره. همچنین گفت‌وگو درباره مسئله‌ای، او را از اشاره به مسئله‌ای دیگر غافل نکرده است؛ مثلاً اگر از شکرگزاری به درگاه خالق متعال گفته است، درباره سپاسگزاری از مخلوق نیز سخن گفته است، تا یکی، موجب غفلت از دیگری نشود. با وجود این، خواننده هرگز احساس پراکندگی و گریزهای بیهوده نمی‌کند.

۳. ویژگی سوم کتاب، اهتمام مؤلف به اخلاق عملی و پرهیز از مباحث پیچیده نظری در علم اخلاق است. کتاب، بیشتر ناظر به مباحثی است که به کار اهل دل و عمل می‌آید و در آن اثری از مسائل نظری نیست. بدین رو می‌توان آن را راهنمای اخلاق عملی نامید.

۱. الکنی واللقاب، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. گویا مؤلف، خود تعمد داشته است که گرفتار شهرت و آوازه‌گری نشود و نامش بر سر زبان‌ها نیفتد.

■ سخن ناشر

۴. امتیاز مهم و برجسته دیگر کتاب، التزام آن به شیوه معصومین علیهم السلام در اخلاق و سلوک است. بدین رو هر سخنی که می‌گویید، آن را به حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله یا اهل بیت علیهم السلام می‌آراید. خواننده این کتاب پس از مطالعه آن، با مشی و منش حضرات معصومین علیهم السلام در اخلاق آشنا می‌شود و می‌تواند پا در جای پای آنان بگذارد.

۵. اقبال اهل سلوک به این کتاب مختصر و ساده، نشانگران است که مؤلف آن دانشمندی مهذب و اهل معنا بوده است.

خدای بزرگ را شاکریم که برگردان این اثر اخلاقی به زبان فارسی توسط فاضل ارجمند حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای علی رضایی تهرانی ممکن شد و اکنون در اختیار خوانندگان فارسی‌زبان قرار گرفته است. گفتنی است که در ترجمه عبارات مؤلف کوشش شده است که تا حد امکان به معانی صریح الفاظ و دلالت مستقیم آنها توجه کافی شود. در پانوشت نیز برخی توضیحات و تعلیقات به قلم استاد فرهیخته حجة الاسلام و المسلمین حبیب کاظمی آمده است؛ این توضیحات در واقع در ادامه کلام مؤلف و در راستای روشن تر شدن مراد اوست.

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبیّه و آله الاطهار.

نشر نور معارف

مقدمه مؤلف

ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است و فرجام نیک از آن پرهیزگاران. و درود خدا بر نیکان برگزیده و برگزیدگان نیکش، محمد و آل پاک او، که مظهر لطف او در میان آفریدگان اند.

بنده فانی، حسین بن علی بن صادق بحرانی می‌گوید: من همواره در اندیشه گردآوری بخشی از موعظه‌ها و پندهای اهل بیت علیهم‌السلام و ارشادات ایشان برای دوستانشان بودم؛ پندهایی که مایه حیات قلب‌ها و روشنایی عقل‌ها است. پس بر خدا توکل کردم و از او کمک خواستم و به آبروی محبوب‌ترین آفریده‌اش در نزد او، محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، روی به سویش کردم. امیدم از خدای متعال این است که یاری خود را از من دریغ ندارد و این اثر را ذخیره من برای روز جزا قرار دهد، که او است بخشنده و براو است اعتمادم. او مرا کافی است و چه خوش تکیه‌گاهی است.

اکنون مقدمه‌ای می‌نگارم تا در آن هدف از نگارش این کتاب روشن شود: همیشه آرزو می‌کردم که خدا به من توفیق دهد که آنچه از آثار و سخنان اهل بیت علیهم‌السلام که خود از آنها بهره برده‌ام، در کتابی گرد آورم؛

سخنانی که مایه بیداری دل های غافل و احیای جان های مرده و روگردان از خدا است. اما کسالت و بی نشاطی ام در عمل به آن مواعظ، مرا از این کار بازمی داشت؛ زیرا علمی که صاحبش بدان عمل نکند، وبال گردن او است. دانشی که بدان عمل نشود، پیوسته صاحبش را از خدا دور می کند و به تأثیر آن در دل ها امیدی نیست؛ چنانکه در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است: عالمی که به علمش عمل نمی کند، پندش در دل ها نمی نشیند.^[۱] اما چون عمر رو به پایان است و اجل نزدیک، دیدم که امروز و فردا کردن و تعلل بی فایده است. و از سوی دیگر تقاضای برخی دوستان، جدی است. پس با طلب خیر از پروردگار دست به کار شدم و نخست قصدم این بود که این نوشتار، مایه هوشیاری و بیداری خودم از خواب غفلت باشد. نیز امیدوارم که این اثر چون پاسخی به درخواست برادران دینی است، و خدمتی به روایات اهل بیت علیهم السلام، مایه یمن و برکت باشد.

به حول و قوه الهی، روش من در این کتاب این است که مضامین و مفاد روایات اهل بیت را در بخش های گوناگون و به صورت قانون هایی ذکر کنم؛ بدون ذکر اسناد و نقل عین الفاظ؛ زیرا مضامین آنها به قدری عالی است که همه خرده های پاک و فطرت های سالم پس از اطلاع، آنها را تأیید می کنند. البته به اشاراتی بسنده می کنم و قصد تفصیل ندارم. از خدای منان مدد و توفیق عمل می خواهم و بر او توکل می کنم.

۱. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن العالم إذا لم يعمل بعلمه زلت موعظته عن القلوب كما يزل المطر عن الصفا؛ از امام صادق عليه السلام نقل شده است که عالم، آنگاه که به علم خویش عمل نمی کند، پند او بر قلب ها نمی نشیند و فرومی ریزد، آنچنان که آب بر روی سنگ سخت قرار نمی یابد و به زمین می غلتد.» (اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴)

باب اول

ضرورت و فضیلت تهذیب اخلاق

تهذیب اخلاق، هدف بعثت انبیا

پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمود: «من برای کامل کردن اخلاق نیکو مبعوث شدم.»^[۱] در این سخن، شکی نیست؛ زیرا معاد و معاش انسان جز در سایه اخلاق شایسته انتظام نمی یابد و بر انسان گوارا نمی گردد. بنابراین نباید پنداشت که کارهای شایسته - هر قدر که بسیار و فراوان باشد - بدون تهذیب اخلاق، نفعی دارد؛ بلکه بدان سان که سرکه غسل را فاسد می کند،^[۲] اخلاق ناشایسته، عمل نیک آدمی را تباه می سازد. و در کاری که پایش فساد و تباهی است، چه سودی است؟ مپندارید که علم، هر چند بسیار، بدون اصلاح اخلاق نفعی دارد؛ همان گونه که

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۸۲؛ طبرسی، مکارم الأخلاق، ص ۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۲۱.

اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند: «دانشمندانی زورگو و بی‌اخلاق نباشید که ناشایستگی رفتارشان، اعمال شایسته شما را نابود می‌کند.»^[۱]

گمان نکنید که انسان بی‌اخلاق می‌تواند به زندگی و هم‌زیستی گوارا با دیگران (همچون پدر، فرزند، همسر، رفیق، استاد و شاگرد) دست یابد. هرگز! بلکه دیگران از او آزار می‌بینند و متنفرند. چنین آدمی چگونه می‌تواند کمالات گوناگون صاحبان کمال را اکتساب کند، وقتی اهل کمال از او بیزار و گریزانند؟ هر کس که در روش و آثار اهل بیت علیهم السلام بنگرد، درمی‌یابد که آنان با اخلاق نیکشان، خلق خدا را هدایت می‌کردند و به سوی دین رهنمون می‌شدند. آنان، شیعیان را نیز امر کرده‌اند که چنین باشند و فرموده‌اند: «مردم را به سوی حق بخوانید، اما نه با زبان.»^[۲] یعنی برای اینکه اسوه مردم باشید، آنان را با اخلاق شایسته و اعمال پسندیده خود به سوی حق دعوت کنید.

حال که دانستیم معاش و معاد آدمی با اخلاق شایسته کمال می‌یابد و بعثت پیامبرگرمی اسلام برای تکمیل فضائل اخلاقی بوده است و هستی تنها بدان صلاح می‌یابد، روشن می‌شود که تهذیب اخلاق برهرکار دیگری مقدم است. افزون بر آن، تهذیب اخلاق کلید همه خیرها و چشمه همه خوبی‌ها و بسان درختی است که میوه‌های رنگارنگ ثمر می‌دهد و سرآغازی است برای رسیدن به هرهدف. شاهد این مدعا روایات است که می‌گویند: «کافران را نیز بر اخلاق شایسته‌شان پاداش دهند.»

شاهد دیگر آن است که شخصی عادت به مخالفت با نفس داشت و همین او را به سوی ایمان کشاند. شاهد سوم اینکه شخصی بخشنده

۱. امالی صدوق، ص ۲۹۴.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۶۴.

و سخی اسیر مسلمان شد. جبرئیل بر پیامبر از طرف خدا پیام آورد که این شخص را نکشید، چون بخشنده است. آری سخاوت، او را در دنیا از مرگ نجات داد و موجب بهشتی شدن او در آخرت شد.^[۱]

پس از این مقدمه که صدق آن بر اهل عمل روشن است، باید دانست که اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام در فن شریف اخلاق، روش و قواعدی دارند که توجه و عمل به آنها مایه دستیابی به فضائل اخلاقی است؛ آن هم به سهولت و آسانی، نه با دشواری، آن گونه که در سخنان دانشمندان اخلاق است. مگر نه این است که رسول گرامی اسلام هم صدا با قرآن می گوید: «خدا بر بندگان آسان می گیرد و نه سخت و در دین هیچ گونه تنگنایی برای مؤمنان نیست.»^[۲] می فرماید: من برای شما شریعتی آورده ام که آسان و مطلوب است.^[۳] همین پیامبر اسلام که صاحب شریعت است، در طریقت و اخلاق نیز راه هایی بسیار آسان پیش پای ما نهاده است و راه های دشوار را بر ما بسته است.

پس نیک بیندیش و مراقب باش که مبادا شیطان تو را رانده و درمانده کند و با این بهانه که کسب اخلاق شایسته، کاری است دشوار و نیازمند مبارزه با نفس و ریاضت های سخت، تو را از علم اخلاق بی بهره گرداند. نه! در مکتب اهل بیت علیهم السلام راه های رسیدن به فضائل اخلاقی بسیار آسان است.

من خود به چشم خود دیده ام کسانی را که اهل ریاضات غیر شرعیّه

۱. رک: کافی، ج ۲، ص ۶۴.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۳. کافی، ج ۵، ص ۴۹۴. نیز رک: شوکانی، فتح القادیر، ج ۱، ص ۴۷۱: «والنبي صلی الله علیه و آله يقول: الدين يسر ويقول: يسروا ولا تعسروا. ويقول: أمرت بالشریعة السمحة.»

سخت بودند، اما جز به اهداف دنیایی و مقامات پست دست نیافتند و هرگز این ریاضات شاقه آنها را در کردار و رفتار به اهل بیت علیهم السلام شبیه ساخت.^[۱] حقیقت مطلب این است که خداوند سبحان با حکمت بالغه خویش کاری محیرالعقول کرده است که این کار مایه آزمایش مردم نیز هست، و آن اینکه رسیدن به اهداف بزرگ را از مردم خواسته است، ولی کلید آن را اعمالی جزئی و خرد قرار داده است. انسانی که این کارهای جزئی را کوچک بشمارد و در عمل به آنها سستی بورزد و در پی راه‌های غیرمشروع سخت باشد، به اهدافش نمی‌رسد و این خود از بزرگ‌ترین امتحانات او است؛ ولی انسانی که به کارهای خرد چنگ زند، به آن اهداف بزرگ و عالی دست می‌یابد. و چه سعادت‌ی برای او بزرگ‌تر از اینکه او با عمل به کارهای کوچک، به اهداف بزرگ و ارزشمند دست می‌یابد!

به حق شگفت‌آور است که خدا چگونه حجت بالغه خویش را بر مردمان تمام و نعمتش را برای ایشان کامل کرده، آنان را از راه‌های آسان به مراتب عالیه معرفت و اخلاق می‌رساند. و [اما دریغ که] مردم

۱. در اینجا نویسنده به توهمی بس خطرناک اشاره دارد؛ توهمی که بسیاری از مدعیان سلوک را از چشیدن لذت دنیا و آخرت محروم ساخته است. اینان گمان برده‌اند که راه رسیدن به لقاء الهی، منحصر در ریاضت‌های سخت نفسانی است که مستند شرعی نیز ندارد. این گروه اگرچه دانسته‌اند که نفس آدمی پراز اسرار شگفت‌انگیز و سرچشمه نیروهای فراوان است، اما نمی‌دانند که هدف از خلقت انسان آزادسازی این نیروها از هر راهی نیست. آنان می‌دانند که دستیابی به انرژی‌های پنهان روح انسان، جز با تسلط بر نفس و قوای آن از رهگذر ریاضات شاقه ممکن نیست، اما پرسش این است که آیا هدف از آفرینش عالم و آدم همین است؟ آیا هستی‌آفرین از ما خواسته است که با ریاضات شاق، نفس خود را تقویت کرده و به لذت‌های برتر نفسانی دست یابیم؟ آیا این فروافتادن در کید نفس نیست؟ اگر زهد و ریاضت، به خودی خود، انسان را واجد کمالات اخلاقی می‌کند، هر کس به هرنیتی که دست از خوردن و آشامیدن بازدارد، باید به کمالات معنوی راه یابد که چنین نیست.

با بی‌اعتنایی به این نعمت، خود را در معرض هلاکت ابدی و عذاب رنج‌آور قرار می‌دهند!

تدبّر در این حکمت الهی که از آموزه‌های اهل بیت علیهم‌السلام است، معنای گفتار معصوم علیه‌السلام را روشن می‌سازد؛ آنجا که فرمود: «هر کس روزی‌های خود را کم بشمارد، از روزی‌های کلان محروم می‌گردد.»^[۱] و نیز فرمود: «منشأ همه بدی‌ها و بدبختی‌ها و هلاکت‌ها این است که آدمی کارهای نیک خُرد را کم‌ارزش و پست بشمارد.»

مفهوم^[۲] (نتیجۀ منطقی) این روایت شریف، «منشأ همه خیرات» دانسته می‌شود. مفهوم روایت این است که هر کس روزی‌های خُرد را کوچک نشمارد، از روزی‌های کلان محروم نمی‌گردد. با تتبع در آیات قرآنی و روایات، شواهد فراوانی برای صدق این حقیقت به دست می‌آید؛ از جمله این روایت شریف از اهل بیت علیهم‌السلام: «از گناهانی که آنها را کوچک می‌شمارید، بپرهیزید»^[۳] شاهد دیگر این روایت است: «هرگز هیچ طاعتی را کوچک نشمارید؛ زیرا چه بسا که خوشنودی خدا در آن باشد، و هیچ گناهی را نیز کوچک بشمارید که چه بسا غضب الهی در آن باشد.»^[۴]

به هر حال برای انسان آگاه روشن است که روش اسلام در راه خدا،

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۱۸: «سمعت أبا عبد الله علیه‌السلام يقول: من استقل قليل الرزق حرم الكثير.»
۲. «مفهوم» در مقابل «منطوق»، یعنی آنچه از مفاد و معنای سخن، به نحو التزامی و منطقی برداشت می‌شود.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۰۷.

۴. مؤلف در مقدمه کتاب گفته بود که گاهی عین الفاظ حدیث را نمی‌آورد و فقط معنای آنها را نقل می‌کند. اصل حدیث، این گونه است: «... لا تستحقروا طاعة فرئما كان رضی الله تعالی فیها و ربما یوافق رضاه...؛ طاعتی را کوچک نشمارید، هر چند که به نظر شما کوچک بیاید. چه بسا در این طاعت، رضای خدا باشد و هیچ معصیتی را کوچک نشمرید. چه بسا بسخط خدا در همان معصیتی باشد که شما کوچکش شمرده‌اید.» (رک: صدوق، الخصال، ص ۲۰۹)

مبتنی بر کارهایی کوچک و آسان است که همان‌ها به لطف الهی وسیله رسیدن به برترین اهداف و نتایج می‌شوند. روشن‌نگران ادعا این حدیث قدسی و تأمل‌انگیز است که پروردگار می‌فرماید: «هر کس وجبی به من نزدیک شود، یک ذراع^[۱] به او نزدیک می‌شوم.»^[۲]

اگر خدای سبحان، کسانی را که به او پشت کرده‌اند، به سوی خود می‌خواند، پس با کسانی که به او روی کرده و نزدیک شده‌اند و در خانه‌اش را می‌کوبند، چگونه رفتار می‌کند؟

در این زمینه به نقل گفتار حضرت سید الساجدین علیه السلام در دعای سحر بسنده می‌کنیم: «خدایا آن کس که به سوی تو کوچ کند، راهش کوتاه است. تو هرگز از مردم پوشیده نبودی و نیستی؛ ولی آرزوهای دراز و بی‌بنیان مردم، آنان را از محضر تو محجوب کرده است.»^[۳]

اکنون ای جوینده راه خدا که مقام بلند قرب الهی را آرزو می‌کنی، سخن من را بشنو که این سخن نه از من است، که از انوار اهل بیت عصمت علیهم السلام است که هر کس از آنان کناره گرفت، سراز آتش بر می‌آورد. جان سخن من این است: حال که دانستی هدف از خلقت آدمی، تخلق به اخلاق شایسته است، همان اخلاقی که از خدا بهجت و شرافت دارد

۱. «ذراع»، یکی از واحدهای سنجش طول در گذشته بوده و برابر است با حد فاصل آرنج تا سرانگشت میانی.

۲. قال رسول الله ﷺ: ان الله عزوجل يقول أنا عند ظن عبدي بي وأنا معه حين يذكرني ان ذكرني في نفسه ذكرته في نفسي وان ذكرني في ملا ذكرته في ملا خير من ملئه الذين يذكرني فيهم وان تقرب العبد مني شبرا تقربت منه ذراعا وان تقرب مني ذراعا تقربت منه باعا وإذا جاءني يمشي جثته أهرو له المن والفضل. (مسند احمد، ج ۲، ص ۴۸۲)

۳. «وأن الراحل إليك قريب المسافه وأنك لا تحتجب عن خلقك إلا أن تحجبهم الأعمال دونك.» (شیخ طوسی، مصباح المتعجد، ص ۵۸۳)

و در روایات آمده است که «به اخلاق الهی متخلق گردید»،^[۱] یعنی به اخلاق محمد و آل محمد و شیعیان آنان، پس بدان که اساس تخلق به اخلاق، میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط است. باید چندان که می‌توانی با طاعات و پرهیز از گناهان و زشتی‌ها به خدا تقرب جویی، و بکوشی که در این راه از هیچ عمل کوچک یا بزرگ روی نگردانی؛ یعنی آنچه را که عمل به آن در نظرت نیکوتر است، گرچه کوچک باشد، به جای آوری و هر چه ترکش در نظرت رجحان دارد - هر چند کوچک باشد - بر ترک آن همت گماری و در این راه هیچ کوتاهی و تسامح نکنی؛ بلکه بدان پیوسته اهتمام ورزی. و پرهیز از اعمال بسیار اما بدون نظم و استمرار؛ زیرا اگر هر عملی آن گونه که شایسته است، منظم و مستمر انجام شود، به اندازه هزار عمل که چنین نباشد، تأثیر دارد؛ بلکه آن هزار عمل به اندازه این یک عمل اثر ندارد و شاید - آن چنان که اهل معرفت گویند - میان این دو نسبتی نباشد.^[۲]

سفارش می‌کنم تو را که هرگز در اعمال کوچک و بزرگ، کوتاهی نکنی، و نگوویی که مگر من معصوم هستم که چنین قدرتی داشته باشم؛ من کجا و این سخنان کجا! سفارش می‌کنم که بنای تو در زندگی آن باشد که در هیچ عمل کوچکی - چه رسد به اعمال بزرگ - کوتاهی نوری؛

۱. بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۱۲۹.

۲. این سخن نمونه‌ای از واقع‌نگری و آگاهی نویسنده از طبیعت آدمی است. او می‌خواهد سالک در حدی رشد کند که رابطه کار، هدف و رساننده بودن کار به هدف برای او مهم باشد. هدف در سلوک، دستیابی به عبودیت در همه ساحات است و سالک نباید به کاری بپردازد که او را به این هدف نمی‌رساند. مثلاً اگر عبادتی از سرریا باشد، یا موجب ترک واجبی مهم تر گردد، یا عجب و غرور در پی بیاورد یا مایه تنفر از اصل سلوک شود، ارزشی ندارد؛ بلکه سالک را از مقصد، دورتر می‌کند.

اگرچه قصور ناشی از غلبه هوای نفس و فریب شیطان و نفس اماره - که در غیر معصومین علیهم السلام است - طبیعی و بخشوده است. اگر انسان به اوامر کوچک شرعی پایبند باشد، راه ترقی و رسیدن به مقامات عالیه بر او هموار می‌گردد؛ زیرا خدای رحمان به لطف شامل خود، همین کارهای کوچک را کلید گنج‌های ارزشمند و مقامات بلند قرار داده است، و هر کس که کلید گنج سعادت را در دست دارد، چه غم دارد! او رستگار است و پیروز.

باری، اگر بیم درازگویی نبود، نمونه‌ها و شواهد بیشتری می‌آوردم و با تفصیلی بیشتر سخن می‌گفتم؛ زیرا این روش، چندان نفیس است که هزاران در حکمت را می‌گشاید. شاید در بخش‌های دیگر کتاب، باز هم درباره آن سخن بگوییم. إن شاء الله.

باب دوم

فضیلت علم و اخلاق

گروهی از خوبان و صالحان که اهل جهاد و مبارزه با نفس اند، در موردی به خطا رفته اند؛ یعنی شیطان چون دیده است که آنان از عهده جهاد با نفس خویش برآمده اند - همان جهادی که رسول خدا، آن را جهاد اکبر نامید^[۱] - خواست که آنها را بفریبد، پس در ذهنشان شبهه ای گران درباره یادگیری دانش شریف اخلاق افکند. شبهه این است که مطالعه مواعظ و نصایح اخلاقی و یادآوری آنها و جست و جو برای یافتن و تدبّر در آنها - که منبع علم اخلاق است - مطلوب و پسندیده نیست. چرا؟ زیرا ما انسان ها معمولا به دانسته های خود عمل نمی کنیم و در نتیجه دانسته هایمان وبال ما و مایه اتمام حجت

۱. «عن أبي عبد الله عليه السلام، أن النبي صلى الله عليه وآله بعث بسرية فلما رجعوا قال: مرحبا بكم فمضى الجهاد الأصغر وبقى الجهاد الأكبر، قيل: يا رسول الله وما الجهاد الأكبر؟ قال: جهاد النفس.» (کافی، ج ۵، ص ۱۲)

علیه ما خواهد بود. پس ناگزیر نپرداختن و نشنیدن مواظب اخلاقی، سزاوارتر است؛ زیرا هرگز گناه انسان دانشمند، همسان گناه غیر دانشمند نیست. بنابراین هر چه دانش آدمی دربارهٔ ردایل و کیفی آنها کمتر باشد، انسان معذورتر است؛ زیرا معذوریت کسی که نمی‌داند، همانند کسی نیست که می‌داند.^[۱]

باری؛ من چون این شبهه را از این گروه شنیدم و دانستم که این شبهه از فریب‌های شیطانی است، در مقام پاسخ برآمده، آنها را متوجه روایتی کردم که شیخ حر عاملی در کتاب الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه آورده است. این روایت، این شبهه را دفع می‌کند. مفاد روایت چنین است: «خداوند سبحان می‌فرماید: نگویید ما می‌ترسیم از اینکه بیاموزیم و عمل نکنیم؛ بلکه بگویید ما می‌آموزیم و امیدواریم که بدان عمل کنیم؛ زیرا من شریعت را به سوی شما نفرستادم مگر اینکه می‌خواستیم به وسیلهٔ آن بر شما رحمت آورم.»^[۲]

این سخن الهی، ریشهٔ شبهه را می‌کند. البته اگر فریب شیطان نبود، جایی برای این شبهه هم نبود تا احتیاج به رفع آن باشد؛ ولی به هر روی، این سخن الهی برای برکندن ریشهٔ آن شبهه کافی است.

اکنون با توضیحی افزون، حق مسئله را ادا می‌کنیم تا برای شما روشن

۱. قرآن نیز می‌فرماید: خداوند توبهٔ کسانی را که از روی جهالت گناه می‌کنند، زود می‌پذیرد. (سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۷)

۲. «ولا تقولوا نخاف ان نعلم ولا نعمل، ولكن قولوا نرجوان نعلم ونعمل. والعلم يشفع لصاحبه وحق على الله ان لا يخزيه، ان الله يقول يوم القيامة: يا معشر العلماء ما ظنكم بربكم؟ فيقولون: ظننا ان يرحمنا ويغفر لنا. فيقول تعالى: اني قد فعلت اني استودعتكم حكمتي لا لشر أردته بكم بل لخير أردته بكم، فادخلوا في صالح عبادي إلى جنتي برحمتي.» (الحر العاملي، الجواهر السنیه، ص ۱۱۴ و ۱۱۵)

گردد که آموختن علم شریف اخلاق، مطلوب است و میوه‌های شیرین دارد. روشن است که علم بدون عمل همانند عمل بدون علم نفعی ندارد؛ ولی انسان مأمور است به هر یک از این دو اهتمام بورزد. هر یک از این دو مایه تقویت دیگری است. پس اگر کسی علم بیاموزد، نه برای اینکه بدان عمل کند، بلکه برای آنکه فخر بفروشد و پشت زیبایی‌های علم که بر مردم جلوه می‌کند، کارهای زشت و ملکات ناشایست خود را بپوشاند، بی‌تردید همنشین شیطان است و دانشش وبال او و دیگران.^[۱] اهل دوزخ از چنین انسانی آزار می‌بینند و از او بیزارند. این انسان بارگناه خود و دیگران را بر دوش می‌کشد و در حقیقت شیطانی است در صورت انسان. به خدا پناه می‌برم از چنین انسانی. و نیز اگر کسی نفسش به فراگیری علم عادت کرده است و بدون اینکه علم به او بصیرتی یا معرفتی ببخشد، ریاکارانه در میان مردم به هیئت عالمان حضور یابد، همچون درازگوشی است که افسارش را به جایی بسته‌اند تا جولان ندهد؛ گرچه زبان چنین شخصی کمتر است.

اما کسی که عاقل و فهمیده است و در پی دانشی است که مایه صلاح او و موجب سعادت دنیا و آخرت او است، روی به سوی الله دارد و در جست‌وجوی مقام قرب حق است و به‌واقع همو مخاطب دستوره‌های اخلاقی است تا تربیت شود و تعالی یابد. آری؛ چنین انسانی باید بداند که با باز شدن هر دری از دانش به روی او، عمل به آن دانش برای او آسان

۱. این سخن اشاره به نکته مهمی دارد که هیچ‌گاه نباید از آن غفلت کرد. اگر از جهل مرکب و خطا بگذریم، علم صحیح در بهترین حالت، چیزی جز صورت ذهنی مطابق با واقع خارجی نیست. نفس انباشتن ذهن از صورت‌های علمی و لذت بردن از آنها، هیچ‌گونه تقدس ذاتی و فایده‌ای ندارد و موجب قرب به حق نمی‌شود. فی‌المثل کسی که کتابخانه‌ای بزرگ دارد، ولی از آن جز حفظ بصری نمی‌برد، چه سودی از آن کتاب‌ها و دانش‌ها نصیب او می‌شود؟

می‌گردد و گرایشش به عمل بدان افزون می‌شود. و نیز، هر چه عمل انسان به علمی که خدا نصیب او می‌کند، بیشتر گردد، دانشی جدید برای او فراهم می‌شود و از این رهگذر دانش آدمی روز به روز بیشتر می‌گردد. این مطلب در روایات اهل بیت علیهم‌السلام این چنین آمده است: «هر کس به آنچه می‌داند عمل کند، عمل او مایه علم به اموری می‌گردد که نمی‌داند.»^[۱] پس در حقیقت عمل نوعی علم است؛ زیرا سبب حصول آن است. بدین رو عمل کردن، مصداق «طلب علم» خواهد بود، و طلب علم - چنانکه می‌دانیم - در روایات اهل بیت علیهم‌السلام بسیار ستایش شده است؛ چنانکه علم‌آموزی از برترین مصداق‌های دانش است، زیرا همانند عمل، سبب علم است.

پس اگر انسانی اهل علم و عمل بود، سعادت‌مند است. سعادت‌ی که منشأ آن علمی است که مقدمه عمل است و عملی که برخاسته از علم است، نه از روی نادانی. البته سعادت، گرچه از مجموع علم و عمل حاصل می‌شود، ارزش علم در نزد خدا بیشتر است و تفاوت درجات اولیای الهی که همه به مقام کمال رسیده‌اند، به درجات علم و معرفت آنان است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: معرفت هر چند اندک، از عمل بسیار، بهتر است. علم و عمل همانند نیت و عمل است که نیت و قصد از خود عمل برتر است، و نیز همانند جسم و روح است که روح از جسم برتر است.^[۲] باری، این مقدار برای جویندگان هدایت کافی است. و توفیق به دست خدا است.

۱. رک: بحار الأنوار، ج ۴۰، ص ۱۲۸؛ الشریف المرتضی، الفصول المختاره، ص ۱۰۷.
 ۲. صدوق، التوحید، ص ۳۶۷.

باب سوم سعادت جاودانه

از آنچه گفتیم، دانسته شد که خدا سعادت را برای ما و ما را برای نیل به سعادت آفریده است. پس باید دانست که خلقت آدمی برای زندگانی جاودانه است و عالم آخرت را پایان نیست. خدا دنیا را مزرعهٔ آخرت قرار داده^[۱] و پاداش را در آخرت بر اعمال آدمی در دنیا مترتب کرده است.^[۲] بدین رو رسیدن به سعادت ابدی برای انسان‌ها ممکن نیست

۱. «و قال رسول الله ﷺ: الدنيا مزرعة الآخرة.» (ابن ابی جمهور الأحسائی، عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۲۶۷)

۲. توجه به کوتاهی عمر آدمی در دنیا از عوامل بیداری دل و نشاط سالک است؛ زیرا هر کس بالطبع خود را دوست دارد و لذا عاشق جاودانگی و بهره‌وری دائم از نعمت حیات است؛ گرچه در تشخیص مصادیق نفع و ضرر خود اشتباه کند. عمر انسان در دنیا بسیار کوتاه است و در برابر عمر اخروی او لحظه‌ای بیش نیست؛ اما سرنوشت عمر ابدی او، در دنیا رقم می‌خورد. پس آدمی باید قدر همهٔ لحظات عمر خویش را بداند و آن را در راهی مصرف کند که سعادت جاودانه‌اش در گرو آن است؛ زیرا آنچه خدای متعال برای آخرت انسان در نظر گرفته

مگر به وسیله اعمال شایسته در دنیا. از سوی دیگر، بی شک عمر کوتاه و فرصت‌های اندک زندگی در دنیا برای برخورداری از شایستگی نیل به سعادت ابدی، هرگز کافی نیست؛ حتی اگر انسان در همه عمر گناه نکند و پیوسته در حال عبادت باشد. ناگزیر خدا به مقتضای رحمت و مهربانی بیکرانش، درهایی از جود و کرمش را بر آدمیان می‌گشاید تا از این راه، شایستگی سعادت ابدی و برخورداری از نعمت‌های جاودانه را بیابند؛ چراکه همه نعمت‌های الهی، بی مقدمه و همه احسان‌های او فیض بی دریغ است.

اکنون برخی از باب‌های رحمت خدا را بازمی‌گوییم:

[یک]

اولین تفضّل الهی بر مؤمنان، آن است که با سرآمدن عمرشان، اثر اعمال آنان نزد خدا پایان نمی‌یابد؛ بلکه تا پایان عمر دنیا استمرار دارد، زیرا بنا بر حکم دین و شریعت، هر کس که روشی پسندیده بنیان نهد، افزون بر اجر خود، هم اندازه اجر همه کسانی که بدان عمل می‌کنند، مأجور است؛ همچنان که بنیان‌گذار گمراهی، علاوه بر گناه خود، همانند گناه عاملان دیگر را نیز بر دوش می‌کشد.^[۱]

[دو]

خداوند پدر و مادر را - چون علت پیدایش فرزندان هستند - در تمامی اعمال خیر فرزندان و نوادگان و... شریک کرده است.

است، قابل قیاس با امکانات و نعمت‌های این جهانی نیست.
 ۱. «قال النبی ﷺ: من سنّ سنة حسنة کان له اجرها وأجر من عمل بها إلى یوم القیامة، ومن سنّ سنة سیئة کان علیه وزرها ووزر من عمل بها إلى یوم القیامة.» (الفصول المختارة، ص ۱۳۶)

[سه]

خداوند در مقام پاداش به برخی اعمال، از حقیقت آن اعمال ملائکه‌ای می‌آفریند که تا روز قیامت، خدا را پرستش کنند و ثواب پرستش آنان برای صاحب آن عمل خواهد بود.

[چهار]

خدا باب مبارک «تنزیل» و جایگزینی را برای مؤمنین باز کرده است؛ یعنی مثلاً عبادت در شبی مانند شب قدر را به منزله عبادت هزار ماه، بلکه برتر از آن قرار داده و فرموده است: «شب قدر از هزار ماه بهتر است.»^[۱] یا یک ساعت تفکر را به منزله شصت سال عبادت تلقی کرده است؛ چنان که در برخی روایات آمده است.^[۲] یا اینکه گذراندن شبی را در جوار مرقد مطهر امیرالمؤمنین علی علیه السلام معادل هفت صد سال عبادت قرار داده است. همچنین برآوردن حاجت مؤمن را معادل نهصد سال عبادت دانسته است، عبادت روزه‌داران شب‌زنده‌دار.^[۳]

[پنج]

روزه‌داری در سه روز از هر ماه را با روزه‌داری در تمام عمر دنیا همسان کرده است.^[۴]

همه اینها از آن رو است که خدای متعال می‌خواهد از راه تفضل و

۱. سوره قدر، آیه ۳.

۲. البته آنچه در مصادر روایی آمده است، برتری یک ساعت تفکر بربیک سال عبادت است، نه شصت سال. آنچه با شصت سال عبادت برابری می‌کند، همراهی با بیمار در مکه، آموختن حدیث برای نفع‌رسانی به خود و دیگران، عدالت‌ورزی و رضایت بیمار به قضای الهی است.

۳. «عن رسول الله صلی الله علیه و آله: من سعی فی حاجه أخیه المسلم فکأنما عبد الله عزوجل تسعة آلاف سنة، صائماً نهاره قائماً ليله.» (صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۹۰)

۴. این سه روز عبارت اند از: پنج‌شنبه اول هر ماه، پنجشنبه آخر ماه و چهارشنبه اول دهه وسط ماه.

مهربانی بر بندگانش، آنان به درجه «عبادت دائمی» نائل آیند و شوق رسیدن به این مقام در آنها پیدا شود.

خدا منت خویش را کامل کرده و باب مبارک دیگری نیز بر روی مؤمنین گشوده است، و آن پاداش بر نیت است؛ نیتی که از نفس عمل بهتر است. و چون نیت مؤمنان این است که اگر در دنیا زندگی جاودانه داشته باشند، همه عمر خویش را به عبادت بگذرانند، خداوند ثواب طاعت جاودانه را روزی آنان می‌کند و در برابر این نیت، جاودانگی را در بهشت به آنها ارزانی می‌دارد؛ چنانکه کافران را به جرم نیت‌شان که استمرار کفر و گناه تا پایان عمرشان در دنیا بوده است - حتی اگر عمری جاودانه داشته باشند - در دوزخ بی‌پایان عذاب می‌کند.

آری؛ در بعضی روایات آمده است که انسان سعادت‌مند، کسی است که با مرگ او گناهان و زشت‌کاری‌هایش نیز بمیرد؛ یعنی پس از مرگ او کسی به بدی‌های او اقتدا نکند؛ زیرا اگر به بدی‌های او اقتدا کنند، با مرگش سیئات او نمرده است؛ پس سعادت‌مند نخواهد بود و وزر و وبال عملش تا روز قیامت گریبان‌گیر او است. اقتضای معصیت - نعوذ بالله - استمرار است؛ مگر اینکه خداوند رحم کند و ریشه معصیت را پس از مرگ آدمی بخشکاند.

پس بکوش که از گناهان بپرهیزی؛ زیرا چه بسا نسل اندر نسل پس از تو باقی بماند. و بکوش که در شوق عبادت و طاعات الهی به کمال برسی، تا پس از تو رشد کند و مورد انتخاب و عمل پسینیان - تا روز قیامت - باشد. باری؛ از خواب غفلت بیدار شو و از بی‌خبران مباش.

باب چهارم راه‌های تقرب به خدا

بدان که راه‌های رسیدن به خدا به عدد نفوس انسان‌ها است و هر کس به این شمار، به سوی خدا راه دارد، و بدبخت کسی است که از رحمت فراگیر خدا بیرون است.^[۱] باید دانست که هیچ راهی مؤثرتر و

۱. اینکه از راه‌های گوناگون می‌توان به مقام قرب رسید، از نکات برجسته‌ای است که بصیرت آدمی را در سیراالی الله فزونی می‌بخشد. در حقیقت ما یک معادله ثابت در جزئیات سلوک نداریم. هر فرد در زمان و مکان و موقعیتی، شرایط و موانع خاص خویش را دارد و از همین رو، گرچه صراط مستقیم یکی است، سُبُلِ اِلی الله متنوع است. در قرآن هم واژه «صراط» همیشه مفرد آمده است، ولی واژه «سبیل» به صورت جمع (سُبُل) هم ذکر شده است. از این رونمی‌توان به خصوصیات فردی افراد - گرچه به کمال رسیده باشند - اقتدا کرد. دغدغه همه سالکان، یافتن مناسب‌ترین راه از میان راه‌ها است و مشکل، احکام الزامی فقهی (واجبات و محرمات) که از راه علم فقه به دست می‌آید، نیست؛ بلکه مشکل در پیشامدهای شخصی و موارد جزئی است که فقه در آنها ورود نمی‌کند؛ همچون فهم موارد اهم و مهم. در اینجا است که سالک به بصیرتی نافذ نیازمند است؛ بصیرتی که بهترین سیر را به او نشان دهد. این بصیرت و شناخت از سه راه تحقق می‌یابد:

مطمئن تر از حسن ظنّ به خدا نیست؛ چه اینکه خداوند از راه گمان بنده اش با او مواجه می‌شود. پس گمان نیک مواجهه نیکو در پی دارد و گمان بد، مواجهه بد.

متأسفانه مردم در دام شیطان افتاده و به بدگمانی به پروردگارشان عادت کرده‌اند. به سرعت فال بد در خاطرشان جاگیر می‌شود و با دیدن آثار مصیبت، از گشایش و فرج، مأیوس و ناامید می‌شوند. از شدت بلا می‌ترسند و بی‌درنگ به نزول بلای شدید یقین می‌کنند. پس در گمان بد خویش گرفتار می‌شوند و فال بدشان در حقشان راست می‌آید.

آری این بدگمانی، نوعی سوء ظن به پروردگار است و دانستیم که با بدگمانی به خدا بنده سزاوار آن می‌گردد که خدا در خور گمان بنده اش با او رفتار کند؛ مگر اینکه او را ببخشاید و سوء ظنش را نادیده گیرد. رسول گرامی اسلام ﷺ همیشه دوست داشت مردم به خیر تفرّأ بزنند و تطییر (فال بد زدن) را نمی‌پسندید.^[۱] در حدیثی در کتاب شریف کافی آمده است که طیره، به حسب آنچه صاحبش نظر می‌دهد و فکر می‌کند، جاری می‌شود؛ چنانچه فال بدی را که می‌زند، شدید ببیند، مصیبتی هم که بر او وارد می‌شود، شدید خواهد بود و چنانچه آن را خفیف ببیند، مصیبتی هم که بر او وارد می‌شود، خفیف خواهد بود. اما اگر به فال بدی که خود می‌زند یا دیگران

۱. الهام الهی که معرفتی یقینی را به دنبال دارد.

۲. تأیید مستمر الهی که گام سالک را در پیمودن بهترین مسیر استوار می‌دارد.

۳. راهنمایی عارفان کامل که از معرفت‌های شهودی برخوردارند؛ همانان که به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام: چون گوش و چشم و دلشان بیدار است، با پروردگار جهان ارتباطی ویژه دارند.

۱. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «از تیزی مؤمن پروا کنید که او با نور الهی می‌نگرد.»

۱. مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۳۸۲.

برایش می‌زند، اعتنا نکند، هیچ ائتفاق بدی برای او نخواهد افتاد.^[۱]
بنابراین بر پیرو اهل بیت علیهم‌السلام است که خود را به خوش‌گمانی به
خدای خویش عادت دهد، تا با عمل اندک از خدا پاداش بسیار گیرد؛
زیرا رسم خدای سبحان آن است که کم را به بهای بسیار می‌خرد و
جود او از آنچه گمان و آرزو می‌کنند بیشتر است؛ زیرا گمان بنده در حق
خدایش - هر چند بزرگ باشد - محدود است، ولی جود و بخشش او
نامحدود است. امیر مؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرماید: «هر کس به تو گمان
نیک داشت، ناامیدش مگردان.»^[۲]

اگر حکم الهی - که بر زبان ولی‌اش علی علیه‌السلام جاری شده است، درباره
بندگان این باشد، خدای متعال که اصل همه خوبی‌هاست، به اجرای
این حکم سزاوارتر است؛ بلکه از روایات چنین به دست می‌آید که هر کس
به هر چه - گرچه سنگی - گمان خیر داشته باشد، خداوند ناامیدش
نمی‌گرداند و برگمانش جامه عمل می‌پوشاند. گویا این نیز نوعی
خوش‌گمانی به خدا است؛ زیرا خوش‌گمانی به هر چیزی، به این معنا
است که خداوند در آن، خیری برای شخص خوش‌گمان نهاده است؛ زیرا
مؤمن دائماً به این حقیقت التفات دارد که هر خیری از خدا است.

در روایتی روشن‌گر امام علیه‌السلام می‌فرماید: «هر کس به سنگی گمان نیک
برد، خداوند در همان سنگ سَری می‌نهد تا آن شخص از آن سنگ خیر
ببیند. راوی می‌پرسد: گمان نیک به سنگ چگونه ممکن است؟ امام
می‌فرماید: مگر حجرا لاسود را نمی‌بینی که مخزن سر الهی است.»^[۳] از

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۹۷، ح ۲۳۵.

۲. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲.

۳. رک: بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۴۳. نیز قرآن از سنگی خبر می‌دهد که چون عصای حضرت

این حدیث چنین برمی آید که خداوند منان گمان نیک مؤمنان را در حق یک دیگر تحقق می بخشد. برای نمونه، گواهی مؤمنین را به صالح بودن میّت، تصدیق می کند؛ یعنی اگر مؤمنان شهادت دهند که از شخص درگذشته جز خیر ندیده اند و بدین وسیله خوش گمانی خود را نسبت به میّت اعلام دارند، خداوند نیز شهادتشان را می پذیرد و گناه او و گواهی دهندگان را می آمرزد.

مقتضای خوش گمانی به خدا این است که خداوند گمان نیک را در حق گمان کننده و کسی که در مورد او گمان نیک رفته است، تحقق بخشد؛ مگر اینکه مانعی قوی در کار باشد که در این صورت تنها در حق گمان برنده تحقق می یابد. برای نمونه، در پاره ای از روایات آمده است: شخصی، دیگری را بر این گمان که او انسانی نیکوکار است گرامی می دارد و بدین رو خدا او را به بهشت می برد، با اینکه خدا می داند آن شخص، انسانی نیکوکار نبوده و از اهل دوزخ است.^[۱] در اینجا خوش گمانی مؤمن درباره آن شخص، به دلیل وجود مانع، اثر نمی کند

موسی علیه السلام آن را می شکافد، دوازده چشمه از آن جاری می شود. نمونه دیگر سنگریزه های مکه است که به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله شهادت دادند. باری؛ همه موجودات این عالم قابلیت تلقی خاص الهی را دارند؛ یعنی همه موجودات گرچه از نظر حضور در پیشگاه الهی یکسانند، اما پروردگار بعضی را - چونان بعضی زمان ها و مکان ها - مورد لطف خاصش قرار می دهد و بعد از آن است که این موجودات به خاطر نسبت انتساب تشریفی و لطف خاص، ویژگی هایی پیدا می کنند و به مقامی برتر از هم قطاران شان می رسند. مثلاً پیراهن یوسف، چشم یعقوب را بینا می سازد، تابوت در بنی اسرائیل مایه آرامش می گردد، مشتی خاک زیر پای رسول الهی شگفتی می آفریند و حجر الأسود - چنانکه در روایات آمده است - دست الهی در کره خاکی می گردد. آنچه گفته آمد مثال هایی در جمادات بود. باید دید که اگر در عالم انسانی نفسی با تسلیم در برابر امر الهی، مورد لطف خاص پروردگار واقع شود، چه ها می کند؟

۱. «عن ابي عبد الله عليه السلام قال: إذا حضر الميت أربعون رجلاً فقالوا: اللهم إنا لا نعلم منه إلا خيراً. قال الله عز وجل: قد قبلت شهادتكم وغفرت له ما علمت مما لا تعلمون.» (کافی، ج ۳، ص ۲۵۴)

و خداوند این خوش‌گمانی را درباره آن شخص تحقق نمی‌بخشد؛ بر خلاف گمان‌برنده که در حق او محقق می‌شود.

باری؛ انسان خوش‌گمان به برادران ایمانی‌اش هیچ‌گاه ناامید نمی‌گردد؛ زیرا یا خوش‌گمانی او درباره خود و دیگران تحقق می‌یابد و هر دو سود می‌برند، و یا حداقل درباره خودش تحقق می‌یابد، نه در حق آن کس که درباره‌اش گمان خیر برده است.

خوش‌گمانی به مؤمنین، فضیلتی است ارجمند و ارزشمند، و شاید بر همین اساس، بنای دین بر قبول امامت در نماز قرار گرفته است؛ یعنی اگر مأمومین به شخصی خوش‌گمانند و او را به عنوان امام جماعت واسطه قبول نمازشان در پیشگاه الهی قرار داده‌اند، او باید بپذیرد و خدای متعال هم نماز همه را به خاطر همین خوش‌گمانی به این شخص قبول می‌فرماید.^[۱]

از این گونه موارد و مصادیق، بسیار است. مثلاً اگر کسی باقی مانده غذا یا نوشیدنی مؤمنی را از باب تبرک بخورد، آن غذا برای او متبرک می‌شود؛^[۲] یا اگر انسان مؤمن از آب زمزم به هر نیتی بنوشد، بدان می‌رسد.^[۳] دو تن از بزرگ‌ترین دانشمندان اسلام یعنی شهید اول و شهید ثانی فرموده‌اند:

۱. «وَأما حق إمامك في صلاتك فأَنْ تعلم أنه تقلد السفارة فيما بينك وبين ربك عزوجل، وتكلم ولم تتكلم عنه، ودعا لك ولم تدع له، وكفاك هول المقام بين يدي الله عزوجل، فإن كان نقص كان عليه دونك، وإن كان تماماً كنت شريكه، ولم يكن له عليك فضل فوقى نفسك بنفسه، وصلاتك بصلاته، فتشكر له على قدر ذلك.» (شيخ صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۲۳)

۲. «قال أبو عبد الله عليه السلام: في سؤر المؤمن شفاء من سبعين داء.» (شيخ صدوق، ثواب الأعمال، ص ۱۵۱)

۳. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ماء زمزم دواء مما شرب له.» (كافي، ج ۶، ص ۳۸۷)

«بسیاری از بزرگان آب زمزم را برای دستیابی به اهداف دینی یا دنیایی نوشیده‌اند و به مطلوب خویش دست یافته‌اند.»^[۱]

پس مبادا از گرفتن بهره‌ات از خوش‌گمانی غفلت بورزی.

در ادعیه اهل بیت علیهم‌السلام خوش‌گمانی، از برترین روزی‌هایی است که بنده از خدا می‌خواهد. و امام معصوم علیه‌السلام عرض می‌کند: خدایا یقین و خوش‌گمانی به خودت را روزی‌ام گردان. ^[۲] حتی در روایتی دیگر آمده است که خداوند خوش‌گمانی را به او تصدیق می‌کند، گرچه از سوی مدعی دروغگو باشد و به حقیقت بر خدا گمان نیک نداشته باشد. از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که در روز قیامت، بنده‌ای را می‌آورند و بی‌درنگ دستور می‌رسد که او را به آتش افکنند. در این هنگام او به پشت سرش نگاهی می‌اندازد. خدای سبحان می‌فرماید: او را بازگردانید. از او می‌پرسد چرا به سوی من روی کردی؟ بنده می‌گوید: پروردگارا، من به تو چنین گمانی نداشتم. خدای متعال می‌پرسد: گمانت چه بود؟ می‌گوید: گمانم این بود که مرا می‌بخشی و با رحمتت مرا در بهشت جای می‌دهی. خدای متعال می‌فرماید: ای فرشتگان من، سوگند به عزت و شوکت‌م و سوگند به نعمت‌ها و بلاایم و سوگند به جایگاه بلندم، این بنده من یک لحظه نیز بر من گمان نیک نداشت؛ وگرنه او را به سوی آتش نمی‌فرستادم. اما اکنون که مدعی خوش‌گمانی است، بر دروغ او جامه صدق بپوشانید و او را به سوی بهشت رهنمون شوید.»^[۳]

۱. شرح لمعه، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۰.

۳. این روایت از احادیثی است که امید بسیاری در دل‌ها زنده می‌کند. رحمت گسترده الهی کوچک‌ترین قابلیت را می‌پروراند، تا حدی که حتی ادعای دروغین خوش‌بینی به پروردگار کارساز می‌شود، چه رسد به ادعای صادقانه و از روی اخلاص، و چه رسد به کسی که در

اگر در این حدیث شریف، نیک تأمل کنی، نکته‌هایی وصف‌ناپذیر می‌یابی. از این گونه احادیث - که از نسیم‌های ربانی خبر می‌دهند - به دست می‌آید که خوش‌گمانی‌ها و آرزوهای ما نسبت به موهبت‌های الهی، همه مصداق حسن ظن به الله و خوش‌گمانی به او است؛ زیرا بر فرض اینکه مصداق حقیقی خوش‌گمانی نباشد، ادعای آن هم بی‌اثر نیست و از روایت بالا فهمیدیم که خداوند با لطف و کرشم ادعای خوش‌گمانی را هم تصدیق می‌کند و با آن همانند حسن ظن واقعی و حقیقی معامله می‌نماید و احکام الهی در دنیا و آخرت همگون است، که «در آفرینش حق هیچ‌گونه اختلاف و تفاوتی نمی‌بینی»^[۱]

باید دانست که معنای خوش‌گمانی به پروردگار راحت‌طلبی و بهانه‌ترک عمل نیست، که این از نیرنگ‌های شیطان است؛^[۲] بلکه اقتضای خوش‌گمانی به خدا میل شدید به موهبت‌های الهی و مجذوب مقامات عالیه شدن است. چه، هر کس که به موهبت‌های الهی انس پیدا کند، طمع رسیدن به حق او را شیفته‌تر می‌کند و سختی‌ها در نزدش آسان

دنیا دائماً با آن زندگی خود را همراه ساخته است. البته نباید کسی اشکال کند که پس بر اساس این روایت، در روز قیامت هیچ کس به دوزخ نمی‌رود؛ زیرا همه می‌توانند با ادعایی دروغین، خود را از آتش رهانیده، مشمول لطف حق شوند؛ زیرا همین ادعایی دروغین از بنده‌ای پذیرفته می‌شود که در دنیا کارهای نیک از او سرزده و شایسته لطف الهی شده است. خداوند در روز قیامت حجت هر کس را - بر اساس لطف و حکمتش - به او تلقین می‌کند. (سوره ملک، آیه ۳)

۱. سوره ملک، آیه ۳.

۲. این همان خطایی است که نادانان بدان گرفتار آمده‌اند و با کژفهمی از حسن ظن به خدا، به معارف انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام بد کرده‌اند. این جاهلان دست از تلاش در راه معاش کشیده، به اسم دین زحمت تأمین دنیای خود را بر دوش دیگران می‌گذارند. گویا باید اهل دنیا کار کنند تا اهل آخرت بخورند! غافل از اینکه امیر مؤمنان علی علیه‌السلام با دست شریف خود برای تحصیل روزی حلال به انواع کارهای سخت تن می‌داد.

جلوه می‌کند. آری، هر کس عظمت مطلوب خویش را دریابد، آنچه را در راهش می‌پردازد، اندک می‌شمارد.

از مولایمان امام رضا علیه السلام روایت است که فرمود: «خداوند به داوود وحی کرد: بنده من به پیشگاه من یک کار نیک می‌آورد و من برای همان او را به بهشت می‌برم. داوود پرسید: پروردگارا، آن کار نیک چیست؟ فرمود: گرفتاری مؤمنی را برطرف می‌کند، گرچه با انفاق نیمی از یک دانه خرما. در این هنگام داوود گفت: خداوند، آن کس که تو را شناخت، سزاوار است که هرگز امیدش از تو نگسلد.»^[۱]

شما را به خدا سوگند، اگر خداوند این بهشت عظیم را که به مقدار زمین و آسمان‌ها پهناور است، به نیمی از یک دانه خرما می‌بخشد، چگونه سزاوار است که آدمی با او معامله نکند و لحظه‌ای از او غفلت ورزد؟ آیا جایگزینی برای این معامله وجود دارد؟ آیا اگر کسی در لحظه‌ای روی به سوی او نداشته باشد، می‌تواند با چیزی دیگر آن را جبران کند؟ هرگز! به هیچ روی! بلکه بدون شک آنچه را که از دست داده است، جایگزینی ندارد و خسروانی که دیده است، جبران نمی‌شود. بنا بر آنچه گذشت و نیز به دلیل شدت مهربانی خداوند به بندگان مؤمن خویش، شریعت اسلام برای همه حرکات و سکنات اهل ایمان، پادشاهایی بزرگ در نظر گرفته است؛ تا آنجا که سید الساجدین علیه السلام شیعیان را تعلیم داده است که این دعا را بخوانند: «بارالها، طپش‌های

۱. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۸۴ و ص ۳۱۳؛ ابن فهد الحلّی، عده الداعی، ص ۱۸۱: «وَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْعَبْدَ مِنْ عِبَادِي يَأْتِينِي بِالْحَسَنَةِ فَأُيَبِّحُهُ جَنَّتِي فَقَالَ دَاوُدُ: يَا رَبِّ وَمَا تِلْكَ الْحَسَنَةِ؟ قَالَ: يَدْخُلُ عَلَيَّ عَبْدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ سُرُورًا وَلَوْ بِتَمْرَةٍ فَقَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَقًّا عَلَيَّ مِنْ عَرْفِكَ أَنْ لَا يَقْطَعَ رَجَائَهُ مِنْكَ.»

پنهان قلب‌هایمان و حرکت‌های اعضایمان و پلک زدن‌های چشم‌هایمان و حرکات زبان‌هایمان را اسباب رسیدن به ثوابت قرار ده.»^[۱] نیز در یکی دیگر از دعاهایشان به خداوند عرضه می‌دارد: «بارالها، من از هر لذتی جز لذت ذکر تو، استغفار می‌کنم.»^[۲]

پس ارادهٔ پروردگار این است که بندگان مؤمنش با غفلت از معامله با او - گرچه به مقدار یک چشم برهم زدن - زیان نکنند؛ زبانی که قابل جبران نیست. از همین رو راه‌های رسیدن به مقام قربش را به شمار انفاس خلیق قرار داده است؛ تا آنجا که - مثلاً - هر کس آب بنوشد و حسین و اهل بیتش علیهم‌السلام را یاد کند و برقاتلانش لعنت فرستد، در نامه عملش ۱۰۰/۰۰۰ حسنه می‌نویسد و ۱۰۰/۰۰۰ سیئه را از نامهٔ اعمالش محو می‌کند و او را ۱۰۰/۰۰۰ درجه بالا می‌برد و همانند کسی خواهد بود که ۱۰۰/۰۰۰ بنده را در راه خدا آزاد کرده است، و خداوند او را با دلی مسرور در روز قیامت مبعوث می‌گرداند.^[۳]

آیا خدایی که چنین بخششی دارد و این‌گونه پاداش می‌دهد، راضی می‌شود که نفسی از نفس‌های بندهٔ نیازمندش را - بابت نیازی کاملی که خود دارد - ضایع و بدون اثر بگذارد؟ هرگز! هرگز! بلکه پروردگار مهربان از بندهٔ مؤمنش می‌خواهد که به سوی او که سرچشمهٔ همه خیرها است، روی کند؛ زیرا شرافتی نیست مگر در روی آوردن به حضرت حق. و اگر

۱. «اللهم فصل علی محمد وآله، واجعل همسات قلوبنا، وحرکات أعضائنا، ولمحات أعیننا، ولهجات ألسنتنا فی موجبات ثوابک حتی لا نفوتنا حسنه نستحق بها جزاءک، ولا تبقى لنا سیئه نستوجب بها عقابک.» (الصحیفة السجادیة، تصحیح ابطحی، دعای ۳۰، ص ۷۳)

۲. «وَأَسْتَغْفِرُكَ مِنْ كُلِّ لَذَّةٍ بَغَيْرِ ذِكْرِكَ، وَمِنْ كُلِّ رَاحَةٍ بَغَيْرِ أُنْسِكَ وَمِنْ كُلِّ سُرُورٍ بَغَيْرِ قَرِيبِكَ، وَمِنْ كُلِّ شَعْلٍ بَغَيْرِ طَاعَتِكَ.» (همان، دعای ۱۹۴، ص ۴۱۹)

۳. کافی، ج ۶، ص ۳۹۱.

بنده به خدا روی کند، خدا نیز به بنده روی می آورد و ثمره اقبال خدا به بنده اش، این است که با او با فضل و کرمش معامله می کند و چنان دست او را می گیرد که در همه خاطرات، حرکات، سکنت، بیداری و خوابش جز خشنودی پروردگارش را نجوید و راهی جز راه او را نیوید. از امام باقر علیه السلام روایت شده است که «خداوند تبارک و تعالی به داوود علیه السلام گفت: از جانب من به قومت بگو: هیچ بنده ای نیست که در برابر فرمان من مطیع باشد مگر اینکه بر من است که مطیع او باشم و او را در طاعتم کمک کنم؛ اگر از من چیزی خواست، به او ببخشم و اگر مرا خواند، لبیک گویم و اگر به من پناه آورد، پناهش دهم و اگر از من خواست که زندگی اش را کفایت کنم، بپذیرم و اگر بر من توکل کرد، او را از همه زشتی ها بازدارم و اگر همه خلق علیه او حيله و نیرنگ به کار بردند، من آن حيله ها را خنثا کنم.»^[۱]

این گونه است که رحمت الهی، بنده را از دست یازیدن به آنچه نفعی به حالش ندارد یا برای او زیان بار است، بر حذر می دارد؛ چنانکه در برخی احادیث قدسی کتاب الجواهر السنیه آمده است: «ای فرزند آدم، آنگاه که در قلبت قساوت و در جسمت بیماری و در مالت کاستی و در روزی ات نقصان دیدی، یقین داشته باش که این بدان خاطر است که سخنان بی فایده از تو سرزده است.»^[۲] این، اثر سخنان بی فایده است که مباح است، چه رسد به سخنان حرام! پس زیان سخنان بیهوده، از

۱. «وعن أبي جعفر علیه السلام: ان الله تعالى أوحى إلى داود ان بلغ قومك انه ليس عبد منهم أمره بطاعتي فیطيعني الا كان حقا على أن أطيعه وأعينه على طاعتي وان سئلني أعطيته، وان دعاني أجبتة، وان اعتصم بي عصمته، وان استكفاني كفيته، وان توكل على حفظته من وراء عوراتي، وان كاده جميع خلقي كنت دونه.» (ابن فهد حلی، عدة الداعي، ص ۲۹۲؛ الجواهر السنیه، ص ۷۴)
 ۲. همان، ص ۶۶.

سم مهلك بیشتر است؛ زیرا سم بر جسم اثر می‌کند، اما سخنان لغو و بیهوده، افزون بر جسم، دل را نیز می‌میراند و از مال می‌کاهد و روزی را مفقود می‌کند. چگونه ممکن است خدای مهربان بیسندد که بنده‌اش خود را در معرض این هلاکت بزرگ بیفکند. حتی در روایت است که خداوند بنده‌اش را بر نگاه‌های بیهوده مؤاخذه می‌کند؛ همان گونه که از سخنان بیهوده حساب می‌کشد.^[۱]

از همین رو است که پروردگار جهانیان نمی‌خواهد حتی نگاهی از نگاه‌های بنده‌اش به هدر رود. پس نگاه به کعبه و به صورت عالم و سادات و نگاه عبرت‌آمیز را به مخلوقات عبادت قرار داده است؛ عبادتی شگرف!^[۲] این نگاه‌ها خود نوعی تفکر است و لختی از آن برابر است با شصت سال عبادت.^[۳] آری؛ «به هر سو روی کنید، آنجا روی خدا است.»^[۴]

امام صادق ع از طریق پدران‌ش، از پیامبر ص روایت می‌کند که فرمود: «خداوند به داوود وحی کرد: ای داوود، همان گونه که نور

۱. نکته‌ای که نویسنده به آن اشاره می‌کند، از مصادیق مراقبت‌های دقیق نفس است. می‌دانیم که توده مردم نگاه کردن را امری ارادی که مایه ثواب یا عقاب گردد، نمی‌دانند و می‌گویند: چشمی که بسته نیست، ناگزیر می‌بیند، غافل از اینکه انسان سالک مراقب می‌تواند امور به ظاهر غیر ارادی را به کارهای ارادی تبدیل کند. مثلاً در همین مورد چشم دیدن، سالک سعی دارد جز به آنچه مورد فرمان الهی است نظر نیندازد (مثلاً خط قرآن، صورت والدین، کعبه، موجودات به جهت عبرت‌آموزی و...)، چه رسد به آنچه از آن نهی شده است (مانند نگاه به نامحرم از روی شهوت).

آری، از این گونه روایات فهمیده می‌شود که صراط حق، از موباریک‌تر و از شمشیر تیزتر است و لذا رسیدن به هدف بسیار دشوار است، مگر فضل و رحمت الهی دست سالک را بگیرد.

۲. «ان النظر إلى الكعبة عبادة، والنظر إلى الوالدین عبادة، والنظر فی المصحف من غیر قراءه عبادة والنظر إلى وجه العالم عبادة، والنظر إلى آل محمد علیهم السلام عبادة.» (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۰۵)

۳. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۹۳.

۴. سورة بقره، آیه ۱۱۵.

خورشید بر اثر تابش بر همگان کم نمی‌گردد، رحمت من هم با کسانی که در آن درآیند، تنگ نمی‌شود و همان گونه که فال بد به کسی که فال بد نمی‌زند، ضرر نمی‌رساند، کسانی که دائماً فال بد می‌زنند از فتنه و گرفتاری نجات نمی‌یابند.»^[۱] این سخن خداوند با داوود پیامبر بهترین شاهد است بر قانونی که پیشتر ذکر کردیم. قانونی که می‌گفت: انسانی که فال بد می‌زند، چون به پروردگارش بدگمان است، از فتنه‌های نداد و هلاک می‌گردد، ولی انسانی که به دلیل خوش‌گمانی‌اش به پروردگار فال بد نمی‌زند، هرگز از فال بد، ضرر نمی‌بیند و به برکت گمان نیک به پروردگار ضرر از او دفع می‌گردد.

آری، هر کس که از در رحمت الهی وارد شود و از همه چیز بریده و به اخبار اهل بیت عصمت علیهم‌السلام و پیروی آثارشان بیبوندد، راه رحمت و هدایت بر او تنگ نمی‌گردد؛ بلکه دائماً وسعت می‌یابد و درهایی که از هر یک آنها ۱۰۰/۰۰۰ در دیگر گشوده می‌گردد، به رویش باز می‌شود تا به مقام «شرح صدر» و نور علم و معرفت می‌رسد و می‌دانیم که مقام «شرح صدر» از بالاترین شرافت‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که خداوند او را بر آن ستوده است؛ آنجا که می‌فرماید: «الم نشرح لك صدرک؛ آیا ما برای تو سینه‌ات را نگشادیم.»^[۲]

نتیجه آنکه اگر خداوند بر بنده‌اش منت نهاد و او را به این درجه

۱. «عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه - عليهم السلام - قال: قال النبي: أوحى الله عز وجل إلى داود: يا داود، كما لا تضيق الشمس على من جلس فيها، كذلك لا تضيق رحمتي على من دخل فيها، وكما لا تضر الطيرة من لا يتطير منها، كذلك لا ينجو من الفتنه المتطيرون، وكما أن أقرب الناس مني يوم القيامة المتواضعون، كذلك أبعد الناس مني يوم القيامة المتكبرون.» (شيخ صدوق، الأمالی، ص ۳۸۲)

۲. سورة انشراح، آیه ۱.

رساند، دیگر هیچ بلای دنیوی یا اخروی گریبان‌گیر او نخواهد شد. به این معنا که هر بلایی به او برسد، چون در کنار آنچه خداوند بدو بخشیده است (مقام رضا) و نیز نسبت به آنچه از رهگذر تحمل این بلا به آن می‌رسد (مقامات عالیه) هیچ است، آن را بلا به حساب نمی‌آورد؛ بلکه عطا و مایه لذت می‌داند؛ هر چند در نظر دیگران بلا به حساب آید. بر همین اساس در روز عاشورا برخی از یاوران نزدیک امام حسین چنین حالی داشتند؛ یعنی هر چه بلایا بیشتر می‌شد، صورت‌هایشان درخشش بیشتری می‌یافت و جان‌هایشان خشنودتر می‌گشت.^[۱]

خدای رحمان این مقامات را نصیب ما و شما کند که این مقامات آنچنان لذتی دارد که شاهزادگان را خبری از آن نیست (این الملوک و ابناء الملوک؟!). خدا ما را کافی است و چه خوش مولی و یآوری است.

۱. «قال علی بن الحسین علیه السلام: لما اشد الامر بالحسین بن علی بن ابي طالب، نظر إليه من كان معه فإذا هو بخلافهم لأنهم كلما اشد الامر تغيرت ألوانهم وارتعدت فرائصهم ووجبت قلوبهم وكان الحسين عليه السلام وبعض من معه من خصائصه تشرق ألوانهم وتهدئ جوارحهم وتسكن نفوسهم، فقال بعضهم لبعض: انظروا لا يبالي بالموت»، (شیخ صدوق، معانی الأخیار، ص ۲۸۸)

باب پنجم

جایگاه انسان در جهان هستی

انسان فی نفسه پست و بی‌مقدار است، اما از جهت ارتباطش با خدا، مقامی عالی دارد.

ای برادرم، که از تهذیب خویش غافل‌ی و از حقیقت خود بی‌خبر، بدان که تو را هم ساحت بشری است و هم ساحت الهی و پیوند با آفریدگار جهان. دریغا که توجه تو بیشتر به بُعد بشری‌ات می‌باشد؛ با اینکه آن بی‌ارزش و بلکه فانی است. اما از جهت ارتباط با خداوند و مظهریت قدرت و عظمت الهی، تو با همه عالم پیوند داری؛ از خاک تا عالم پاک و از زمین تا آسمان و از مشرق تا مغرب، با همه چیز و در همه جا. بنابراین اگر برای خویشتن کاری نیک کنی،^[۱] در همه عالم

۱. به گفته قرآن، اثرکار خیرنخست به عامل آن می‌رسد: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أُحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ». (سوره اسراء، آیه ۶)

اثر خیر بر جای می‌نهد^[۱] و اگر تن به شرور دهی، در همه عالم اثر زشت می‌گذاری. اگر این سخن، بر تو گران است در این شواهد بنگر:

شیخ بهایی (بهاء الدین عاملی) در کتاب مفتاح الفلاح از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که هر انسانی در زیر عرش الهی، همزادی دارد که هر چه آدمی اینجا انجام دهد، او در آنجا تکرار می‌کند. اگر کار مؤمن زشت باشد، خدا پدیده‌ای بر همزاد او می‌کشد تا انسان مؤمن در نزد عرشیان رسوا نگردد؛ ولی اگر کارش نیکو باشد، خدا آن را آشکار می‌کند تا عرشیان ببینند.^[۲] و این است معنای این سخن معصوم علیه السلام در دعا: «ای خدایی که نیکی و زیبایی را آشکار می‌کنی و بر زشتی‌ها پدیده می‌کشی».^[۳]

همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ انسان مؤمنی نیست مگر اینکه مشابیهی در عرش الهی دارد. پس هر گاه مؤمن به رکوع و سجده می‌رود، مشابیهش هم در عرش در محضر ملائکه چنین می‌کند و ملائکه

۱. این عبارت کوتاه نویسنده سر تأثیر اولیای الهی را بر عالم آشکار می‌سازد. می‌گوید: اگر عبد محبوب مولا شد، خواست‌ها و کارهای او نیز محبوب مولا می‌شود. پس دعا و نیازهای او قرین استجاب است. گویا خداوند بر اثر شدت محبت به چنین بنده‌ای، اراده تدبیری خود را با اراده بنده‌اش همراه کرده است و این خود مایه استجاب اراده‌ها و دعاها بنده است. از این رو است که مسیح مردگان را زنده می‌کند و موسی دریا را می‌شکافد و محمد صلی الله علیه و آله بر کافران و معاندان پیروز می‌شود... پس هر کس که به چنان مقام و جایگاهی برسد، همان نیرو و ارزشمندی را دارا است.

۲. «عن الصادق علیه السلام أنه قال: ما من مؤمن إلا وله مثال في العرش فإذا اشتغل بالركوع والسجود ونحوهما فعل مثاله مثل فعله فعند ذلك تراه الملائكة فيصلون ويستغفرون له وإذا اشتغل العبد بمعصيته أُرخی الله على مثاله سترًا لئلا تطلع الملائكة» (شیخ بهایی، مفتاح الفلاح، ص ۱۵۶)

۳. «عن النبي صلی الله علیه و آله جبرئیل نزل علیه بهذا الدعاء من السماء ونزل علیه ضاحكا مستبشرا، فقال: السلام عليك يا محمد، قال: و عليك السلام يا جبرئیل. فقال: إن الله بعث إليك بهدية، فقال: و ما تلك الهدية يا جبرئیل؟ فقال: كلمات من كنوز العرش أكرمك الله بها، قال: و ما هن يا جبرئیل؟ قال: قل يا من أظهر الجميل و ستر القبيح، يا من لم يؤاخذ بالجريرة ولم يهتك الستر، يا عظيم العفو، يا حسن التجاوز، يا واسع المغفرة، يا باسط اليدين بالرحمة...» (شیخ صدوق، التوحيد، ص ۲۲۳)

بر او درود می‌فرستند و طلب غفران می‌کنند؛ ولی هر گاه به گناهی مشغول گردد، خداوند بر مشابیهش پرده‌ای می‌افکند تا ملائکه نبینند. بدون شک همه اعمال تو هر صبح و شام بر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام عرضه می‌گردد، به خصوص بر امام زمان عَلَيْهِ السَّلَام که اکنون سرپرست عالم است. کارهای نیک تو آنان را خوشحال می‌کند تا آنجا که بعضی از امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام فرموده‌اند: سوگند به خدا آنگاه که مؤمنی حاجت برادر مؤمنی را برآورد، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیش از مؤمن حاجت‌روا خوشحال می‌شود.^[۱]

به یقین رسول خدا و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام قطب عالم امکان‌اند و همه عالم - از فرشتگان تا غیر آنان - رعایای ایشان هستند. پس هر کس آنان را که سلطان جهان‌اند، مسرور کند، همه عالم را مسرور کرده است و همه اجزای عالم او را دعا می‌کنند و می‌گویند همان گونه که ما را خوشحال کردی، خدا حال تو را خوش گرداند.^[۲] ولی اگر انسان مرتکب کار زشت گردد، پیامبر و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام غمگین می‌شوند. و گناه، درختان را خشک و میوه‌ها را فاسد و باران را اندک و قیمت‌ها را - بر اثر خشک‌سالی - گران می‌کند.

روشن شد که طاعت و معصیت آدمی در همه عالم تأثیرگذار است؛ به‌ویژه بر فرشتگان موکل بر انسان، و نیز بر نسل‌های پسین، و همه

۱. «عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عَلَيْهِ السَّلَام: تنافسوا في المعروف لإخوانكم وكونوا من أهله، فإن للجنة بابا يقال له المعروف، لا يدخله إلا من اصطنع المعروف في الحياة الدنيا، فإن العبد ليمشي في حاجة أخيه المؤمن فيوكل الله عز وجل به ملكين: واحد عن يمينه وآخر عن شماله، يستغفران له ربه ويدعوان بقضاء حاجته، ثم قال: والله لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أسرى قضاء حاجة المؤمن إذا وصلت إليه من صاحب الحاجة.» (کافی، ج ۲، ص ۱۹۵. نیز رک: بصائر الدرجات، ص ۴۴۷ و ۴۴۸)

۲. رک: ابن فهد حلی، عده الداعی، ص ۱۸۱.

مردان و زنان مؤمن بهره می‌برند از دعای کسی که می‌گوید: «اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات؛ خدایا مردان و زنان مؤمن را بیامرز»؛ تا آنجا که در روایت است: «همه مردان و زنان مؤمن، چنین دعاکننده‌ای را شفاعت می‌کنند و می‌گویند: این همان کسی است که برای ما از خداوند طلب مغفرت کرد.»^[۱]

در سخنان اهل بیت علیهم‌السلام است که همه موجودات ارضی و سماوی، حتی ماهیان دریاها، برای انسان دانشمند طلب مغفرت می‌کنند.^[۲] خدای سبحان نیز در قرآن می‌فرماید: «فرشتگانی که حامل عرش خدایند و فرشتگان پیرامون عرش، همه تسبیح‌گویان به ستایش پروردگارشان مشغول‌اند... و برای مؤمنین استغفار می‌کنند.»^[۳]

روشن است که مجتهد نامدار، به دلیل تقلید مردم از او در شرق و غرب عالم، مورد بهره‌مندی قرار می‌گیرد؛ از تألیفات تا سایر خدمات و ارشادات و هدایت‌های او در زمان حیات و پس از وفاتش.

از آنچه گفتیم به خوبی روشن شد که تو از راه بُعد دوم، یعنی ساحت مظهریت خداوند، در همه عالم تأثیر می‌گذاری؛ حال چگونه روا و سزا است که با نظر به بُعد ناچیز بشری‌ات، از بُعد الهی خویش غفلت بورزی؟ چه نیکو و سزاوار فرموده است امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام:

داروی تو در درون تو است و تو نمی‌بینی
و دردت نیز از خود تو است و تو نمی‌فهمی
آیا گمان می‌بری که موجودی کوچک و ناچیزی

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۵۱.

۲. بصائر الدرجات، ص ۲۳؛ کافی، ج ۱، ص ۳۴.

۳. «الَّذِينَ يَخْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ.» (سوره غافر، آیه ۷)

با اینکه بزرگ‌ترین عالم در تو پنهان است
آری، تو همان کتاب روشنی هستی که
با نشانه‌هایش اسرار پنهان آشکار می‌گردد^[۱]
باری، اگر تو وجود ارزشمندت را [قدر نمی‌دانی و آن را] ضایع می‌کنی،
[بدان که] پروردگارت تو را بیهوده نیافریده است؛ چنانکه در قرآن
فرموده است: «آیا انسان می‌پندارد که بیهوده رها شده است؟»^[۲]
پس ای انسان غافل، از خواب غفلت برخیز و به ساحت الهی خویش
بنگر که بدان انسان شده‌ای و اگر با مراجعه به خویش، خودت را اهل
شقاوت و محروم از سعادت یافتی، نومید مشو؛ زیرا «خدا هر چه را که
بخواهد محو می‌کند و هر چه را که بخواهد نگه می‌دارد و اصل کتاب [که
نام شقاوت‌مندان و سعادت‌مندان در آن ثبت است] در نزد او است.»^[۳]
به هر روی، بپرهیز از اینکه شیطانی باشی در صورت آدمی و بدان که
اگر ساحت بشری‌ات را برگزینی، هم عنایت پروردگارت را ضایع کرده‌ای
و هم همهٔ عالم را به تباهی و فساد کشیده‌ای و هم دل پیامبران و
فرشتگان مقرب زمین و آسمان را آزرده‌ای، و زمین نیز از اینکه تو بر روی
آن راه می‌روی و آسمان از اینکه بر سر مثل تویی سایه گسترده است،
در پیشگاه الهی می‌نالند. در روایت است که «زمین از بول مردی که
ختنه نشده است، چهل روز در پیشگاه الهی می‌نالد.»^[۴] با اینکه چنین

۱. ملاهادی سبزواری، شرح الأسماء الحسنی، ج ۱، ص ۱۲: «أتحسب أنك جرم صغير / و فیک انطوی العالم الأكبر // وأنت الكتاب المبین الذی / بآياته يظهر المضمهر.»
۲. سوره قیامت، آیه ۳۶: «أیحسب الإنسان أن یتزرک سُدی.»
۳. سوره رعد، آیه ۳۹.
۴. «اختنوا أولادکم یوم السابیع یطهروا وإن الأرض تضج إلى الله من بول الأغلف.» (کافی، ج ۶، ص ۳۵؛ بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۱۱).

انسانی فقط کاری ناپسند (در حد ختنه نکردن) را مرتکب شده است؛ پس چه رسد به کسی که به دلیل اشتغال به بُعد بشری اش و غفلت از بُعد الهی اش در همه عالم تأثیر سوء بگذارد.

ای انسان ناتوان، عمل ناشایست تو جنگ با خدا است و سپس همه آنچه در ملک خدا است، دشمن تو می شوند. از ملک خدا به کجا می توانی بگریزی، در حالی که همه مخلوقات الهی از خدا اجازه می خواهند که از تو انتقام بگیرند؟ آیا می توانی با همه آنها بستیزی و در برابرشان بایستی؟ هرگز! موجودی ضعیف و حقیر مانند تو، کی می تواند که چنین کند؟ کیست که تو را پناه دهد اگر با سلطان در افتاده باشی؟ فرار ممکن نیست، مگر اینکه به سوی خودش بگریزی و پناه ببری.^[۱] در قرآن فرمود: «پس به سوی خدا بگریزید که من شما را از طرف او بیم دهنده ای آشکارم.»^[۲]

شگفتا! هر کس از کسی بهراسد، از او می گریزد، مگر ترسنده از خدا که به سوی همو می گریزد. اکنون که تو به مقام «گریختن به سوی الله رسیدی»، به این سخن امام صادق علیه السلام که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدا روایت کرده است، گوش جان بسپار: «من بر قلب هیچ بنده ای که در آن محبت و اخلاص در عمل باشد، آگاه نمی شوم

۱. رک: سید علی خان مدنی، ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین علیه السلام، ج ۵، ص ۳۲۸. همچنین در دعاهای پیش از نماز، می خوانیم: «لا ملجأ منک إلا الیک، خدایا از تو گریزی جز به سوی تو نیست.» (کافی، ج ۳، ص ۳۱۱)
 هر کس از هر چیزی بترسد، از آن فرار می کند. مثلاً کسی که از زلزله می ترسد، به جایی می رود که احتمال می دهد آنجا زلزله نمی آید. اما اگر انسان از خدا و عقوبت او ترسید، به هیچ جایی نمی تواند فرار کند و چاره ای ندارد، جز اینکه از خود او طلب بخشایش کند.
 ۲. سوره ذاریات، آیه ۵.

مگر اینکه خود او را در راه مستقیم نگه می‌دارم و امورش را برعهده می‌گیرم.»^[۱] همچنین پیامبر ﷺ از خداوند متعال نقل می‌کند که «هرگاه بدانم بنده‌ام بیشتر به من مشغول است، من هم همه‌میل و خواهشش را در مناجات با خودم و گدایی در درگاهم قرار می‌دهم. آنگاه چنین بنده‌ای، هرگاه بخواهد گرفتار سهو شود، دست او را می‌گیرم. همانا این گونه بندگان دوستان من‌اند. اینان همان کسانی‌اند که من هرگاه بخواهم اهل زمین را به عقوبتی مبتلا سازم، به برکت حضور این بزرگان در میانشان، از کیفرشان چشم می‌پوشم.»^[۲] در پایان این حدیث شریف، نکته‌ای مهم است و آن اینکه خداوند به برکت اولیایش عقاب را از اهل زمین برمی‌دارد؛ پس نفس وجود این گونه انسان‌ها صدقه‌ای است برای عالم؛ زیرا مایه حفظ عالم از هلاکت است. باری؛ اجزای جهان به هم مرتبط است و همانند شخص واحدی

۱. «وقال رسول الله ﷺ: قال الله عزوجل: ما اطلع على قلب فاعلم فيه حب الاخلاص لطاعتي لوجهي وابتغاء مرضاتي إلا توليت تقويمه وسياسته وتقربت منه.» (مصباح الشريعة، المنسوب للإمام الصادق، ص ۹۲؛ الجواهر السنیه، ص ۱۳۳).

این سخن مؤلف، از واقعیات عالم است، نه اعتباریات؛ یعنی به واقع هرآنچه در جهان هستی است (جز انسان) مطیع خداوند است. پس همه هستی سردر اطاعت پروردگار دارد. لذا اگر آدمی راه عاصیان پیش گیرد، برخلاف حرکت عمومی جهان حرکت کرده و طبیعی است که همه عالم که لشکریان حق‌اند، با او سرناسازگاری داشته و منتظر ترخیص الهی برای ضربه زدن به او باشند. قهراً اگر می‌بینیم عاصیان در امنیت و سلامت می‌زیند، از این رو است که دست رب رؤف از انتقام لشکریانش جلوگیری کرده است. آیا مگر دوزخ جز جلوه‌ای از لشکریان الهی است که در زمان اذن الهی، از عاصیان انتقام می‌کشد و با فریاد «هل من مزید» سیری ناپذیری خود را اعلام می‌دارد؟

۲. «عن النبی ﷺ قال: قال الله سبحانه: إذا علمت أن الغالب علی عبدی الاشتغال نقلت شهوته فی مسئلتی ومناجاتی، فإذا كان عبدی كذلك فأراد ان یسهو حلت بینة و بین ان یسهو أولئك أولیائی حقا أولئك الابطال حقا أولئك الذین إذا أردت ان أهلك الأرض عقوبه زویتها عنهم من اجل أولئك الابطال.» (ابن فهد الحلی، عدة الداعی، ص ۲۳۵).

است که هر گاه دردی به عضوی برسد، دگر عضوها را نماند قرار و اگر درد از آن عضو رخت بر بندد، همه اعضا احساس راحتی می‌کنند.^[۱] در روایت است که بنده هر گاه خدا را سپاس گوید، مشمول دعای همه نمازگزاران می‌گردد. آنجا که می‌گویند: «سمع الله لمن حمده؛ خداوند ستایش هر ستایشگری را بشنود».^[۲] بنگر که چگونه یک نفر با کلمه‌ای در حمد الهی با همه نمازگزاران ارتباط می‌گیرد و مشمول دعای آنان می‌گردد.

هر کس کاری را که می‌کند، اگر در آن محکم کاری کند، مشمول دعای پیامبر ﷺ می‌گردد؛ آنجا که فرمود: «خداوند هر کس را که کارش را درست و استوار انجام می‌دهد، رحمت کند».^[۳] بی‌شک از طرفی دعای پیامبر ﷺ مستجاب است و از طرف دیگر هر کس را رحمت الهی دریابد از هلاکت نجات می‌یابد.

مایه شگفتی است که امروز عده‌ای آرزو می‌کنند که ای کاش در زمان پیامبر ﷺ می‌بودند تا پیامبر در حقشان دعایی می‌کرد. آنان گمان می‌کنند که این توفیق از دستشان رفته و قابل جبران نیست. و این اشتباه محض است؛ زیرا مشمول دعای پیامبر شدن - آنچنان که گفتیم - در این زمان نیز به راحتی ممکن است. مثلاً هر کس یک روز از ماه شعبان را روزه بدارد، مشمول دعای خیر پیامبر ﷺ است؛ زیرا خود فرمود: «شعبان ماه من است. خدا هر کس را که با روزه‌داری در این ماه، مرا کمک می‌کند رحمت نماید».^[۴]

۱. «عن ابن بکیر عن ابي عبد الله عليه السلام قال: إن الرجل يذنب الذنب فيحرم صلاة الليل وإن العمل السيئ أسرع في صاحبه من السكين في اللحم.» (کافی، ج ۲، ص ۲۷۲)

۲. شیخ طوسی، مصباح المتهجد، ص ۸۲۵؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲.

۳. کنز العمال، ص ۹۱۲۸؛ شیخ صدوق، الأمالی، ص ۴۶۸.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴.

از ساحت پیامبر گرامی ﷺ دور است که اهل این زمان را از برکات دعاهایش محروم کند؛ بلکه حضرتش دعاهایش را شامل همه مؤمنان و مسلمانان و گناهکاران و... کرده است. پس هر کس که می‌خواهد مشمول دعا‌های مستجاب پیامبر گردد، می‌بایست خود را در تحت این عناوین (مؤمن، مسلم و...) قرار دهد.

ای برادرم! بیندیش و بنگر که چگونه رسول خدا ﷺ رحمت خود را در دسترس تو قرار داده است تا با ورود در تحت این عناوین، مشمول آن گردی، اما تو با غفلت یا تغافل، خود را مصداق عناوینی دیگر قرار می‌دهی که همه عالم تو را نفرین کنند! مثلاً اگر مؤمنی را بی‌آزاری و بر تو عنوان «مؤمن آزار» صدق کند، رسول خدا را مکدر می‌کنی و با تکدر خاطر ایشان، خاطر اهل بیت ﷺ مکدر می‌گردد و سپس بر اثر آن، همه عالم مکدر می‌شوند و همه تو را نفرین کرده، می‌گویند: «خدا خاطرت را مکدر کند، همان گونه که ما را مکدر کردی.»^[۱]

ای برادرم! ارزش تو بسی والا است. تو پیوسته میان دو حالت قرار داری: یا به خدا اقبال و توجه می‌کنی و یا از او روی می‌گردانی. اگر به او روی کنی، او به استقبال تو می‌آید و اگر از او روی گردانی، او نیز از تو روی می‌گرداند و در نتیجه همه عالم از تو روی گردان خواهند شد. اکنون بنگر که در کدام حالت به سر می‌بری.^[۲]

۱. کافی، ج ۱، ص ۹۰؛ الفتحال النیسابوری، روضة الواعظین، ص ۲۹۳؛ «وقال ﷺ: من أذى مؤمناً فقد أذى الله، ومن أذى الله فقد أذى الله عز وجل، ومن أذى الله فهو ملعون في التوراه والإنجيل والذبور والفرقان.»

۲. آدمی اگر این مطلب را درست بفهمد، دگرگون می‌شود. می‌دانیم که نفس آدمی چه بسا به بهانه‌نسیه بودن عذاب آخری، انسان را به تسویف (عمل را به بهانه‌های واهی به تأخیر انداختن) می‌کشانند، ولی باید دانست که غفلت مایه روی گرداندن فوری حق تعالی است و این

پروردگارا، ای کسی که اقبال می‌کنی به سوی روی آورندگان و بر آنان تفضل و بخشش داری، توفیقمان ده که همیشه روی به سوی تو داشته باشیم و تو نیز به سوی ما روی کنی و در پیشگاهت شرط ادب نکو نگه داریم که تو مهربان‌ترینی. و درود خدا بر بهترین آفریدگانش محمد و آل پاک او.

اعراض الهی نه تنها نسیه نیست که نقد است. امام سجاد علیه السلام آنگاه که در نماز بود و فرزندش در چاه افتاد و زنان شیون کردند، حضرت به نمازش با توجه کامل ادامه داد. سپس فرمود: «اگر در محضر حق از او روی بگردانم، او هم از من روی می‌گرداند. چه کسی از خداوند به بنده اش مهربان‌تر است.» آنگاه دست در چاه بردند و فرزندشان را سالم بیرون آوردند. اهل دل به خوبی می‌دانند که اعراض الهی به مراتب سخت‌تر از عذاب بدنی و عقوبت جسمانی است.

باب ششم صراط مستقیم

هر چیزی در مقایسه با بالاتر و شدیدتر از خود، آسان و بلکه در برابر آن ناچیز می‌نماید. مثلاً کسی که خاری به پایش فرورفته است، اگر عقرب او را بگذرد، درد خار را به کلی فراموش می‌کند. خداوند نیز هرامری را با آنچه مافوق و شدیدتر از آن است، مقهور کرده است؛ چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام که شخصیتی عظیم و عزیز است و در همه کمالات به بالاترین درجات رسیده است، در برابر یاد و نام رسول خدا صلی الله علیه و آله احساس کوچکی می‌کند و خود را بنده‌ای از بندگان ایشان می‌شمارد: «من بنده‌ای از بندگان محمدم.»^[۱]

۱. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: جاء حبر من الأخبار إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين متى كان ربك؟ فقال له ثكلتك أمك ومتى لم يكن؟ حتى يقال: متى كان، كان ربي قبل القبل بلا قبل وبعد البعد بلا بعد، ولا غايه ولا منتهى لغايته، انقطعت الغايات عنده فهو منتهى كل غايه. فقال: يا أمير المؤمنين! أفنبى أنت؟ فقال: ويلك إنما أنا عبدٌ من عبید محمد.» (کافی، ج ۱، ص ۸۹ و ۹۰)

این قانون بر همه موجودات امکانی حکم فرما است. پس اگر می‌خواهی دنیا و سختی‌های آن در نظرت آسان جلوه کند، به آنچه سخت‌تر از آن است بنگر و بیندیش که اگر بر سختی‌هایی که اکنون گریبان تو را گرفته‌اند، سختی دیگری افزوده شود، چه حالی خواهی داشت؟ در این صورت سختی‌های اکنون در نظرت آسان می‌نماید، بلکه آن را نعمتی الهی می‌بینی و می‌گویی: خدا را سپاس که بر من سخت‌تر نگرفته است، که اگر می‌خواست، می‌توانست.^[۱]

و اگر بخواهی از جلوه‌گری اعمال نیکت در چشم خود بکاهی تا دچار عجب و غرور نشوی، اعمالت را با اعمال انسان‌هایی که از تو بهترند و اعمالشان نیکوتر است مقایسه کن؛ خواهی دید به جای افتخار به اعمالت، شرمسار می‌شوی.

حال اگر از این حالت خودپسندی به لطف الهی بیرون آمی، بدون توقف به سوی حق سیر خواهی کرد که محبت الهی را نهایی نیست؛ زیرا هر چه در مقامات اخلاص و عمل بالاتر بروی و به هر جا بررسی، باز هم مقاماتی را برتر، زیباتر و گرانقدرتر می‌بینی.^[۲] پس اگر در سیرالی الله در پی خط پایان می‌گردد، بدان که این راه را پایان نیست. و اگر بدون هیچ مانعی از صعود در راه خدا بازمانی، روا نیست. خداوند کریم با لطف

۱. «الحمد لله الذی لم یشده علی و لو شاء لفعل.» (صدوق، الامالی، ص ۳۴۰)
 ۲. درک تجلیات الهی - که از ارزشمندترین و ارجمندترین موهبت‌های الهی است - سالک را در پیمودن مسیر قرب، کمک بسیار می‌کند. سالک با هر تجلی جدیدی اشتیاق بیشتری به تجلیات برتر و آشکارتر پیدا می‌کند. هر تجلی - که تکرار هم نمی‌پذیرد - زیبایی و جذبۀ خاصی دارد که با دیگر تجلیات متفاوت است. همین امر موجب می‌شود که دوستان خدا که بالذات تجلیات او مأنوس‌اند از گرفتاری‌های این عالم که گاه بسیار تلخ و گزنده‌اند، احساس گرفتگی و افسردگی نمی‌کنند. لذت ارتباط با حضرت حق، درد فراق را از یادشان می‌برد و جای آن را به احساس امنیت و امید می‌دهد.

و بخشش، پیوسته تو را به قرب خویش فرامی‌خواند؛ تو می‌خواهی چه چیزی را جایگزین آن لطف بی‌نهایت کنی و بدان دل بندی؟ اگر از او روی گردانی، به کدامین سوی روی خواهی کرد؟
بارها هر کس که غیر تو را برگزید، ناامید شد و هر کس از تو روی گرداند، زیان کرد.^[۱]

اکنون که دانستی به حکم عقل، آدمی باید پیوسته با انجام عبادات و طاعات در حال سیرالی‌الله باشد، بدان که این دوام و استمرار آنگاه محقق می‌شود که در هنگام دست کشیدن از طاعتی، به طاعتی دیگر روی کنی. خداوند سبحان همان گونه که دوست دارد به واجباتش عمل کند، دوست دارد که به رخصت‌ها و مباحاتش نیز عمل شود؛^[۲] بدین رو برای طالب محبتش چنین دری‌گشوده است؛ یعنی عبادات مستحبی را - که محبت‌زا است - مایهٔ جلب محبت قرار داده و آنگاه که همان‌ها موجب خستگی می‌شوند - آنچنان که مقتضای طبع بشری است - ترک آنها را رخصت فرموده است. و خدا دوست دارد به رخصت‌های او عمل شود و چون این رخصت‌ها نیز محبوب خدا است، موجب محبت الهی می‌گردد. البته این جلب محبت، مقتضای ذاتی ترک عمل مستحبی نیست؛ بلکه بالعرض است و به سبب نیت آن است. چنین بنده‌ای، چه در حال عمل باشد و چه در حال ترک، چون در مقام جلب محبت و رضایت الهی است، به مقصود خویش می‌رسد، و این توفیق بزرگی است که اهل عمل باید به مانند آن رفتار کنند.^[۳]

۱. «لقد خاب من رضی دونک بدلا، ولقد خسرت من یغی عنک متحولاً.» (بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶)

۲. «فإنَّ الله سبحانه یحب الاخذ برخصته كما یحب الاخذ بعزائمه.» (کافی، ج ۱، ص ۲۶۶ و ۲۶۷)

۳. «انَّ هذا لهُو الفوز العظیم لمثل هذا فلیعمل العاملون.» (سورهٔ صفات، آیه ۶۱)

شاهد این مطلب، اختلافی است که در سیره امیرالمؤمنین علیه السلام با سیره امام حسن علیه السلام مشاهده می‌شود. درباره علی علیه السلام نوشته‌اند که هرگاه در برابر دو عمل قرار می‌گرفت که هر دو خوشایند خدا بود، عمل مشکل‌تر را برمی‌گزید؛^[۱] در حالی که امام حسن علیه السلام کار آسان‌تر را انتخاب می‌کرد؛ زیرا خداوند همان‌گونه که دوست دارد به واجباتش عمل شود، دوست دارد آنچه را مباح کرده است، ترک نشود. سیره امام حسن علیه السلام از باب میانه‌روی در عبادت است که بسی مطلوب است و از باب عمل به این گفتار خودشان است که فرموده‌اند: «دین خدا متین و استوار است. پس در آن با نرمی وارد شوید و طاعت الهی را برای بندگان خدا ناپسند مسازید.»^[۲] این روش، از باب فریب نفس است برای جلب آن به طاعت الهی. اما سرّ کار علی علیه السلام نیز روشن است؛ سرّ آن، جهاد با نفس است؛ جهادی که کلید همه برکات است. هر دو امام در مقام ارشاد و هدایت خلق چنین می‌کرده‌اند، وگرنه فهم مقامات اختصاصی آنها در دسترس عقول بشری نیست و آنان خود به مقاماتشان آگاه‌ترند.^[۳]

سزاوار یادآوری که تواز سویی باید پیش از عمل، اندکی درنگ کنی تا عمل را خالصانه و آنچنان که شایسته است به جای آری، و از سوی دیگر باید بدانی که هر کاری که به تأخیر افتد، شیطان در آن طمع می‌کند.

۱. «أفضل الأعمال أحمرها»، (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۹۱)

۲. کافی، ج ۲، ص ۷۰.

۳. این تعبیرنویسنده که «نافرمانی نفس کلید برکات است» هرگز سخنی مبالغه‌آمیز نیست؛ زیرا یکی از قوانین حتمی و قطعی راه، این است که پیمودن آن بدون تسلط بر نفس ممکن نیست. مگر می‌شود با مرکبی که افسارش در دست دیگری است به مقصد رسید؟! برای این اساس گام نخست در سلوک، رام کردن ظاهر و باطن است. این خود، پیمودن نیمی از راه است. تمایلات، تخیلات و شهوات سرکش راه‌های سقوط‌اند. از این رو، امام کاظم علیه السلام عرض می‌کند: «بار الهی، می‌دانم که برترین توشه سالک، اراده راسخی است که تورا از میان همه برگزیند.»

[زیرا] در نفس تأخیر آفاتی است؛ از جمله ترک آن عمل. پس هم می ترسی با تأخیر عمل فوت شود و هم نگرانی که تعجیل، عملت را فاسد کند؛ یعنی شیطان عملت را بیاراید، در حالی که در حقیقت انگیزه ای نفسانی و شیطانی داشته است و به جای طاعت، معصیت باشد.

راه رهایی از این گرفتاری، این است که بدانی هر تأخیری ناپسند نیست. تأخیری که شیطان در آن طمع می کند و غالباً موجب فوت عمل می گردد، آن است که از کسالت و سستی نشأت گرفته باشد. مثلاً مالت را به دلیل حرص و طمع، انفاق نکنی. این تأخیر، آفت است و عالمی را به هلاکت افکنده و در زشتی آن تردیدی نیست و سالم ماندن از آن به مجاهدت با نفس نیاز دارد. اما تأخیر برای نیکوتر کردن عمل، بسیار پسندیده و خوشایند خدا است و هرگز پیشیمانی در پی ندارد و موجب فوت خیر نمی گردد؛ زیرا برای تهذیب و آراستن عمل است و عین فرمانبرداری. خدا در قرآن می فرماید: «بر نیکوکاران راهی [برای مغلوب کردن آنان] نیست.»^[۱]

با وجود این، اگر می خواهی سنجیده تر عمل کنی، همواره تأخیر را قرین توکل بر خدا کن؛ یعنی همان زمان که به تأخیر می افکنی، بر خدا نیز توکل کن تا در وقت منظور، توفیقت دهد. و نیز اگر که انگیزه تأخیر، کسالت و کاهلی است و از همین روی می خواهی عمل را بدون

۱. سوره توبه، آیه ۹۱.

شناخت زمان مناسب برای انجام یک عمل یا ترک آن به بصیرتی عمیق و تأییدی خاص از ناحیه خداوند نیازمند است. باید بدانیم که فرصت ها چونان ابراز بالای سرما می گذرند و فرصت سوزی بزرگ ترین خسارت برای عمر انسان است. یکی از همت های سالک، باید چیدن میوه های معنوی در مناسب ترین زمان باشد؛ همچون کشاورزی یا باغداری که در وقت دروبه سراغ کاشته های خود می رود و اگر اندکی تأخیر کند، جز خسران محصولی نخواهد داشت.

تأخیر انجام دهی، این شتاب را نیز با توکل بر خدا همراه کن؛ توکل برای مراعات اخلاص و عمل، آنچنان که محبوب و خوشایند خدا است. اگر در شتاب یا تأخیر، بر خدا توکل کردی و کوشیدی که به انگیزه حرص و تمایلات نفسانی یا کسالت، عمل نکنی، بلکه انگیزه‌ات صحیح و الهی باشد، در این صورت چه شتاب بورزی و چه تأخیر کنی، در مقام «احسان» و «نیکوکاری» هستی و بر تو حرجی نیست و بدین وسیله تو چه بشتابی و چه درنگ کنی، محبت خدا را به دست آورده‌ای؛ چنانکه پیشتر نیز گفتیم. و اگر بنده‌ای با فعل یا ترک فعل و شتاب و درنگش برای جلب محبت الهی بکوشد، بدون شک پیوسته در سیرالی الله به پیش می‌رود، و دور است از کرم الهی که چنین بنده‌ای را که از همه جا بریده و به سوی او روی آورده است، براند و وانهد.^[۱]

نکته دیگر این است که هرگز مپندار که راه تقرب به سوی الله منحصر است در چند عمل عبادی، همچون نماز و روزه و تلاوت قرآن و آموزش و علم‌آموزی و خواندن دعا و زیارت؛ به گونه‌ای که جز اینها بی‌فایده و تضييع عمر است. هرگز چنین نیست! [اما متأسفانه] بسیاری از برداران دینی ما به این پندار گرفتارند.

به حق قصد شارع، تقویت بصیرت مکلفان است تا آنان با شناخت کافی و بصیرت کامل، او را اطاعت کنند. پس هر چه در تقویت بصیرت

۱. این چند جمله کوتاه بسیار عمیق است. در حقیقت نویسنده بین لزوم عاشقی که دستمایه جذبات ربانی است و التزام به شریعت، جمع کرده و بر هر دو توأمان تأکید ورزیده است. این تأکید کامل به جا است؛ زیرا عده‌ای گمان برده‌اند که عشق، بدون عمل، قرب الهی را به ارمغان می‌آورد. اینان در جلسات سلوکی گرد هم آمده، به خواندن اشعار و مطالب درویش مآبانه می‌پردازند، ولی پس از جلسات، در ساحت عمل فردی، خانوادگی و اجتماعی، کارهای ناشایست که موجب سخط الهی است، انجام می‌دهند.

و فهم برتر آنها نقش داشته باشد، مطلوب شارع و داخل در هدف او است؛ بلکه شارع بر آن بیش از امور دیگر تأکید دارد. اصولاً هر کس به عبادات پیش‌گفته قناعت کند، گرفتار جمود می‌شود و فهمش به مسائلی همچون وقت نماز و قبله منحصر می‌گردد و شیطان‌های جنی و انسی به راحتی چنین کسی را از راه دین منحرف می‌کنند و این خلاف هدف شارع است. اما کسی که در کنار عبادات و ادکار و علم‌آموزی، به اموری همچون معامله، فراگیری آداب و روش‌های گفت‌وگو و حضور در جامعه و نکته‌سنجی و پرسش و پاسخ هم می‌پردازد، به‌واقع مرد خدا است؛ بلکه گویا مرد جز او نیست. بهترین گواه بر این حقیقت، درک وجدانی و تجربه است.

تو هر قدر برای فراگیری حرفه و صنعتی بیشتر بکوشی، خدا درهای بیشتری از دانش بر روی تو می‌گشاید؛ زیرا خداوند سبحان، محسوس را با معقول، و دین را با دنیا گره زده است؛ پس اگر کسی در پی مسائل اخروی باشد، بدون مسائل دنیوی به آن نمی‌رسد؛ زیرا خداوند مسائل اخروی را این‌گونه قرار داده است که جز با رعایت مسائل دنیوی، کمال نپذیرد. خداوند دنیایی را که مقدمه آخرت است، از امور اخروی دانسته است. پس دنیا مشمول نکوهش‌های خدا نیست؛ بلکه در روایت است که «هر کس آخرت را برای خاطر دنیا رها کند، ملعون است و هر کس از دنیایش برای آخرت دست بشوید، ملعون است.»^[۱]

روشن است که دنیایی که ترک آن مذموم و ملعون است، دنیایی است که آدمی از راه آن به آخرت می‌رسد و امور اخروی از رهگذر آن

۱. «لیس منا من ترک دنیا لآخرته ولا آخرته لدنياه.» (من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۱۵۶)

سامان می‌یابد. و این در حقیقت دنیا نیست، بلکه آخرت است و ترکش، ترک آخرت. دنیای مذموم دنیایی است که مقدمه آخرت نباشد، که در این صورت زائد است و بیهوده. اما پرداختن به دنیای محمود که مقدمه لازم برای رسیدن به آخرت است، خواست خدا و موجب تیزبینی و بصیرت است. و این است معنای آنچه در روایات آمده است که «تجارت نیمی از عقل است.»^[۱] همچنین روایت شده است: «عبادت، ده بخش دارد که نه بخش آن در تجارت است و یک بخش در باقی عبادات و طاعات.»^[۲] مؤید این مطلب، آن است که رسول گرامی اسلام ﷺ پیش از بعثت برای تجارت به شام سفر کرد. پیامبران دیگر نیز اهل تجارت بودند.^[۳]

آدمی فاقد همه کمالات است، با اینکه به همه کمالات نیازمند است. هر کمالی در جایی نافع است و همه آنها فی الجمله مایه تقویت عقل و فزونی زیرکی و بصیرت است. اقتضای حکمت الهی این است که کمالات در عالم پراکنده و در میان مردم پخش باشد تا هر کسی بهره خویش را ببرد. از همین رو ما مأموریم که سخن حکمت را از هر کس که شنیدیم، پذیرا باشیم؛ تا آنجا که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند: «حکمت را بگیرد گرچه

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴. در روایت، عبارت «تزید العقل» آمده است. روایتی دیگر، ترک تجارت را موجب نقصان عقل شمرده است: «ترك التجارة ينقص العقل.» (کافی، ج ۵، ص ۱۴۸)
 ۲. «رسول الله ﷺ يقول: الرزق عشرة أجزاء تسعة أجزاء في التجارة وواحدة في غيرها.» (کافی، ج ۵، ص ۳۱۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴)

۳. ادا کردن حق همه تکالیف الهی در ساحات گوناگون، و جامع‌نگری در دینداری، موانع سعادت را از پیش پای سالک برمی‌دارد و به او دوبال برای پرواز می‌دهد. سالک اگر گرفتار امر معاش باشد، از سلوک بازمی‌ماند و آشفته خاطر می‌شود و جمعیت خاطر را که لازمه رشد اخلاقی است، از دست می‌دهد. البته مشکلاتی که سالک در آنها هیچ نقشی ندارد و قضای الهی است، گرچه تشنگی ذهنی ایجاد کند، هم مایه پاداش الهی است و هم افزاینده توفیق.

از منافع.»^[۱] و فرموده اند: «دانش را از دهان مردمان بیاموزید.»^[۲] پس چون خدای حکیم اراده کرده است که بنده اش از حکمت ها و معرفت ها بهره مند باشد، و از طرفی چون معارف در جهان در دسترس همگان است، به بنده فرمان داده است که حکمت را از هر کسی پذیرا باشد. همچنین اهل بیت علیهم السلام به پیروانشان فرمان داده اند که افراد را با حق بشناسند، نه حق را با افراد.^[۳] نیز فرموده اند: «به گفتار بنگر نه به گوینده.»^[۴] و «دو چیز عجیب و غریب است: یکی سخن حکمتی که از دهان نابخرد بیرون آید؛ آن را از او بپذیرید. و دوم سخن پستی که از دهان حکیم بیرون می جهد؛ او را ببخشید و بر او خرده نگیرید.»^[۵]

همه کمال، در این است که آدمی از گفتارها و کردارها و تجارت ها و تجربه ها استفاده برد؛ تا آنجا که از ائمه علیهم السلام نقل شده است که «خردورزی چیزی جز حفظ تجربه ها نیست و بهترین تجربه های تو آن است که مایه عبرت و پند گردد.»^[۶] و «به راستی که تجربه دانشی است سودمند.»^[۷] پس آنچه در ذهن گروهی از برادران ایمانی است که باید به عبادات معمول قناعت کرد، از نیرنگ های شیطان رجیم - لعنة الله علیه - است

۱. «الحكمة ضالة المؤمن فخذ الحكمة ولو من أهل النفاق.» (نهج البلاغه، حکمت ۸۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹)
۲. منية المرید، ص ۲۴۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹.
۳. «وأما المحقون فيعرفون الرجال بالحق لا الحق بالرجال.» (أبو جعفر الإسكافي، المعيار والموازنة، ص ۵)
۴. «خذ الحكمة ممن أتاك بها وانظري ما قال ولا تنظري من قال.» (علی بن محمد اللیثی الواسطی، عیون الحكم والمواعظ، ص ۲۴۱؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۹؛ غرر الحكم، ج ۱، ص ۳۵۵)
۵. «غریبان کلمة حکمة من سفیه فاقبلوها وكلمة سفیه من حکیم فاغفروها.» (أحمد بن محمد بن خالد البرقي، المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۰؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۴)
۶. بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۲۰۸.
۷. «التجارب علم مستفاد.» (عیون الحكم والمواعظ، ص ۴۳)

که می‌خواهد آدمی را به این بهانه از رسیدن به مقامات عالیه بازدارد. به تجربه نیز ثابت شده است و از احوال گذشتگانی که چنین گمانی برده و به آن عمل کرده‌اند نیز به دست می‌آید که این گونه رفتار کردن، از سر کم‌فهمی و نابخردی است و انسان را به ترقی نرسانده، از کسب مقامات عالیه باز می‌دارد. این، نکته‌ای بود که دوست داشتیم شما را از آن آگاه سازیم. از قانون «هر چه را با شدیدتر از خودش بسنجی، به نظر آسان می‌آید» حقارت دنیا و امور مربوط به آن در قیاس با آخرت و امور مربوط به آن به دست می‌آید.

از امور لازم بر کسی که روی به سوی الله دارد این است که همه هم‌وغم دنیا را از دلش بیرون کند و به آنچه از دنیا به او می‌رسد دل نبندد و از آنچه از او فوت می‌شود، غمگین نگردد. چگونه؟ در حالات دنیا تامل کند و فنا و زوال و دگرگونی‌های دائمش را در نظر آورد. عاقل را نشاید که به چیزی که پایدار نیست، توجه کند؛ بلکه دنیا در حقیقت در نظر او چیزی نیست. گیریم که این دنیا را - آنچنان که شیطان مردم را به اشتباه انداخته و آن را چیزی پنداشته‌اند - چیزی بدانیم؛ ولی بی‌شک بالذات‌های اخروی که خداوند برای اولیائش برگزیده است، هیچ نسبتی ندارد. پس بر فرض که دنیا حسنی داشته باشد، این حسن و جمال در قیاس با حسن و جمال آخرت، فانی است و به حساب نمی‌آید.

پس اگر نیک‌بنگری و بیندیشی، درمی‌یابی که آن کس که به دنیا از آن جهت که دنیا است، نه از آن جهت که مقدمه آخرت است، اهتمام می‌ورزد، در حقیقت به چیزی توجه کرده است که نیستی محض است

و باطل مطلق.^[۱]

پس ای برادر ایمانی! بدان که روش اهل بیت علیهم‌السلام، این است که دنیا را در نظر تو کوچک کنند و تو بدانی دنیا از آن جهت که دنیا است، هیچ است. پس اگر دنیا را چیزی بدانی و بخواهی آن را برای چیز بهتری (آخرت) ترک کنی، از روش اهل بیت علیهم‌السلام دور افتاده‌ای. پس اندیشه‌ات را گرد آور و به درگاه الهی تضرع کن که دنیا را آنچنان که اهل بیت علیهم‌السلام می‌بینند، ببینی تا از پیروان ایشان باشی؛ وگرنه آنان در مسیری خواهند بود و تو در مسیری دیگر.

و اگر فکر صحیح و صائب تو بدین جا رسید که دنیا چیزی نیست که کسی در پی آن باشد و به سوی آن بشتابد، همه همت و توجهت را به سوی خدا و فرمان او بگردان. اما اگر از تو کاری سرزد که منشأ آن طبیعت و غریزه یا فریب شیطان - لعنة الله علیه - بود، [ناامید مباش]؛ زیرا از روی قصد و اراده نبوده است و همچون خطاهای گفتاری است که گاه از انسان سر می‌زند و یا همچون سخنی است که دیگری تو را با نیرنگ و فریب بدان واداشته است، یا همچون سهو و نسیان است. پس تو می‌توانی در زیارت جامعه، خطاب به امامان معصوم علیهم‌السلام بگویی:

۱. یکی از راه‌های بریدن قلب از دنیا، توجه به ناپایداری آن است. دنیای مذموم، علاقه به شهوات دنیایی است؛ وگرنه ذات دنیا نه خوب است و نه بد. اگر خدا دنیا را در چشم آدمی زینت بخشد، بی‌شک چنین دنیایی ممدوح است و خداوند در قرآن هم تحریم‌کنندگان زینت چنین دنیایی را نکوهش کرده است. و اگر شیطان دنیا را در چشم آدمی زینت بخشد، بی‌شک چنین دنیایی مذموم است و همچون پرهیز از مار خوش‌خط و خالی که زهری جانکاه در دهان دارد، باید از او پرهیز کرد. راه غلبه بر توجه به دنیای مذموم، آن است که آدمی نفس خود را بفریبند؛ یعنی با وعده پادشاه بزرگ و تمام‌ناشدنی اخروی او را به دست کشیدن از دنیای کوچک و لذات زودگذر وادارد. چه نیکو فرموده است امیرالمؤمنین علیه‌السلام: «اگر دنیا طلا و آخرت خرف (سفال) باشد، من سفال آخرت را بر طلای دنیا ترجیح می‌دهم که آن پایدار و این گذرا است؛ اما به حقیقت آخرت طلایی پایدار است و دنیا سفالی ناپایدار و بی‌مقدار.»

«من همواره مطیع شما هستم.»^[۱] زیرا تو در حال توجه - نه در حال سهو و غفلت - جز آنان را اطاعت نمی‌کنی، و دشمنانشان را سزاوار اطاعت نمی‌بینی، مگر اینکه فریب بخوری یا خطا کنی یا دچار سهو شوی و ناخودآگاه در خلاف آنچه مقصودت بوده است واقع شوی که در این صورت بلافاصله صادقانه توجه می‌کنی و از خداوند به جد طلب بخشش می‌کنی؛ چون قصد تو استمرار بندگی و فرار از گناه است.^[۲] و مصداق این حدیث نیستی: «آن کس که بر گناهی اصرار ورزد و از آن استغفار نیز نکند، همانند کسی است که خدا را تمسخر می‌کند.»^[۳] پس تو چون قصد طاعت داری، از «مسخره‌کنندگان پروردگار» نیستی. گویا به همین نکته بلند اشاره دارد حضرت سید الشهداء علیه السلام، آنجا که می‌گوید: «خدایا، تومی‌دانی که گرچه عمل من همیشه و پیوسته بر سبیل طاعت نیست، اما محبت تو و عزم طاعت در وجود من همیشگی است.»^[۴] پس همه اینها متوقف است بر اینکه حب دنیا از دل آدمی بیرون رود؛ گرچه به این معنا که تصمیم داشته باشی هیچ کاری از کارهای دنیایی

۱. «مطیع لکم عارف بحقکم مقربفضلکم محتمل لعلمکم محتجب بدمتکم.» (صدوق، عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۷)

۲. این نمونه‌ای از واقع‌نگری نویسنده در تربیت اخلاقی است. لغزش حاصل از سهو و غفلت هرگز نباید باعث ناامیدی سالک گردد؛ زیرا قلب دائماً در حال دگرگونی است و این طبیعت و سرشت قلب است. مهم آن است که آدمی اهل توبه باشد که خدا توبه‌کنندگان را به مانند طالبان طهارت باطنی دوست دارد. در پاره‌ای روایات مؤمن به شاخه گیاه تشبیه شده است که گاه به چپ و راست میل می‌کند، اما غالباً راست و استوار است. این مطلب نزد اهل معرفت معروف است که در سلوک تکاملی سالک، انابه و توبه از غفلت و لغزش چه بسا باعث سرعت سیر سالک گردد؛ گویی سالک به دنبال جبران خسارت ناشی از غفلت خویش است.

۳. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۱.

۴. «الهی أنک تعلم أنى وإن لم تدم الطاعة منى فعلا جزماً فقد دامت محبة و عزمًا؛ الاهی تو می‌دانی که گاهی در عمل رشته طاعتم پاره می‌شود، اما عزم و محبتم به تو دائمی است و خلل نمی‌پذیرد.» (بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۲۵)

را از آن جهت که دنیایی است، انجام ندهی؛ زیرا دنیا مقصد هیچ عاقلی نیست؛ وگرنه از جرگهٔ عاقلان بیرونی و از جملهٔ دیوانگانی. اگر این مطلب را در وجودت محکم و ملکه ساختی، به گونه‌ای که برایت بدیهی جلوه کرد، به هدفی که پیشتر گفتیم و نیز دیگر مقامات عالیه، دست خواهی یافت.

آنچه در این باب گفتیم، غنیمت دان و از بی‌خبران مباش.

باب هفتم

چگونه در راه خدا باشیم؟

سالک راه خدا که روی به سوی او و درگاه او دارد، برای آنکه در راه نماند و به مقصود برسد، باید اموری را مراعات کند. راهنمایان این راه، یعنی اهل بیت علیهم السلام، بشر را به اموری هدایت کرده‌اند که پیمودن راه خدا را برای او آسان می‌کنند؛ وگرنه در راه می‌ماند و بلکه به عقب برمی‌گردد. این امور عبارتند از:

آدمی باید بداند که همه خیرات و خوبی‌ها در نزد خدا است و نایست خیر را از غیر او بجوید. پس اگر با خلق خدا معاشرت می‌کنی، باید معاشرتت در حقیقت طلب خشنودی خدا باشد و آنچه در نزد او است؛ یعنی همه همتت در معاشرت با دیگران، احسان و نفع رساندن به آنان باشد. مگر نه این است که خلق خدا «عیال»^[۱] او هستند و

۱. «عیال» یعنی کسی که معاش او برعهده شخصی دیگر است و نان خور او محسوب می‌شود.

آنچنان که در روایات امامان علیهم‌السلام آمده است «محبوب‌ترین مردم در نزد خدا کسی است که نفعی به عیال خدا برساند»^[۱]

بنابراین اگر می‌خواهی محبوب‌ترین خلق خدا در نزد او باشی و از این راه به عالی‌ترین مقامات برسی، نخست بدان که با نفع رساندن به مردم، تو خود بیشتر از آنان نفع می‌بری؛ زیرا از راه سودمندی برای مردم به مقام محبوب‌ترین خلق در نزد خدا می‌رسی. چه سودی بیش از این؟ از هر چه جز این، چشم بیوش که نفعی برتر از این نیست.^[۲]

اکنون که اصل معاشرت با مردم برای رساندن نفع و خیر به آنان است، اولاً باید خود را برای تحمل بدی‌ها و مقابله به مثل نکردن آنان، آماده کنی، که این نخستین درجه احسان به مردم است. ثانیاً باید به این نیز قانع نباشی؛ زیرا تو می‌خواهی به امامانی اقتدا کنی که بدی را با نیکی پاسخ می‌دادند و کسانی را که به ایشان ستم می‌کردند، می‌بخشیدند و با کسانی که از آنان می‌بریدند، صلّه رحم می‌کردند و از اهل بخل نمی‌رنجیدند.

پس باید خود را آماده کنی و شیوه‌ات این باشد که اگر کسی به تو بدی کرد، تو احسان کنی تا به این وسیله شرافت این کار را دریابی و به پیامبر و آل او اقتدا کنی، که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود: «محبوب‌ترین آفریدگان در نزد خدا کسی است که به پیامبرش اقتدا کند».^[۳]

۱. «عن أبی عبد الله علیه‌السلام قال: قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: الخلق عیال الله فأحب الخلق إلى الله من نفع عیال الله وأدخل علی أهل بیت سرورا.» (کافی، ج ۲، ص ۱۳)

۲. بسیاری از مردم در هنگام نیکی به دیگران، در دل یا بر زبان، خود را ولی نعمت آنان می‌پندارند. اما اگر نیک بنگرند، احسان آنان به مردم، بیشتر به نفع خودشان است تا گیرنده احسان؛ زیرا از این رهگذر است که به مقامات عالی می‌رسند و سزاوار بهشت می‌شوند. آنچه نیازمند از انسان کریم می‌گیرد، متاع دنیوی است؛ اما آنچه نصیب بخشنده می‌شود، مقام اخروی است.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰.

آری تو با احسان به دیگران در برابر بدی آنان به این مقام عالی دست می‌یابی.

نکته مهم دیگر این است که شما با همه فقر و تنگدستی، اگر به بدکاران احسان کردید، خداوند سبحان که کریم است و بی‌نیاز، سزاوارتر است که در برابر بدی‌های شما به شما احسان کند و قهراً شما با این رفتارستان در برابر خداوند دلیل و بهانه‌ای برای احسان کردن او به خود دارید.

خداوند سبحان شما را به احسان به بدکاران فرمان نداده است مگر برای یادآوری این حقیقت که اگر تو با دیگران چنین کردی من سزاوارترم که با تو این گونه رفتار کنم. فایده این معامله برای تو از نفعی که تو در برابر بدی دیگران به آنان می‌رسانی بیشتر است؛ بلکه اگر به چشم بصیرت بنگری، خواهی دید که بدی دیگران به تو چون مقدمه رسیدن به این مقامات بلند است، در حقیقت نیکی کردن در حق خود بوده است و می‌طلبد که بر آن شکرگزار باشی؛ چه رسد به اینکه بخواهی بدی را با بدی پاداش دهی یا برگیرنده احسان، منت‌گزار^[۱].

همه این سخنان، بر این فرض استوار است که تو مظلوم باشی و دیگران به تو بدی کرده باشند؛ اما اگر تو ظالم و شاکی باشی، چنانکه اکثر مردم چنین‌اند، مطلب روشن‌تر است. چون ما تا امروز هیچ‌کس

۱. این نکته از ثمرات شیرین تغییر نگرش سالک به هستی و حرکت زندگی است. بی‌جهت نیست که معرفت و بصیرت گام نخست سلوک تکاملی آدمی است. دشمنی دیگران با انسان در نظر سالکی که دارای این نگرش است با اینکه باید منشأ تاریکی و ستم گردد، اسباب قرب به حق تعالی می‌شود، و سالک بر همگان اثبات می‌کند که در همه حالات و به خصوص در هنگام بروز اسباب خشم و شهوت، بنده مولای خویش است. آری، خشم و شهوت لغزش‌گاه همگان بوده و همیشه از اسباب گرفتاری به آتش دوزخ یا جهنم دوری از خداوند است.

را ندیده ایم که از دیگران شاکی نباشد و به دو نفر - چه بد باشند و چه خوب - برنخوریم که اختلاف داشته باشند و یکی از آن دو اعتراف کند که من به او ستم و به حق او تجاوز کرده‌ام! بلکه حتی خوبان و اهل تقوا، همیشه در مقام نزاع با دیگری، ادعای مظلومیت کرده، می‌گویند: ما به فلانی نیکی‌ها کرده‌ایم و بدی‌های او را تاب آورده‌ایم. اینان به عمد دروغ نمی‌گویند و جرأت دروغ هم ندارند، اما فریب نفس اماره را خورده‌اند. نفس اماره، باطل را حق می‌نماید تا امر بر انسان مشتبه شود و باطل، حق جلوه کند. بدین رو شارع حکیم فرموده است: گواهی انسان عادل به نفع خودش نافذ نیست و در اینجا نباید بر عدالتش اعتماد کرد. انسان عاقل منصف باید از این رفتار شارع درس بگیرد و نفس خود را متهم کند و شهادتش را درباره‌ی خویش نپذیرد؛ چنانکه شارع نپذیرفته است.

پس تو با دیگران فرق می‌کنی. می‌بایست به خود با دیده‌ی اتهام بنگری، اما به دیگران حسن ظن داشته باشی؛ به‌ویژه اگر معاشرت با آنان برای نفع رساندن باشد، نه نفع بردن. اگر به تعاملت با دیگران این‌گونه بنگری، به آرامش می‌رسی؛ زیرا به دیگران طمع نداری، بلکه احساس بی‌نیازی می‌کنی. و این بزرگ‌ترین بی‌نیازی است؛ آن هم بی‌نیازی جان آدمی.

پس نخستین نفع تو به مردم این است که در پی آزار آنان نباشی و قبل از همه آزار خودت را از آنان برداری و سپس خود را برای تحمل آزار آنان آماده کنی و نیز احسان به آنان را و جهه‌ی همت خویش کنی. در این حال، اگر در برابر احسانت به خلق، از آنان احسان ببینی، بسیار برای تو

لذت بخش خواهد بود و بر جانت خواهد نشست؛ زیرا نعمتی است که انتظار آن را نداشتی. و اگر دیدی که مردم می‌خواهند که تو احسانشان را بپذیری، بپذیر، گرچه بدان محتاج نباشی؛ زیرا قبول احسان، احسان است و نپذیرفتن احسان، مایه‌آرزده‌خاطری آنان. و فرض بر این است که تو - همان‌گونه که مأموری - تصمیم گرفته‌ای که به مردم بدی نکنی. ولی اگر دیدی که احسان آنان در برابر نیکوکاری تو، تعارفی بیش نیست و توقع آنان از تو این است که نپذیری تا به خودشان برگردد، پس احسان آنان را بپذیر و سپس به خودشان بازگردان. اگر دیدی که مقصود آنان این است که احسانشان را بپذیری، ولی با چیزی که ارزش آن بیشتر است جبران کنی، این کار را بکن، که این خود احسانی دیگر است. و به روی آنان نیاور که تو فهمیده‌ای که احسانشان به طمع جبران با چیزی بهتر بوده است. این نیز احسانی است به آنان.^[۱]

باری؛ ای برادر، «همانا خداوند همگان را به عدالت و احسان فرمان می‌دهد»^[۲] و «تو هر گونه رفتار کنی، همان‌گونه با تو رفتار می‌کنند».^[۳] بدان که نیکی به مردم، تنها در بذل مال و بخشش نیست. بسیاری کسانی که مال خود را می‌بخشند اما بخشش آنان احسان نیست، بلکه

۱. این هم نمونه‌ای دیگر از واقع‌نگری نویسنده در سلوک خاص خویش است. نرم‌خویی از ویژگی‌های اساسی سالک است. گاهی مؤمنان همدیگر را آزرده یا غمگین می‌کنند؛ غافل از آنکه شکستن دل مؤمن روا نیست و جبران آن لازم است؛ این جبران نیز مقامی دیگر برای مؤمن رقم می‌زند. وقتی از جانب ما آزاری به کسی نرسید و حتی کوشیدیم که دیگران در آسایش و امنیت زندگی کنند و همواره در اندیشه‌ی سودرسانی به دیگران بودیم، همه اینها وسیله است برای ارتقای معنوی و آرامش قلبی ما. اما آنچه کار را دشوار می‌کند، حيله‌ها و فشارهای نفس‌آماره است که دائماً دنیا را در نظر ما می‌آراید و عمل زشت ما را زیبا می‌نمایاند و روی کارهای زیبای دیگران پرده می‌اندازد.

۲. سوره نحل، آیه ۹: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ».

۳. «کما تُدین تُدان» (کافی، ج ۲، ص ۱۳۴).

مصدق آزار و آزرده خاطر دیگران است؛ زیرا همراه صدمات و پیامدهایی است.^[۱] اینان گرچه قصدشان نیکوکاری است، چون روش نیکوکاری را از اهل بیت علیهم السلام نیاموخته‌اند، به چنین پیامدهایی مبتلا می‌گردند. اگر می‌خواهی بر طبق روش اهل بیت علیهم السلام حاجت برادر ایمانی‌ات روا سازی، باید بدانی که ائمه علیهم السلام فرموده‌اند روا کردن حاجت مؤمن، آنگاه به کمال می‌رسد که اولاکار خود را کوچک بشماری تا به لطف الهی بزرگ شود، ثانیاً در آن کار شتاب ورزی تا گوارا گردد، و ثالثاً آن را بیوشانی تا به لطف حق آشکار شود؛ وگرنه احسان تو کمال نمی‌پذیرد؛ بلکه حاجت‌مند را می‌آزارد.^[۲] متأسفانه مردم حاجتی را که روا می‌سازند، با اموری دیگر خلل می‌رسانند و لذا حاجت مؤمن را آنچنان که شایسته است، بر نمی‌آورند. و این، خسارتی بزرگ است که هم تلخی انفاق مال را بچشی و هم ثمره مطلوب از آن (ادخال سرور در قلب مؤمن) برآورده نشود.

مردم را این‌گونه می‌یابی که هر گاه می‌خواهند نیازی را برآورده کنند، نخست وعده می‌دهند و سپس به تأخیر می‌اندازند و امروز و فردا می‌کنند و در نتیجه صاحب حاجت تلخی انتظار را که از مرگ بدتر است می‌چشد؛ بلکه تلخی ناامیدی از برآوردن حاجتش را چندین بار می‌چشد، و پس از مدتی طولانی نیازش برآورده می‌شود. گاه صاحب حاجت، تلخی

۱. این نوع احسان‌ها، مصداق صدقه‌ای است که در پی آن آزار است و قرآن درباره آن هشدار داده است: سوره بقره، آیه ۲۶۴.

۲. «لا یستقیم قضاء الحوائج إلا بثلاث: تصغیرها لتعظم، وسترها لتظهر، و تعجیلها لتهنئ؛ قضای حاجت مؤمن، کامل نیست مگر آنکه آن را کوچک بشماریم تا خود بزرگی و عظمتش را آشکار کند، در آن تعجیل کنیم تا گوارا تر گردد، آن را پنهان کنیم تا خود آشکار شود.» (علی بن محمد اللیثی الواسطی، عیون الحکم والمواعظ، ص ۵۴۳)

درخواست، تلخی شرم، تلخی انتظار، تلخی ناامیدی و تلخی سستی وعده‌دهندگان را با هم تحمل می‌کند؛ تنها به این دلیل که مردم وعده می‌دهند اما بروعه‌ خویش جامه عمل نمی‌پوشانند. سوگند به خدا، پس از این همه تلخی و سختی، برآوردن حاجت نیازمند لذتی برای او ندارد. گناه این‌گونه رفع نیاز، بیش از نفع و ثوابش می‌باشد.

عادت مردم، کوچک شمردن حاجت برادر مؤمن نیست که با خود بگویند «حاجت مؤمن در قیاس با حرمت او که از کعبه بیشتر است،^[۱] ناچیز است»؛ بلکه شیوه مردم منت‌گزاری است و گاه توقع دارند که شخص محتاج به خاطر این کار، بندگی خدای را رها کند و بنده آنان گردد!

همچنین عادت مردم پنهان کردن احسان خود نیست تا به اخلاص آراسته گردند و از ریا دور؛ اگرچه در حدیث قدسی آمده است: «ای بنده من، بر تو باد پنهان کردن عملت و بر من است آشکار کردن آن.» بلکه مردم احسانشان را برای همه آشکار می‌کنند و جار می‌زنند. آری؛ این است عادت ناپسند مردمان که همه می‌دانیم و آنچه عیان است، چه حاجت به بیان است.^[۲]

۱. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: المؤمن أعظم حرمة من الكعبة.» (صدوق، الخصال، ص ۲۷؛ بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷)

۲. از کارهای مهمی که سالک باید به آن متوجه باشد همین مسئله پرهیز از تکدر خاطر دیگران و به خصوص انسان‌های بی‌گناه است. ناراحت ساختن دیگران مایه انواع بدبختی‌ها است. البته هر چه بنده‌ای به خدا نزدیک‌تر باشد، ناراحت ساختن او زشت‌تر است؛ زیرا خداوند در کمک به بندگان دلشکسته خود شتاب می‌کند. مگر نه این است که خدا در دل‌های شکسته است؟ در روایت است که زنی گربه‌ای را حبس کرد و نگذاشت که از زمین خدا توشه‌ای برگیرد. خود هم به او خوراکی نخوراند و به خاطر همین، به دوزخ درآمد. این ثمره گربه‌آزاری است! ببینید آزار بنده‌ای که با خدا سرو سرتی دارد چه مجازاتی در پی خواهد داشت!؟

از آنچه گفتیم به خوبی دانسته شد که احسان به دیگران عمدتاً در بذل مال خلاصه نمی‌شود، بلکه رعایت اموری است که گفتیم. احسان به دیگری، آن است که بر وفق مرادش عمل کنیم و خاطرش را نیازاریم. مثلاً کسی که می‌خواهد چیزی را از او پذیرا باشید، احسان به او به این است که آن را از او بپذیرید. البته اگر خواستی، می‌توانی مانند یا بهتر از آن را به او ببخشی تا دست بالا را تو داشته باشی. البته این از باب مثال بود؛ وگرنه بر انسان اهل تأمل در دقایق و نکات تربیتی اهل بیت علیهم‌السلام، موارد دیگر مخفی نخواهد بود.

نکته دیگر این است که اگر معاشرت تو با دیگران برای نفع‌رسانی به آنان است و نفع بردن از مردم را در نظر نداری - به گونه‌ای که جز به خدای بخشنده و بی‌نیاز امید نبسته‌ای - پس نباید همه اوقات و همت تو صرف مردم شود؛ زیرا تو از طرف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام مأموری که «از شمار دوستانت بکاهی، بلکه با آنان که دوست هستی از در انکار وارد شو.»^[۱] حکمت این فرمان، آن است که توجه تو از خالق به خلق معطوف نشود. چه، فارغ البال بودن از هر چه تو را از خدا و عبادت غافل می‌کند، معنویتی است که از راه معاشرت با مردم به دست نمی‌آید. آری؛ در پرهیز فایده‌ای است که در انگور نیست.^[۲]

از همین رو وقتی از معصوم علیه‌السلام پرسیدند: چرا در وادی عقیق به خلوت نشست‌اید و تنهایی را برگزیده‌اید، فرمود: «تو نیز اگر

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال له المعروف الكرخي أوصني يا بن رسول. قال عليه السلام أقلل معارفك قال زدني قال أنكر من عرفت منهم. قال زدني قال حسبك. «(ابن فهد الحلبي، التحصين، ص ۱۱)
 ۲. «في الحمية معنی لیس فی العنب.» ضرب المثل عربی است؛ یعنی درست است که انگور خاصیت‌های فراوانی دارد و خوش مزه است؛ اما گاهی پرهیز از آن واجب است و سودی که در پرهیز از آن وجود دارد، در خود آن نیست.

شیرینی خلوت را می‌چشیدی، از خودت نیز وحشت می‌کردی.»^[۱] به هر روی، مقصود این است که شما آنجا که به آمدوشد با مردم نیازمندید، باید به گونه‌ای معاشرت کنید که شرح دادیم؛ یعنی چنان به خدمت خلق مشغول نشوی که از امور عبادی خویش بازمانی؛ بلکه می‌بایست اوقات را تقسیم کنی: بخشی برای تضرع به درگاه حق و بخشی برای معاشرت با مردم، تا رضایت خدا را جلب کنی. آری؛ بهره‌تو از بخش اول (عبادت) باید بیشتر باشد؛ بلکه می‌بایست همه‌هم و غم تو همان باشد؛ زیرا از انسان همین را خواسته‌اند و بلکه با اهمیت دادن به بخش اول، بخش دوم نیز عبادت محسوب می‌شود؛ اما اگر معاشرت با خلق به توجه به خالق باز نگردد، مایه‌میل به لذت‌های نفسانی است و در نتیجه وزر و بال خواهد شد و از این راه به دنیا می‌رسی، نه آخرت، و در همان واقع می‌شوی که مردم واقع‌اند؛ یعنی ظلم یا شکایت از دست دیگران؛ همان گونه که مردم بی‌بوسه از تو شاکی‌اند و تو هرگز رضایت آنان را به دست نمی‌آوری.^[۲]

باری؛ هیچ خیر و آسایشی نیست مگر در ذکر خدا و روی آوردن به او. از این راه است که همه‌امور مهم دنیا و آخرت بر تو آسان می‌گردد؛ اما غفلت از خدا و پشت کردن به او موجب می‌شود که سختی‌ها و گرفتاری‌ها و غم‌های بسیار به انسان روی آورد.

۱. «وقیل له: خلوت بالعقیق و تعجبک الوحده. فقال ﷺ: لو ذقت حلوة الوحده لاستوحشت من نفسک.» (تحف العقول، ص ۳۷۰)

۲. این شرط نباید مورد غفلت گیرد؛ زیرا چه بسا برخی سالکان نوسفر به اموری می‌پردازند که ریشه الهی دارد ولی در ضمن کار به امری می‌پردازند که غفلت‌زا است. مثلاً برای اصلاح بین دو مؤمن به محلی می‌روند و چنان درگیر مسئله می‌شوند که گویا خود یکی از دو طرف دعوا هستند و لذا به درشتی سخن می‌گویند یا غیبت غیر مجاز می‌کنند و...

آنچه گفتیم، نخستین امر از اموری بود که مراعاتش برسالک راه خدا لازم بود.

گام دوم این است که حقوق مردم را برای خدا رعایت کنی؛ زیرا پاسداری از حق مردم برای خدا، در واقع مراعات حقوق الهی است. اگر در پی رعایت حقوق مردم هستی، بدان که حقوق مردم بسیار است و تو باید آنها را بدانی تا از حقوق الهی درباره آنان آگاه باشی و سپس از خدا کمک خواهی تا حقوقشان را ادا کنی، و اگر از عهده برنیامدی، به این ناتوانی اعتراف کنی که اعتراف و اعتذار، خود به مثابه ادای حق آنان است.

حق مؤمنی را که می‌گوید «علی ولی خدا است»، چگونه می‌توانی ادا کنی؟ بلکه چگونه می‌توانی حق او را بشناسی و یا حتی تصور کنی؟ هرگز! زیرا حق گوینده این سخن، ادامه حق کسی است که این سخن در حق او است؛ یعنی علی بن ابی طالب ع. و حق او دنباله حق رسول خدا ص و حق ایشان ادامه حق خدا است. اکنون تو چگونه می‌توانی حق خدا را ادا کنی، که پیامبر اکرم ص به ابودر فرمود: «به راستی که حقوق الهی بزرگ‌تر از آن است که بندگان از عهده ادای آن برآیند و نعمت‌هایش بیشتر از آن است که به شمار آید. پس بر مردم است که هر صبح و شام به پیشگاه الهی توبه و انابه کنند.»^[۱]

رسول خدا ص در حالی که به علی ع اشاره می‌کرد، خطاب به برخی اصحابشان فرمودند: «دوستدار او را دوست بدار، گرچه قاتل

۱. «یا أبایز، إن حقوق الله أعظم من أن يقوم بها العباد، وإن نعم الله - عز وجل - أكثر من أن يحصيها العباد، ولكن أسوأ تائبين وأصبحوا تائبين.» (شیخ طوسی، الأمالی، ص ۵۲۷؛ بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۷).

پدر و فرزندان باشد و دشمنش را دشمن بدار، گرچه پدر و فرزندان باشند.»^[۱] بنگر که اگر صرف دوست داشتن علی علیه السلام، شما را به دوستی و بخشش وامی دارد، گرچه او قاتل پدر و فرزند شما باشد، آیا نوبت به پایین تر از این می رسد؟ در ضمن، گذشت و بخشش نسبت به چنین کسی کافی نیست، بلکه باید آنچنان که مقتضای دوستی است، او را دوست بدارید و اکرام و احترام کنید؛ بلکه اگر جانتان را فدایش کنید، نسبت به حق آن کس که این شخص بدو منسوب است، یعنی علی علیه السلام، اندک است.^[۲] شاعر چه نیک سروده است: «دوست داشتن دیار محبوب، قلب مرا بی خود نساخته است؛ بلکه دوست داشتن خود محبوب است که دل مرا برده است.» آری، اگر تو با محب علی علیه السلام از در تسامح و مدارا درآمدی، خدا سزاوارتر است که با تو مدارا کند و همه گناهانت را به خاطر محبتت به علی علیه السلام ببخشد؛ زیرا به یقین خدا از تو علی علیه السلام را بیشتر دوست دارد.^[۳]

۱. «عن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسين بن علی بن ابی طالب علیه السلام عن أبيه، عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لبعض أصحابه ذات يوم: يا عبدالله، أحب في الله وأبغض في الله، ووال في الله، وعاد في الله، فإنه لا تنال ولايه الله إلا بذلك، ولا يجد رجل طعم الايمان وإن كثرت صلواته وصيامه حتى يكون كذلك، وقد صارت مؤاخاه الناس يومكم هذا أكثرها في الدنيا، عليها يتوادون، وعليها يتباغضون، وذلك لا يغني عنهم من الله شيئا. فقال له: وكيف لي أن أعلم أني قد واليت وعاديت في الله عزوجل، فمن ولي الله عزوجل حتى أولي به، ومن عدوه حتى أعاديه؟ فأشار له رسول الله صلی الله علیه و آله إلى علي علیه السلام وقال: أتري هذا؟ فقال: بلى. قال: ولي هذا ولي الله فواله، وعدو هذا عدو الله فعاده، وال ولي هذا ولو أنه قاتل أبيك وولدتك، وعاد عدو هذا ولو أنه أبوك وولدتك. (يا أبا ذر، إن حقوق الله أعظم من أن يقوم بها العباد، وإن نعم الله (عزوجل) أكثر من أن يحصيها العباد، ولكن أمسوا تائبين وأصبحوا تائبين.» (صدوق، الأمالی، ص ۶۱)

۲. از امام رضا علیه السلام نقل شده است که فرزندان ما را هم دوست داشته باشید؛ اگر صالح بودند که صالح اند و اگر صالح نبودند، به خاطر ما به آنان محبت کنید. (مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۷۶)

۳. حق کسی که به ولایت علی علیه السلام شهادت داده است، بسیار عظیم است؛ زیرا دنباله حق

هر چه طرف شما در پیروی از علی علیه السلام مقصرتر باشد و شما به خاطر صرف انتسابش به حضرت او را احترام کنید، احترامتان به حضرت بیشتر و بزرگتر خواهد بود. زیرا کسی که ذاتاً - به خاطر تقوا و اعمال شایسته اش - مستحق احترام است، چه بسا شما او را از همین رو احترام می‌کنید و نه برای انتسابش به حضرت؛ ولی احترام شما به کسی که در پیروی از سیره علی علیه السلام مقصر است، بر شدت احترامتان به آن حضرت دلالت دارد؛ زیرا اگر این احترام شدید شما نبود، شاید نمی‌توانستید بر موانع غلبه کنید و به این مقصر محب امیرالمؤمنین علیه السلام احترام کنید. باری؛ این، یکی از حقوق مؤمنین بود. آیا از عهده آن برمی‌آیی؟ چه رسد به اینکه او از سادات نیز باشد یا زائر حضرت یا مجاور قبرش یا از خادمان مرقدش، یا هم‌نام او یا یکی از فرزندانش یا نامش دلالت بر انتساب به آنان کند مانند: عبد علی (نوکر علی) عبد الحسین (نوکر حسین).

همه حقوق نزد اهل بیت علیهم السلام مهم است و در روز قیامت درباره آنها از تو سؤال می‌شود؛ حق‌هایی همچون حق خویشاوندی و همسایگی و رفاقت و حق دعا و حق آموزش قرآن یا آموزش علم یا کمالات، حق بزرگ‌تر از تو، حق کسی که به نفع تو کوشیده است و حق امام جماعت و حق خویشاوندان یا همسایگانی که تو را مدد رسانده‌اند، حق کسی که از تو چیزی خواسته و به تو خوش‌گمان بوده است و حقوقی

رسول الله صلی الله علیه و آله است و حق رسول الله صلی الله علیه و آله ادامه حق خداوند است. بنابراین بهترین راه برای ادای حق خدا و حق رسول خدا صلی الله علیه و آله، ادای حقوق پیروان اهل بیت علیهم السلام است؛ یعنی راه از این نقطه آغاز می‌شود و کسی که این مرحله را طی نکرده است، چگونه به مراحل پسین می‌رسد؟ پس چه نعمتی بالاتر و عزیزتر از زندگی در میان پیروان اهل ولایت؟ قدر این نعمت را باید دانست و در ادای حقوق مؤمنین کوشید و خدا را شکر گزارد که توفیق خدمت به دوستداران آل الله را نصیب ما کرده است.

که در رساله الحقوق^[۱] امام سجاد علیه السلام آمده است. آری این حقوق همه دامن گیر شما است و شما را از آن رهایی نیست. چگونه از عهده آنها برمی آید با اینکه معصوم فرموده است: «سه چیز در روز قیامت به خدا شکایت می برند: مسجدی که غریب باشد و در آن اقامه نماز نشود و قرآنی که در خانه خاک بخورد و خوانده نشود و دانشمندی که در محله اش غریب باشد.»^[۲]

شما را به خدا سوگند بنگرید که چگونه است حال کسی که روز قیامت در پیشگاه حاکمی عادل برای بازخواست آورده شود و شاکسانی همچون خانه خدا، کتاب خدا و ولی خدا داشته باشد؟ به شکایت کدام یک از این سه شاکی ترتیب اثر نمی دهند یا حرمت و حقش در نزد خدا منکری دارد؟ انصاف این است که این حقوق بسیار مهم است و کسی که این حقوق را فروگذار می کند، در پیشگاه الهی معذور نیست. در روایت است که شخصی در برابر دیگری عطسه می کند و او «یرحمک الله» نمی گوید و در روز قیامت از او حق از دست رفته اش را مطالبه می کند و حقش به او داده می شود.^[۳]

ای طالب رشد، اگر به دیده خرد که عطای خدا به تو است، بنگری، هیچ

۱. سالکان راه خدا نمی توانند این رساله را نادیده بگیرند. چه کسی بهتر از زین العابدین و سید الساجدین می تواند حقوق الله و بندگان را بازگوید؟ سالک حتما باید همه آنچه را که در باره حقوق از اهل بیت علیهم السلام وارد شده است بدانند تا از گمراهی و ظلم به دیگران در امان باشد. همچنین دانستن این حقوق، ما را از آنچه امروز به نام حقوق بشر مشهور است، بی نیاز می کند.

۲. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ثلاثة يشكون إلى الله عز وجل: مسجد خراب لا يصلی فيه أهله، وعالم بین جهال، ومصحف معلق قد وقع علیه الغبار لا یقرأ فيه.» (کافی، ج ۲، ص ۶۱۳؛ عدة الداعی، ص ۲۷۲)

۳. «وعن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن أحدكم ليدع تسمیت أخیه إن عطس فیطالبه یوم القیامة فیقضی له علیه.» (طوسی، مکارم الأخلاق، ص ۳۵۴)

هم‌وغمی جز اعتراف به کوتاهی درباره حقوق مردم نخواهی داشت و تمام همتت مصروف این خواهد شد که حقوق دیگران را بازدهی تا برگردنت نماند. مردم هر چند هم در تقاضاهایشان از تو زیاده روی کنند، باز هم حقوقی بر تو دارند و از تو مطالباتی دارند که باید همتت صرف عذرخواهی از آنان و کوشش در راه احسان بیشتر به آنان باشد؛ به این امید که خدا بر شما ببخشد و مردم را از برخی حقوقی که بر تو دارند، راضی گرداند. اگر با این بصیرت بنگری، پیمودن راه خدا بر تو آسان می‌شود.

گام سوم این است که آدمی باید در سایه انس با خدا از خلق خدا در وحشت باشد؛ زیرا بر عاقل است که پیوسته به کاری مشغول باشد، زبان خود را ننگه دارد، مردم زمانه خویش را بشناسد و از مطمئن‌ترین دوستانش نیز در هراس باشد. این چنین کسی همان است که علی علیه السلام در موردش چنین دعا کرده است: «خداوند پایه‌های زندگی‌اش را محکم سازد و در روز قیامت امانش دهد.»^[۱]

در کتاب کافی از جابر نقل شده است که گفت: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم. حضرت فرمود: ای جابر، به خدا من بسیار محزون و نگرانم. گفتم: فدایت شوم، چه چیزی شما را اندوهگین و نگران کرده است؟ فرمود: ای جابر، هر کس حقیقت پاک دین خدا در دلش وارد شد، دلش را از ماسوای خدا بازمی‌دارد.^[۲]

در برخی نامه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام به بعضی از اصحابشان آمده

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۹. البته روایت در کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است.
 ۲. «عن أبي عبد الله المؤمن، عن جابر قال: دخلت على أبي جعفر عليه السلام قال: يا جابر والله إني لمحزون، وإني لمشغول القلب، قلت: جعلت فداك وما؟ وما حزن قلبك؟ يا جابر إني من دخل قلبه صافي خالص دين الله شغل قلبه عما سواه.» (کافی، ج ۲، ص ۱۰۷)

است: «هر کس تقوای الهی پیشه کند، عزّت و قدرت می‌یابد و سیراب می‌شود و خردش اوج می‌گیرد. بدنش با اهل دنیا است و قلب و عقلش آخرت را می‌بیند.»^[۱]

مؤمن آنگاه که با الطاف الهی انس می‌گیرد و طعم شیرین یاد خدا را می‌چشد، از دست دادن این حالت را تاب نمی‌آورد و به جدایی از آن راضی نیست.

اگر خدای متعال بر بنده مؤمنش منت نهاده، او را تأیید کند، پیوسته قلب او را در این حالت نگه می‌دارد و بدان مشغول می‌دارد؛ در عین حال به او قدرت می‌دهد که به پایین‌تر از این حال و درجه نیز توجه ضمنی و بالعرض داشته باشد؛ ولی اصل توجه و اشتغالش به همان حال باشد و دائماً از این توجه ضمنی در وحشت به سر برد و به دنبال فراغتی باشد برای توجه به مطلوب واقعی‌اش.^[۲]

البته این وحشت در قلب مؤمن است و در ظاهر او آشکار نمی‌شود؛ چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف مؤمن فرموده است: «حزن او در دل او است و شادمانی‌اش در چهره او.»^[۳]

۱. «قال أبو عبد الله عليه السلام: كتب أمير المؤمنين عليه السلام إلى بعض أصحابه يعظه: أوصيك ونفسي بتقوى من لاتحل معصيته ولايرجى غيره، ولا الغنى إلا به، فإن من اتقى الله جل وعزوقوى وشبع وروى، ورفع عقله عن أهل الدنيا، فبدنه مع أهل الدنيا وقلبه وعقله معابن الآخرة، فأطفأ بضوء قلبه ما أبصرت عيناه من حب الدنيا فقدر حرامها وجانب شبهاتها.» (كافي، ج ۲، ص ۱۳۶).

۲. همان گونه که نویسنده فرمود، کتمان این حالات متعالی از مردم بایسته است؛ زیرا چه بسا سالک در اظهار این حالات قصدی جز حق ندارد ولی لحظه‌ای غفلت - که لازمه طبیعت انسان غیر معصوم است - مایه ابتلا به عجب می‌گردد و یا سالک را در معرض سوءظن یا تهمت ریا قرار می‌دهد که با آموزه‌های دینی (مانند لزوم پرهیز از قرار دادن خود در معرض تهمت) منافات دارد.

۳. «قال أمير المؤمنين عليه السلام يوماً قد وصف المؤمن فقال: حزنه في قلبه وبشره في وجهه، وأوسع الناس صدرا، وأرفعهم قدرا، يكره الرفة، ولا يحب السمعة.» (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۳۰۵).

چه بسا که مؤمن در وقت مقتضی، درونش را نیز آشکار می‌کند؛ همان گونه که در روایت امام باقر علیه السلام با جابر گذشت. این است معنای آنچه در روایات آمده بود که «مؤمن از مطمئن‌ترین دوستانش نیز در وحشت است.»

این حالت که عمدتاً به خدا مشغول باشی و از غیر خدا (حتی مطمئن‌ترین دوستانت) بهراسی، تا در وجودت به کمال تحقق نیابد، معاشرتت با مردم وسیله تقریب به خدا نمی‌شود؛ زیرا آنچه در وجود تو تحقق و غلبه دارد، میل نفس تو به انس با دیگران است و در این صورت بندهٔ نفست می‌گرددی و خشنودی یا خشم‌ت برای آن خواهد بود و از شرافت بندگی خدا که برای آن آفریده شده‌ای، بیرون می‌روی. خدای متعال می‌فرماید: «من جن و انس را جز برای پرستش خودم نیافریدم»^[۱]

۱. سورهٔ ذاریات، آیهٔ ۵۶.

باب هشتم

کمال ایمان در خصلت‌های اخلاقی

ایمان مؤمن کامل نمی‌گردد مگر با سه خصلت؛ خصلت‌هایی که او را شبیه پروردگار و پیامبر و امامش می‌کنند.

بدان که از تو خواسته‌اند که به سنتی از پروردگارت و سنتی از پیامبرت و سنتی از امامت اقتدا کنی. در کتاب کافی نیز از امام رضا علیه السلام روایت شده است: «مؤمن، اهل ایمان نخواهد بود مگر پس از آراستگی به سه خصلت: سنتی از پروردگارش و سنتی از پیامبرش و سنتی از ولی و امامش. سنت الهی که باید به آن اقتدا کند، رازداری است. قرآن می‌فرماید: ”خدا، دانای نهان است و کسی را بر غیب آگاه نمی‌کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد.“^[۱] و سنت نبوی که باید به آن اقتدا کند این است که با مردم مدارا کند. خداوند خطاب به پیامبرش

۱. سوره جن، آیات ۲۶ و ۲۷.

می فرماید: «از ایشان بگذرو به کار پسندیده فرمانشان ده.»^[۱] اما سنتی که باید از امامش بیاموزد، صبر در گرفتاری‌ها و سختی‌ها است.^[۲] کسی را که از او خواسته‌اند به وصفی از اوصاف پروردگارش اقتدا کند، به حتم او را آماده‌ی مقامی بزرگ و کاری خطیر کرده‌اند؛ زیرا خدا می‌خواهد او را در خانه‌ای که برای برگزیدگان و دوستانش آماده کرده است، یعنی بهشت، جای دهد. ضرورت تناسب میان خانه (بهشت) و ساکن آن، اقتضا می‌کند که به صفاتی که شما را به ساکنان آن خانه شبیه می‌سازد، آراسته گردید. خانه (بهشت) پاک و پاکیزه است و در نهایت صفا و نورانیت، و اهل خانه نیز عبارتند از: پیامبران، رسولان، شهداء (گواهان در پیشگاه الهی و راستگویان حقیقی). بدین رو حکمت الهی آن است که تو در درون چنین خانه و در میان چنان ساکنانی، غریب و بیگانه نباشی، چونان وصله‌ای ناهمگون. پس اکنون که دانستی خدای مهربان، برای تو جز بهشت پاک را نپسندیده است، بدان که پاک‌ترین و والاترین صفاتی که تو را لایق آن جایگاه می‌سازد و به آنجا روانه‌ات می‌کند، اقتدا به صفاتی است که منسوب به او است و او خود را به آن صفات ستوده است.^[۳]

آری، کسی که دارای صفات خدایی شد، می‌سزد که در خانه او، یعنی

۱. سوره اعراف، آیه ۱۹۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۸۹.

۳. این جملات اگر درست فهمیده شود، عبادات مؤمن را از کارهایی پزحمت به اموری لذت‌آفرین و متناسب با فطرت او تغییر می‌دهند. مؤمن چون طبیعتاً خواستار بهشت است با هر چه با آن تناسب دارد مأنوس است، اگرچه به ظاهر تکلیفی پرمشقت باشد. بی‌شک عبادتی که از سرتعبّد و تکلف صورت پذیرد جز اجر و ثواب بهره‌ای ندارد با اینکه غرض اصلی از عبادات، رسیدن آدمی به مقام انس با پروردگار است. این انس، خود می‌تواند هر گونه سختی تکلیف را در راه تحصیل خشنودی محبوب، از دل و جان آدمی بشوید.

بهشت، جای گیرد، و چون همسایگانش در آنجا اولیاء الله هستند، باید به صفات آنان نیز آراسته گردد. اینجا است که خداوند سبحان، جان پاک و متصف به صفات الهی را ندا می‌کند و می‌گوید: «ای نفس مطمئنه، وای جان خشنود و خوشایند، به سوی پروردگارت بازگرد و در میان بندگان من درآی و در بهشت من داخل شو.»^[۱]

البته صفاتی که مؤمن را سزاوار همنشینی با اولیای خدا می‌کند، بسیار است. امام علیه السلام در روایت پیشین، سه نمونه را که مهم‌تر است، برگزیده و بازگفته است.

صفت اول: کتمان سر

خصلت نخست، این است که مؤمن باید رازدار باشد؛ به این شرح: بیشتر مردمان از کمالات بهره‌ای اندک دارند. از سوی دیگر، کمالات نیکو و شریف را نیز همگان دوست دارند، ولی هوای نفس و اراده ضعیف، مانع آراستگی به آنها است. بدین رو، اگر ببینند کسی در راه رسیدن به آن کمالات است، از بیم آنکه مبادا بر آنان برتری یابد و به مقامی بلند برسد، می‌کوشند تا با گفتار و رفتار و با نیرنگ‌های بسیار او را از رسیدن به مقصودش بازدارند. متأسفانه شمار حسودان کم نیست و کسی نمی‌تواند در برابر همه آنان مقاومت کند. از این رو است که خدا، مؤمن را به کتمان سر فرمان داده است. «پوشاندن راز» یعنی افشا نکردن آنچه مؤمن در پی آن است. بدین ترتیب، مؤمن از شر بدسیرتان در امان است و در راه کمال در نمی‌ماند.

۱. سوره فجر، آیات ۲۷-۳۰.

گفتنی است که اهل بیت علیهم السلام که طیبیانی ماهر و حکیمانی مهربان بودند، می دانستند که نفس اماره مؤمن نیز از دشمنان او است؛ دشمنانی که راهزنان راه کمال اند.^[۱] پس مؤمن را به شدت به کتمان سرّ تشویق کرده و گفته اند: کتمان سرّ از صفاتی است که خداوند خویش را بر آن ستوده و از صفاتی است که ایمان بدان وابسته است. هدف آنان از تشویق به حفظ راز، این است که نفس مؤمن میل به اظهار و افشا نداشته باشد تا در تنگنا قرار گیرد. نفس آدمی چون به اظهار کمالات تمایل دارد، بهانه ها و توجیهاتی را برای افشای راز پیدا می کند. گاه می گوید: اظهار کمالات، به نفع دیگران است و گاه خشنودسازی دیگری را بهانه می کند و گاه به بهانه کمک گرفتن از رأی و نظریا دعای دیگران، کمالات خویش را ظاهر می کند و گاه انتقال خبر را از شنونده به شخصی دیگر که از آن نفع می برد، بهانه می سازد و لب به سخن می گشاید و...^[۲] راه دفع این افکار به ظاهر زیبا اما شیطانی، آن است که انسان بداند به راستی اگر افشای اسرار همه جا نیکو بود، خداوند سرّ خویش را از مردم پنهان نمی کرد و به آگاه سازی خزانه داران اسرار قناعت نمی ورزید؛ زیرا خداوند حکیم است و حکیم کار نیکوتر را هرگز ترک نمی کند. پس

۱. «أعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک؛ دشمن ترین دشمن تو نفس تو است که در درون تو آشیانه دارد.» (عدة الداعی، ص ۲۹۵)

۲. اشاره زیبایی به انواع کیده های شیطانی است. شیطان اگر نتواند بنده را از راه امری که بطلانش روشن است، بفریبد، از راه آرایش گری وارد می شود، یعنی باطلی را حق جلوه می دهد و مقبول عباد حق می گرداند. از این رو، آگاهی از آرایه های شیطانی از لوازم سلوک الی الله است. این شیوه تزئین شیطان که در هر مرحله سلوک امکان تحقق دارد، به منظور بازداشتن سالک از امور مهمتر و پرداختن به امور مهم صورت می پذیرد. راه حل آن است که سالک در هر قدم و پیش از هر فعل و ترکی همه احتمالات را بررسی کند تا بتواند وظیفه خود را که انجام مهم ترین است، بشناسد. فقط در این صورت است که سالک نوعی اطمینان به کشف مراد واقعی مولی و انجام تکلیف واقعی اش پیدا می کند.

به یقین افشای اسرار از جانب خداوند، مایهٔ فساد مردم و ضد حکمت الهی است. پس تو نیز در رعایت حکمت و پرهیز از فساد، به خدای خویش اقتدا کن؛ زیرا نفس اماره‌ات از دعوت تو به افشای سر و اظهار کمالات، هدفی جز فساد ندارد؛ گرچه آن را بیاراید. مولا و امام ما حضرت علی بن الحسین علیه السلام به زهری فرمود: «پرهیز از اینکه دهان به سخنی بگشایی که دل‌ها شتابان انکارش می‌کنند؛ اگرچه بتوانی از عهدهٔ توجیه آن برآیی؛ زیرا این گونه نیست که بتوانی هر منکری را به قبول سخن خویش وادار کنی.»^[۱]

این اشعار مشهور نیز منسوب به اهل بیت علیهم السلام است:

«من گوهرهای دانشم را همواره پنهان می‌دارم تا مبادا نادان که از دیدن و فهمیدن آن ناتوان است، گمراه گردد. در این کار پیش از من علی علیه السلام به حسن علیه السلام و حسین علیه السلام سفارش کرده است. چه، گوهرهایی از دانش هست که اگر من بدان‌ها لب بگشایم و افشا کنم، مرا به بت‌پرستی متهم می‌کنند و مسلمانان خونم را مباح می‌شمارند و این کار زشتشان را نیکو به شمار می‌آورند.»

روایات رسیده از اهل بیت علیهم السلام در ستایش رازداری و نکوهش افشای راز بسیار است و حاصل آن، این است که مؤمن باید بکوشد که نگهداری راز و عدم تمایل به افشای اسرار ملکهٔ او گردد. سپس اگر در جایی لازم بود که رازش را به قدر ضرورت اظهار کند، آن نیز به قصد امتثال امر

۱. «قال الزهری یا بن رسول الله انی احسن الیهم بما یبدر من کلامی. قال علی بن الحسین علیه السلام: هیئات هیئات ایاک أن تعجب من نفسک بذلک وایاک أن تتکلم بما یسقی إلى القلوب إنکاره وإن کان عندک اعتذاره، فلیس کل من تسمعه شرایمکنک أن توسعه عذرا.» (شیخ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۶).

اهل بیت علیهم السلام باشد که فرموده‌اند: «حکمت را به ناهلان ندهید که ظلم به حکمت است و از اهل آن دریغ مدارید که ظلم به آنان است.»^[۱]

صفت رازداری بردو پایه استوار است: نخست اینکه «مؤمن دارای راز است» و دوم اینکه «مؤمن از ملکه نگهداری راز برخوردار است؛ به گونه‌ای که ناخودآگاه دست به افشای سرّ نمی‌زند.» آنچه تاکنون گفتیم، درباره حقیقت دوم بود؛ اما درباره حقیقت نخست، این روایت در کافی آمده است: امام صادق علیه السلام روزی به مفضل بن صالح فرمودند: «ای مفضل، خدای را بندگان است که با خدای خویش این گونه معامله کرده‌اند: راز مطهر الهی را پاس داشتند و خدا نیز احسان بی دریغش را نصیبشان کرد: در روز قیامت نامه عمل آنان خالی به دستشان می‌رسد، اما بی‌درنگ پس از ایستادن در پیشگاه الهی، خداوند آن را از اسراری که به او سپرده‌اند، پرمی‌کند.» مفضل می‌گوید: پرسیدم ای مولای من، چرا چنین است؟ امام علیه السلام فرمود: «چون خداوند مقام آنان را برتر از آن می‌دانست که فرشتگان حافظ و کاتب اعمال را بر آنچه میان خودش و آنان است مطلع گرداند.»^[۲]

دانشمند بزرگ ما، احمد بن فهد در کتاب عده الداعی پس از نقل این حدیث شریف می‌فرماید: «از این مقامات ارجمند که گراندتر از بهشت است، غافل مباش.»^[۳] من می‌گویم شاعر در شعر زیر اگر همین

۱. «عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قام عيسى بن مريم خطيبا في بني اسرائيل فقال: يا بني اسرائيل لا تحدثوا الجاهل بالحكمة فتظلموها، ولا تمنعوها أهلها فتظلموهم.» (کافی، ج ۱، ص ۴۲)

۲. عده الداعی، ص ۱۹۴.

۳. بر هر مؤمنی است که با خدای خویش سرو سزی داشته باشد؛ اما بیشتر مردم به فکر دنیای بهترند و از کوشش برای ساختن سعادت ابدی، غافل. هر مؤمنی که به زندگی اخروی اعتقاد دارد، باید برای ارتباط بیشتر با پروردگار، همتی بلند و عزمی جزم داشته باشد و همه کارهایش را بر

معنی را اراده کرده باشد، بس نیکو سروده است:
 عارفان را قلبی است که با چشم آن می‌بینند آنچه را که بینندگان
 نمی‌بینند و زبانی است که با آن با خدا راز می‌گویند و نجوا می‌کنند؛
 رازهایی که از فرشتگان کاتب نیز پوشیده است. و دل‌هایی دارند که
 بدون بال و پرتا ملکوت پروردگار جهانیان پرواز می‌کنند.»

صفت دوم: مدارا با مردم

مدارا با مردم از صفاتی است که باید از پیامبر ﷺ آموخت و در آن
 بدو اقتدا کرد. پیشتر از علی ع نقل کردیم که فرمود: «محبوب‌ترین
 خلیق در نزد خدا کسی است که به پیامبرش تاسی و اقتدا کند.»^[۱]
 حکمت مدارا نیز مانند حکمت «پوشاندن راز» است؛ بلکه رازداری
 - چنانکه گفتیم - نوعی مدارا با مردم است. در کتاب کافی از امام
 صادق ع نقل می‌کند که آن حضرت از قول پیامبر ﷺ فرموده‌اند:
 «خداوند مرا به مدارا با مردم فرمان داده است، همان گونه که به
 انجام واجبات امر کرده است.»^[۲] حضرت صادق ع در روایتی دیگر از
 پیامبر ﷺ نقل می‌کنند که فرمود: «مدارا با مردم نیمی از ایمان و آسان
 گرفتن بر آنان نیمی از زندگی آسان است.» سپس امام ع می‌فرمایند:
 «با نیکان در پنهان و با بدان آشکارا معاشرت کنید و با بدان درگیر نشوید

این اساس بنیان نهد. این ارتباط ویژه در انسان قابلیت‌هایی پدید می‌آورد که از هیچ راه دیگری
 دست‌یافتنی نیست. نقطهٔ اوج این قابلیت، حالات سری رسول خدا ﷺ با خداوند است که
 فرمود: مرا با خدا حالاتی است که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسل نمی‌تواند آن را ندارد.

۱. «أن أحب الخلق إلى الله من تأسني بنبیه.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۰)

۲. «عن أبي عبد الله ع قال: قال رسول الله ﷺ أمرني ربي بمداراة الناس كما أمرني بأداء
 الفرائض.» (کافی، ج ۲، ص ۱۱۷)

که به شما ستم می‌کنند؛ به زودی زمانی می‌رسد که از دین داران هیچ کس جز آن که گمان برند ابله و کم‌خرد و ساده است، نجات نمی‌یابد و باید خود را بر این مصیبت که ابله و نابخرد بخوانندش صبور بسازد.»^[۱] همچنین ایشان از جد بزرگوارشان رسول خدا ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: «سه چیز در هر کس نباشد هیچ عملی از اعمالش به سرانجام نمی‌رسد و کمال نمی‌یابد: تقوایی که او را از گناهان بازدارد، اخلاقی که با آن با مردم مدارا کند و بردباری ای که نادانی نادانان را بدان پاسخ دهد.»^[۲] در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «هر کس دست خویش را از آزار مردم بازدارد، گرچه یک دست را باز داشته است، دستان بسیاری از دیگران را از آزار خود باز داشته است.»^[۳]

ای برادرم، این سخن که از مدعیان صلاح و تقوا صادر می‌شود که «باکی از مردم نیست؛ من به آنها محتاج نیستم و مردم کیستند که مرا به آنان نیازی باشد» و مانند این سخن که در مقام عدم لزوم مدارا با مردم می‌گویند، همه بر اثر پیروی از هوای نفس و ناآگاهی از روش اهل بیت علیهم السلام است.^[۴] بسیاری از نادانان، دو مقام «مدارا و سازگاری با مردم» را با «چاپلوسی و سازشکاری» اشتباه کرده و پنداشته‌اند مدارا با مردم همان چاپلوسی

۱. همان.

۲. همان، ص ۹۵.

۳. همان، ص ۹۶.

۴. این هم یکی دیگر از شواهد واقع‌نگری نویسنده در اخلاق و تمسک به سیره اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است. از لغزش‌های متعارف در سلوک، کوچک دیدن دیگران است. سالک به خاطر حالات خوش روحی، دیگران را که فاقد این حالات اند حقیر می‌شمارد و چه بسا از تکلیف شرعی‌اش که تعامل نیکو با خلق است، غفلت می‌ورزد. با اینکه سالک اگر بداند خلق خدا عیال الله هستند و احسان به آنها جلوه‌ای از اطاعت الهی است، هیچ کس را - گرچه گنه‌کار باشد - کوچک نمی‌شمرد.

و تملق است، با اینکه فرقیان روشن است. چاپلوسی، تحسین کار زشت یا ترک نهی از منکر به خاطر میل و طمع در منافع دنیوی است، یا جلب دل‌های مردم بدون انگیزه دفع مفسد.

یکی از شواهد برپسندیدگی مدارا با مردم و ثمرات نیکوی آن، داستان مشهور آن مرد شامی است که نزد یزید - لعنه الله - در شام با امام زین العابدین علیه السلام سخنانی چنین درشت و ناشایست گفت: «خدای را سپاس که شما را کشت و دروغتان را آشکار کرد و مردم را از دست شما نجات داد.» وقتی از سخن بازایستاد، امام به او فرمود: آیا قرآن می‌خوانی؟ گفت: آری. فرمود: آیا این آیه را خوانده‌ای: «بگو ای پیامبر من هیچ‌گونه مزدی از شما جز دوستی خویشاوندانم را نمی‌خواهم»؟^[۱] گفت: آری خوانده‌ام. فرمود: آیا این آیه را هم خوانده‌ای: «خداوند اراده کرده است که پلیدی و آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را کاملاً پاک گرداند»؟^[۲] گفت: آری. فرمود: آیا این گفتار الهی را خوانده‌ای: «و حق خویشاوند را به او بده»؟ گفت: آری. آنگاه امام علیه السلام فرمودند: ما خویشاوندان پیامبریم. ما اهل بیت پیامبر تو هستیم. راوی می‌گوید: آن مرد، همان دم دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و با گریه از کشندگان امام حسین علیه السلام بیزارى جست و توبه کرد.^[۳]

بنگر که چگونه مدارای حضرت، او را به سمت خیر کشاند. مدارا یعنی انکار و ستیز نکردن، برای جلوگیری از فساد و تباهی یا پرهیز از دامن زدن به آن. این کجا و چاپلوسی و مداهنه کجا؟

۱. سوره شوری، آیه ۲۳.

۲. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۳. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱.

مدارا، گاهی برای دفع شر کسی است که با او مدارا می‌کنی و گاهی برای کشاندن او به سوی خیر و سعادت است، و به هر حال در جایی است که انکار، فساد می‌انگیزد؛ یا از بیم و از روی تقیه است؛ یا از آن رو است که انکار، تأثیر ندارد. در این مواقع، مرافقت و نرمی و تحمل نامهربانی و بدی را با نیکی پاسخ دادن، مصداق مدارا با مردم است. خداوند درباره همین مدارا فرموده است: «بدی را دفع کن با آنچه بهتر است. آنگاه کسی که میان تو و او دشمنی است، دوستی یک‌دل می‌گردد و این خصلت را جز کسانی که شکیباً بوده‌اند نمی‌یابند و آن را جز صاحب بهره‌ای بزرگ نخواهد یافت.»^[۱]

ناظر به همین مدارا است این سخن الهی در داستان حضرت موسی علیه السلام: «شما (موسی و هارون) با او (فرعون) به نرمی سخن بگویید! شاید پند پذیرد یا بترسد.»^[۲] و باز از همین گونه است آنچه در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «روزی پیامبر در منزل عایشه بود. مردی اجازه ورود خواست. پیامبر فرمود: او مردی زشت خو در قبیله خود است. عایشه برخاست و به اندرون رفت و پیامبر به آن مرد اجازه ورود داد. وقتی وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله تمام رخ و با خوش‌رویی به سوی او رفت و با او به گفت‌وگو نشست. پس از رفتن او عایشه گفت: ای رسول خدا، چرا با کسی که او را نخست، زشت‌خو خواندی، این‌گونه رفتار کردی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بدترین بندگان خدا کسی است که مردم از بیم بدزبانی‌اش، هم‌نشینی را با او ناپسند بشمرند.»^[۳]

۱. سوره فصلت، آیات ۳۴-۳۵.

۲. سوره طه، آیه ۴۴.

۳. کافی، ج ۲، ص ۲۴۶.

این گونه مدارا نوعی تقیه است. در ستایش تقیه چندان روایات داریم که به شمارش در نمی‌آید؛ تا آنجا که آیه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتِّقَاكُمْ»^[۱] را این گونه معنا و تفسیر کرده‌اند: «گرامی‌ترین شما در نزد خدا عادل‌ترین شما در تقیه است.»^[۲] و تا آنجا که امامان علیهم‌السلام گفته‌اند: «نُه‌دهم دین در تقیه است.»^[۳] به روایت کافی، حماد بن واقد از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: «با امام صادق علیه‌السلام در راهی برخورد کردم. روی برگرداندم و گذشتم. سپس خدمتشان رسیده، گفتم: فدایت شوم! من شما را در راه می‌بینم و روی برمی‌گردانم تا مبادا توجه من به شما، موجب زحمت و سختی برای شما گردد. حضرت فرمود: خدای تعالی ببخشایدت. خوب کاری می‌کنی. دیروز مردی در فلان مکان مرا دید و بر من سلام کرد و گفت: علیک السلام یا ابا عبدالله؛ او کار خوب و شایسته‌ای نکرد.»^[۴]

بنگر که انسان آگاه به اوضاع، چگونه با سلام نکردن بر امام، مستحق دعای امام علیه‌السلام و طلب رحمت ایشان می‌شود و آن دیگری که متوجه موقعیت نیست و مدارا با دیگران را ترک می‌کند، چطور مورد شکایت امام قرار می‌گیرد و حضرتش می‌فرماید: «کار خوب و شایسته‌ای نکرد.»^[۵] از این روایت و مانند آن می‌توان دریافت که آنجا که گرامی داشت

۱. سوره حجرات، آیه ۱۳.

۲. رک: صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۱.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۷۲.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۷۳.

۵. از اینگونه روایات قاعده مهمی قابل استخراج است و آن اینکه مؤمن باید در موارد تراحم، سنجیده عمل کند. خردورزی - که مورد تأکید اهل بیت است - اقتضا دارد که مؤمن ابعاد کارها را بسنجد و پس از بررسی نفع و ضرر و کسر و انکسار آنها، وظیفه خود را کشف کند.

مؤمن مایه حسدورزی حسودان و فتنه‌انگیزی است، گرامی داشتن او، در این است که او را گرامی نداریم؛ بلکه گاهی باید درباره‌اش سخن ناورا بگوییم؛ چنانکه از بعضی امامان علیهم‌السلام نسبت به برخی اصحاب خاصشان صورت پذیرفته است و این از باب سوراخ کردن کشتی است تا سالم بماند.^[۱]

صفت سوم: صبوری در سختی‌ها و مصائب

بی‌شک دنیا زندان مؤمن است. کدام زندان، جای خیر و خوشی برای کسی است؟ امام صادق علیه‌السلام به مردی که از نیازمندی و فقر به ایشان شکایت برده بود، فرمود: «شکیبایی پیشه کن که به زودی خداوند گره از کار تو می‌گشاید.» آنگاه لختی ساکت شد و سپس به او رو کرده، فرمود: «زندان کوفه را چگونه می‌بینی؟» گفت: تنگ و بویناک و در بدترین وضع برای زندانیان. امام فرمود: «تو اکنون در زندان به سر می‌بری؛ آیا توقع داری که در وسعت و آسودگی باشی؟ آیا نمی‌دانی که دنیا زندان مؤمن است.»^[۲]

باری؛ مؤمن در این دنیا، یا از مشتاقان به آخرت است که در این صورت، اصل بودنش در دنیا، در زندان به سر بردن است؛ چه رسد به بلایایی که در دنیا به او می‌رسد. یا از کسانی است که دنیا دوستی تهدیدشان می‌کند که در این صورت رأفت خدای حکیم او را به بلایای

۱. اشاره است به داستان موسی و خضر در قرآن کریم. رک: سوره کهف، آیات ۷۹-۷۱.
 ۲. «عن محمد بن عجلان قال: كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فشكل ابيه رجل الحاجة فقال له: اصبر فإن الله سيجعل لك فرجا، قال: ثم سكت ساعة، ثم أقبل علي الرجل فقال: أخبرني عن سجن الكوفة كيف هو؟ فقال: أصلحك الله، ضيق منتن وأهله بأسوء حال، قال: فإنما أنت في السجن فتريد أن تكون فيه في سعه، أما علمت أن الدنيا سجن المؤمن.» (كافي، ج ۲، ص ۱۹۵).

گونگون مبتلا می‌سازد تا از دنیا که خانهٔ ظالمان است بیزار شود و بدان اعتماد نکند تا از آن دل بکند؛ یا از کسانی است که در مقام عمل سست است و طاعاتی اندک دارد که در این صورت رأفت خدای حکیم مهربان اقتضا دارد که او را از پاداش ابتلا به مصیبت‌ها محروم نسازد و لذا او را به مصائبی دچار می‌کند. امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر مؤمن می‌دانست برای مصیبت‌هایی که بر او وارد می‌شود، چه اجری می‌برد، آرزو می‌کرد که با قیچی بند از بندش جدا کنند.»^[۱] همچنین فرمود: «برای هر مؤمنی که به بلایی مبتلا گردد و بر آن شکیبایی ورزد، پاداشی همچون اجر هزار شهید است.»^[۲] نیز فرمود: «بنده را در پیشگاه الهی، مقام بلندی است که جراز دو راه بدان دست نمی‌یابد: تلف مال و بیماری.»^[۳]

پس ابتلای مؤمن برای او یا ثواب است و ارتفاع مقام، یا عقاب و کفارهٔ گناهان، و هر دو در نزد خردمند نیکو و خواستنی است. مطلوبیت ثواب که جای سخن ندارد؛ اما عقاب چرا خواستنی است؟ زیرا در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که خدای متعال، کریم‌تر از آن است که

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۹۸.

نویسنده به زیبایی و هوشیارانه صاحبان مصیبت را تقسیم کرده و اثر بار را بر همهٔ اهل ایمان روشن ساخته است؛ از مؤمنان شائق به آخرت تا مؤمنان متدین اما دنیا دوست. بسیار فرق است بین اثری که ابتلائات بر مؤمنان مشتاق به آخرت می‌گذارد و اثری که بر مؤمنان عادی می‌نهد. گروه اول با بلا یا اشتیاقشان به عالم ربوبی چنان اوج می‌گیرد که احساس عمیق نسبت به قرب الهی پیدا می‌کنند و در نتیجه مشمول عنایات جان بخش پروردگار - که ویژه اولیا است - می‌گردند. در حالی که گروه دوم با این‌گونه ابتلائات فقط اجری افزون‌تر می‌یابند. بی‌جهت نیست که در قرآن کریم درود ویژهٔ پروردگار برای کسانی رقم خورده است که در مصیبت‌ها «انا لله وانا الیه راجعون» می‌گویند. بدیهی است که صرف گفتار را ارزشی نیست و مراد این آیه کریمه کسانی هستند که در مصیبت‌ها ارتباط درونی با مالک مطلق را درک وجودی کنند.

۲. کافی، ج ۲، ص ۷۵.

۳. همان، ص ۱۹۹.

بنده اش را به دو عقاب (دنیوی و اخروی) کیفر دهد. پس به آنچه در دنیا عقابش کرده است، در آخرت به آن عقاب نخواهد کرد. بنابراین، اگر مؤمن را از ابتلائات گریزی نیست، از صبر نیز ناگزیر است. خداوند صبر را پیش از بلا آفریده و اگر این گونه نبود، جگر مؤمن پاره پاره می شد؛ همان گونه که تخم مرغ بر اثر شدت حرارت آفتاب بر روی سنگ، از هم می پاشد.^[۱]

در کتاب کافی از علی علیه السلام روایت شده است که پیامبر فرمود: «صبر سه گونه است: صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر بر معصیت. هر کس بر مصیبتی صبر کند و آن را به شکیبایی بیاراید، خداوند به او سی صد درجه می دهد که فاصله میان هر درجه تا درجه بالاتر، به اندازه فاصله میان زمین و آسمان است و هر کس بر طاعتی صبر ورزد، خداوند سبحان برای او شش صد درجه می نویسد که فاصله هر دو درجه همانند فاصله زمین تا عرش الهی است و هر کس در مقام ترک معصیتی صبر ورزد، خداوند برای او نهصد درجه می نویسد که فاصله هر دو درجه همانند فاصله مرکز زمین تا منتهای عرش الهی است.»^[۲]

نیز در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که «ما صبوریم، اما شیعیان ما از ما صبورترند. راوی می گوید: گفتم: فدایت شوم! چگونه شیعیان تن از شما صبورترند؟ فرمود: چون ما بر آنچه می دانیم صبر می کنیم و آنان بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.»^[۳]

۱. همان، ج ۲، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۷۵.

۳. «عن ابی عبدالله علیه السلام قال: إنا صُبرٌ وشیعتنا أصرُّ منا، قلت: جعلت فداک کیف صار شیعتکم أصرُّ منکم؟ قال: لأننا نصبر علی ما نعلم وشیعتنا یصبرون علی ما لا یعلمون.» (کافی، ج ۲، ص ۹۳)

رفت اهل بیت علیهم‌السلام را بنگر! صبراندک شیعیان‌شان را بر مصیبت‌هایی که در قیاس با مصیبت‌های آنان کوچک است، چگونه قدر می‌دانند و ارج می‌گزارند! آنان با این روش، شیعه را به خود ملحق می‌کنند تا جدا نیفتد و هلاک و فانی نشود.^[۱] امامان علیهم‌السلام نیک می‌دانند که هیچ‌گونه راه نجاتی برای شیعیان‌شان نیست مگر اینکه آنان را از خودشان به حساب آورند و خود را با شیعیان یکی بدانند، زیرا خداوند ممکن نیست همه را رد کند؛ پس قهراً همه را می‌پذیرد، ولی اگر هر کس حساب خاص خود را داشت، ناگزیر یک‌یک هلاک می‌شدند. بر این پایه، همه‌اهتمام ائمه علیهم‌السلام و همه‌خواستشان از شیعیان این است که به آنان شبیه شوند، هر چند صوری و به ظاهر؛ چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «هر کس که خود را به قومی شبیه سازد، چه بسا که مانند آنان شود.»^[۲] البته سپس این شباهت صوری با شفاعت ائمه علیهم‌السلام و دعای ایشان در پیشگاه الهی کامل می‌شود؛ چنانکه در دعای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف آمده است. این دعا را سید بن طاووس در سرداب مقدس شنیده است. مضمون دعا چنین است: «خدایا، شیعیان ما از ما هستند. از زیادت گل ما آفریده شده‌اند و خلقتشان از نور (آب) ولایت ما است. امر آنان را به ما بسپار و گناهانی را که با اعتماد به محبت ما مرتکب شده‌اند، برایشان ببخش و اگر کفه‌ترازوی اعمالشان سبک است، با زیادی نیکی‌های ما سنگین کن.»^[۳]

۱. «فالراغب عنکم مارق، واللازم لکم لاحق، والمقصر فی حکمک زاهق، والحق معکم وفیکم ومنکم والیکم.» (شیخ طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۹۷)
 ۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۰۷.

۳. «اللهم إن شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا، وعجنوا بماء ولایتنا اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوه اتکالا علی حبنا وولائنا یوم القیامه، ولا تؤاخذهم بما اقترفوه من السيئات

بنگر که امام زمان عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى وَرَحِمَهُ الْعَالَمِينَ که جانم فدای او باد، چگونه به اختلاط شیعیانشان با خود اهتمام می‌ورزد تا آنان تنها نمانند! گاهی به این دستاویز که شیعه در اصل خلقت از ما است و گاهی به این بهانه که گناهانشان ریشه در اعتمادشان بر محبت ما دارد و سرانجام با تضرع به درگاه الهی برای جبران کمبودهای شیعیان به وسیله نیکی‌های امامانشان.

برادرم! اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام چیزهایی می‌دانند که ما نمی‌دانیم. خودشان فرموده‌اند: «به گناه ننگرید، بلکه به کسی که معصیت او را می‌کنید بنگرید.»^[۱]

امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام چون از خطر گناهان آگاهند و از افتادن ما در وادی هلاکت بیم دارند، به ما فهمانده‌اند که تنها راه نجات و سلامت، کوشش برای تشبه بیشتر به آنان است؛ به گونه‌ای که همه همت آدمی، آن باشد که لحظه‌ای از آنان جدا نشود؛ چنانکه امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام فرموده است که تحقق «خصلتی از امام» کافی است، و مقصود حضرت

اکرامنا، ولا تقاصهم يوم القيامة مقابل أعدائنا فان خفت موازينهم فثقلها بفاضل حسنتنا.» (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۲ و ۳۰۳).
 ۱. شیخ طوسی، الأمالی، ص ۵۲۷ و ۵۲۸.

رابطه عاطفی عمیقی که بین امام معصوم در هر زمان با مؤمنان زمانش - که به گفته قرآن کریم در روز قیامت زیر پرچم اویند - وجود دارد، قابل توجه است. چرا چنین نباشد با اینکه امام متصف به صفات الهی در بالاترین درجه است. مگر بین خدا و خلق چنین رابطه عمیقی وجود ندارد؟ در عصر ما که عصر غیبت است نیز امام زمان از آنچه بر اقامت جدش رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌گذرد، غافل نیست. آری، او فرزند امیرمؤمنان علی بن ابی طالب است که از شکم‌های گرسنه و جگرهای تفتیده مسلمانان در گوشه و کنار کشور پهناور اسلامی آن زمان همچون حجاز و شام خبر داشت و می‌نالید.

از این رو، بایسته است که دوستان آن حضرت نه تنها غمی بر غم‌هایش نیفزایند که تا آنجا که توان دارند با ایجاد اسباب خشنودی‌اش از بار غم‌هایش بکاهند که راهکارش زدودن غم شیعیان حضرت و دعا برای فرج است. آری، تنها راه فرج و گشایش خلق، ظهور مبارک او است.

این است که این سنت (صبر) جامع همه سنت‌ها است؛ یعنی صبر در مصیبت و طاعت و معصیت، شامل همه سنت‌ها است.

در روایات «متعه» تصریح شده است که «من بر هیچ مردی از شما نمی‌پسندم که سنتی را که پیامبر ﷺ به جا آورده است، ترک کند.»^[۱] در کتاب من لایحضره الفقیه از بکر بن محمد نقل شده است که از امام صادق علیه السلام درباره ازدواج موقت پرسید. حضرت فرمود: «من نمی‌پسندم که مرد مسلمانی از دنیا برود و برگردن او سنتی از سنت‌های رسول خدا ﷺ مانده باشد.»^[۲] همچنین روایت شده است که «مؤمن به کمال نمی‌رسد مگر اینکه متعه کند.»^[۳] از امام صادق علیه السلام نیز به صورت مرسل روایت کرده‌اند: «من نمی‌پسندم که مردی بمیرد و سنتی از سنن رسول خدا را ترک کرده باشد.»^[۴]

این روایات دلالت دارند بر اینکه اهل بیت علیهم السلام، ترک سنتی از سنت‌های خود را برای شیعیان نمی‌پسندند؛ بلکه هر کس سنتی را ترک کند، ایشان را آزرده خاطر کرده است. به خدا پناه می‌بریم از آزرده شدن ایشان و از خدا می‌خواهیم که به ما توفیق خشنود کردن ایشان را عنایت فرماید.

۱. «عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سألته عن المتعة فقال: إني لأكره للرجل المسلم أن يخرج من الدنيا وقد بقیت علیه خلة من خلال رسول الله صلی الله علیه و آله لم يقضها.» (من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۶۳) همان. ۲.

۳. همان، ص ۴۶۶.

۴. همان.

گفتنی است که عمل به هر سنتی باید در صورت امکان و فقدان مانع باشد. گاهی عمل به مستحبی که از سنن معصومین علیهم السلام است، ممکن نیست یا ممکن هست، اما پیامدهایی دارد که در مجموع مشکل‌آفرین است. نباید قانون تراحم مستحبات و رعایت اهم مورد غفلت قرار گیرد. توضیح اینکه روایات ما را به کارهای نیک و مستحب فرا می‌خواند ولی تشخیص شرایط عمل به آنها را در زمان‌ها و مکان‌های مختلف به عهده خود ما گذاشته است. گویا اهل بیت علیهم السلام در این زمینه بر بصیرت مکلف و آشنایی اش با سایر نظریات دین، اعتماد کرده‌اند.

اکنون می‌سزد که شماری از سنت‌های مهم اهل بیت علیهم‌السلام که از سیره ایشان فهمیده می‌شود، ذکر کنیم. باشد که خدای بزرگ توفیقمان دهد که به آنان اقتدا کنیم؛ مگر مانعی قوی و مهم‌تر پیش آید.

یکم: وفا به عهد و پیمان

از روش اهل بیت علیهم‌السلام به دست می‌آید که سزاوار است مؤمن خود را ملتزم به وعده‌هایی نسازد که اگر مانعی پیش آمد، دچار بدقولی و خلف وعده شود که گناهی بزرگ است.^[۱] پس بر او است که تا از غلبه بر موانع مطمئن نشده است، وعده ندهد و اگر وعده داد به آن ملتزم باشد و تخلف نرزد؛^[۲] زیرا هر کس که خلف وعده کند، خلاف روش اهل بیت علیهم‌السلام عمل کرده و از این روز اردوگاه آنان بیرون و در اردوگاه دیگران داخل شده است. پناه بر خدا! سفارش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به علی علیه‌السلام این بود که پس از ارتحالشان قرض‌های ایشان را بپردازد و وعده‌هایی را که به مردم داده است وفا کند.^[۳] این توصیه، تأیید گفتار پیشین است. اگر پیامبر با وعده‌های خود معامله دین و بدهی نمی‌کرد و

۱. «وفا به عهد» در قرآن نیز سفارش شده است: «أوفوا بالعهد إنَّ العهد كان مسؤولاً؛ به عهد و پیمان وفا کنید که از آن سؤال می‌شود.» (سوره اسراء، آیه ۳۵) «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پیمان‌ها عمل کنید.»

۲. با اینکه خلف وعده از نظر فقهی حرام نیست و به ویژه اگر به عمد نباشد، ولی لحن نویسنده تند است. سرّ مطلب آن است که سالک مراقب بر اثر سلوک به درجه‌ای می‌رسد که مکروهات نیز لازم التبرک جلوه می‌کند. باری، عاشق از اسباب ناخرسندی معشوق می‌پرهیزد گرچه این پرهیز از طرف معشوق واجب نشده باشد. در عشق‌های دنیوی نیز چنین است، چه رسد به عشق کسی که همه عشق‌ها نمی‌از دریای لطف و کرم او است.

۳. «یا علی، أنت وصیی و وارثی و غاسل جثتی، و أنت الذی توارینی فی حفرتی، و تؤدی دینی، و تنجز عداتی.» (صدوق، الأمالی، ص ۴۵۰)

خود را مشغول الذمه نمی‌دانست، فرارسیدن مرگ و ناتوانی را حجت خود برای شانه خالی کردن از ادای دین می‌دانست و به علی بن ابی طالب علیه السلام وصیت نمی‌کرد که وعده‌های او را وفا کند؛ چنان‌که وام‌های او را می‌پردازد. چه خوش سروده است شاعر:

«مرد کسی است که بدون وعده به دیگران به آنان نیکی کند. کسی که به وعده‌اش وفا کند نیم‌مرد است؛ اما کسی که از هر دو بی‌بهره است، نامرد است و آن کس که خلف وعده نماید نیم‌زن است.»

گفتنی است که مقصود ما از التزام به عهد و وعده که روش اهل بیت علیهم السلام است، در جایی است که مانع و عذری در میان نباشد، به گونه‌ای که وفا به وعده مشکل شود؛ اما جایی که مانعی و عذری نیست، بهانه‌ای پذیرفته نیست؛ زیرا خلف وعده بدون هیچ عذری، کاری زشت است و از پست‌ترین مردم سر می‌زند، و شایسته نیست که این گونه خلف وعده از ویژگی‌های اهل بیت علیهم السلام شمرده شود و دیگران به اقتدا بدان ترغیب گردند.

دوم: احسان رایگان

این بخشش بالاتر از بخشش‌های واجب، همانند حقوق واجبه است، و بالاتر از بخشش چیزی است که به آن وعده داده شده است و نزد ائمه علیهم السلام مانند دین واجب است. درباره پیامبر صلی الله علیه و آله گفته‌اند که به وعده و عهدشان نیکو وفا می‌کردند؛ یعنی هر گاه از کسی قرض می‌گرفتند، در هنگام پرداخت آن، بیش از مقدار وام می‌پرداختند؛ تا حدی که به این عادت شناخته شده بودند.

اهل بیت رسول خدا ﷺ نیز آنچنان که در زیارت جامعه آمده است، سرشتشان بخشش و عادتشان احسان بوده است^[۱] و به حق تجسم این آیه قرآن بودند: «خداوند به دادگری و نیکوکاری فرمان می‌دهد.»^[۲] درباره علی علیه السلام گفته‌اند که «از دست رنج خود هزار بنده را در راه خدا آزاد کرد.»^[۳] اما به آزاد کردن بندگان بسنده نمی‌کرد؛ بلکه پس از آزادی مقداری مال هم به آنان می‌داد که بتوانند با آن کاسبی و زندگی کنند. یک بار در مکه به شخصی وعده داد که چهار هزار درهم به او بدهد. برای آنکه به وعده‌اش عمل کند، باغی را که به دست رسول خدا ﷺ آباد شده بود، فروختند و به وعده‌شان وفا کردند؛ بلکه افزون‌تر از وعده نیز بخشیدند.^[۴]

بخشش رایگان، از ادای دین و وفا به وعده بالاتر است، و هرچند کم باشد، باز هم بردل می‌نشیند. از طریقه و روش اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید که به بخشش‌های رایگان ملتزم بوده‌اند.^[۵]

-
۱. «و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر و عادتکم الاحسان و سجتکم الکریم و شأنکم الحق و الصدق و الرفق.» (شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۹)
 ۲. سوره نحل، آیه ۹۰.
 ۳. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۴۳.
 ۴. همان؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۳۸۸.
 ۵. مؤمن باید به خوبی آداب شرعی و اخلاقی انفاق را بشناسد. یکی از آداب این است که انفاق در واقع تصرف در مال مولی (خدا) است؛ تصرفی که او اجازه فرموده و بلکه بدان فرمان داده است. پس نباید مایه عجب انفاق‌کننده باشد. از این رو، سالکان در عین اینکه دستی بخشنده دارند در دل ترسناک‌اند که مبادا فردای قیامت بخششان به خاطر خللی پذیرفته نشود و وزر آنان گردد. ادب دیگر آن است که در پی بخشش، آزار و ممتنی در کار نباشد. این دو حاکی از آن است که بخشنده خود را امانتدار و مال را مال دیگری نمی‌دانسته است.

سوم: ایثار در حال نیاز

خدای متعال می‌فرماید: «هرچند که خود نیاز دارند، دیگران را بر خود مقدم می‌کنند.»^[۱]

بدان که مؤمن اگر ایثار و از خودگذشتگی نداشته باشد و بر آن اهتمام نورزد، هوای نفس بر او چیره می‌گردد و گه‌گاه گرفتار بی‌انصافی و ستم در حق دیگران می‌شود. در این صورت اهل ایمان نخواهد بود؛ زیرا مؤمن کسی است که مردم از شرا و در امان باشند. اما کسی که خود را به ایثار پایبند سازد، چنین نیست؛ زیرا اگرچه نفسش او را به ترک ایثار وامی‌دارد، ولی از ادای اصل حقوق دیگران سر باز نمی‌زند و بی‌انصافی نمی‌کند و به هر حال به ستم در حق دیگران مبتلا نمی‌گردد.^[۲]

آنچه در این بخش گفته آمد، اندکی بود از بسیار و مشتتی بود از خروار. سزاوار است که به همین مقدار بسنده کنیم. خداوند تنها یاور ما است و ما را بس است و چه خوب تکیه‌گاهی است.

۱. سوره حشر، آیه ۹.

۲. این نگرشی زیبا از مؤلف است. نویسنده پیرامون خطوط قرمز در زندگی مؤمن، مناطقی امن در نظر گرفته که هرگز پای او به محدوده خطوط قرمز کشیده نشود. فی‌المثل اگر کسی خود را ملتزم به ایثار کند گرچه همیشه در آن موفق نباشد، هیچ‌گاه از انفاق باز نمی‌ماند. این روش را باید در همه ساحت‌های اخلاقی رعایت کرد.

سالک از مشتبه می‌گریزد تا به حرام قطعی دچار نگردد؛ نگاه لغو نمی‌کند تا به نگاه حرام نیفتد؛ حرف لغو نمی‌زند تا به سخن حرام همچون غیبت و تهمت دچار نشود. آری، اگر کسی در پرهیز از شبهات تساهل کند، نفسش او را اندک‌اندک به محرّمات الهی می‌کشاند.

باب نهم خشنودی از تقدیرات الهی

گفتیم که بنیان رشد و کمال مؤمن، در گرو پیروی از پیامبر و آل او است. یکی از سنت‌های پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان است که در کتاب کافی، ابن یعفور از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام نقل می‌کند؛ بدین شرح: «پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هرگز درباره آنچه گذشته بود، نمی‌گفت ای کاش به گونه دیگری بود.»^[۱] بنگرید که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چگونه از بیم آنکه رضای الهی را از دست دهد، به آنچه واقع شده است، رضایت می‌داد! از مؤمن نیز خواسته شده است که نفس خویش را به آنچه واقع می‌شود، عادت دهد و راضی کند. بدان که منشأ عدم رضایت و آرزوی خلاف آنچه واقع شده است، جز جهل نیست؛ جهل به مصالح و حکمت‌های امور. اگر مصالح امور برای

۱. «عن ابی عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام قال: لم یکن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یقول لشیء قد مضی: لو کان غیره.» (کافی، ج ۲، ص ۶۳)

آدمی آشکار گردد، هرگز آرزوی خلاف واقع نمی‌کند. بنابراین اگر مؤمن خود را بر تامل در مصالح امور عادت دهد، بسیاری از آنها را می‌یابد و رضایت به آنچه واقع شده است یا می‌شود، بر او آسان می‌گردد، و تا وقتی که بسر و مصلحت امری روشن نشده است، آن را از اموری می‌داند که بر او پوشیده است، مانند بسیاری دیگر از اسرار.^[۱] البته هر چیزی مصالح متعددی دارد که اگر آدمی روی به سوی خدا آرد و از آشکار شدن پاره‌ای از آنها را بخواهد، خدا نیز بر حسب قابلیت درخواست بنده اش برخی مصالح را به او می‌نمایاند و این نزدیک‌ترین راه دستیابی به رضایت بر قضای الهی است؛ اما رضایت نفس به امری که حکمتش پنهان است، مشکل‌تر است. از امام حسن مجتبی علیه السلام نقل شده است که در عالم رؤیا به یکی از شیعیان اشعاری آموخت که تخلق به آنها، بالاترین درجه نزدیکی به حضرات معصومین علیهم السلام است و هر گاه بخواهد، می‌تواند آنان را ببیند. اشعار این است:

از همه هم و غم‌های روی گردان

و همه امور را به قضای الهی واگذار

زیرا بسیار می‌شود که تنگناها گشاده می‌گردد

۱. اصرار انسان براستجاب دعا و برآورده شدن حاجات منوط به چند امر است: اول اینکه از عاقبت خویش خبر داشته باشد. دوم آنکه بدانند بر آوردن حاجتش در عاقبت نیک او نقش دارد و چون آدمی نسبت به هر دو امر جاهل است وجهی برای اصرار بر قضای حاجاتش ندارد؛ زیرا شاید مصلحت عباد در تأخیر قضای حاجت او است. چنین انسانی خدا را ناخودآگاه در حکمتش تخطئه می‌کند، حکمتی که گاه اقتضای تأخیر استجاب دارد و گاه مقتضی استجاب در آخرت است. ارزش و شیرینی استجاب مضاعف در آخرت در حدی است که مؤمن در روز قیامت آرزو می‌کند که کاش هیچ یک از حاجاتش در دنیا مستجاب نمی‌شد. بدین روایت که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرموده است: «بهشت در میان ناخواستنی‌ها است (یعنی برای رسیدن به بهشت باید از میان بلایا عبور کرد) و دوزخ در میان خواستنی‌ها است: «حفت الجنة بالمکاره، وحفت النار بالشهوات». (فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۴۲۱)

و بسیار می شود که فضا تنگ می شود
و چه بسا کاری که به خشم می آورد
ولی پایان آن خشنودی است

آری، خدا هر آنچه خواهد می کند. پس تو معترض مباش و اکنون
که خدایت تو را به احسانش عادت داده است، تو نیز آینده را بر
گذشته قیاس کن.^[۱]

به جانم سوگند که این اشعار برای آن کس که بدان عمل کند، دواي هر
دردی است و مهم ترین پیامش دست یابی به مقام رضا به قضای الهی است.
«این خصلت را جز کسانی که شکیباً بوده اند نمی یابند و آن را جز
صاحب بهره ای بزرگ نخواهد یافت.»^[۲]

این اشعار که از سرچشمه حکمت و عصمت جوشیده است، بر نکاتی
ظریف درباره رضا بر قضای الهی مشتمل است؛ از جمله اینکه آدمی
باید از همه هم و غم های خود روی گرداند تا بتواند به مقام رضا که از
بزرگ ترین مقامات است، دست یابد؛ زیرا مؤثرترین عامل در فساد دل،
هجوم لشگر هم و غم است.

دل آنگاه که مشغول غصه های پراکنده است، از توجه به خدای سبحان
غافل است و غفلت، دل را تاریک می کند. بر اثر این دل مشغولی ها، قوه
و بنیه بدن نیز از بین می رود و چه بسا به بیماری سخت و حتی مرگ
بینجامد. آنگاه که انسان از تدبیر و درمان غصه هایش ناتوان و ناامید
می گردد و آرزوها و چاره اندیشی هایش به بن بست می رسد، می گوید:
اکنون بر خدا توکل می کنم. تو گویی که خدا تدبیر امور او را به خودش

۱. القاضی التنوخی، الفرج بعد الشدة، ج ۲، ص ۴۵۷.

۲. سورة فصلت، آیه ۳۵.

وانهاده است تا با تدابیر بی ثمرش کاری کند. همه این‌ها ناشی از جهل به اهداف الهی و روش اهل بیت علیهم‌السلام و انس به عادات نفس اماره است. آنچه اهل بیت علیهم‌السلام بدان ارشاد فرموده‌اند این است که مؤمن می‌بایست نفس خویش را عادت دهد که از هم‌وغم‌ها روی برگرداند تا دلش برای توجه به خدای سبحان فارغ باشد. خداوند فرموده است: «آنان (روی آوردندگان به سوی خدا) کسانی‌اند که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرام می‌شوند.»^[۱]

بنابراین دل هرگاه متوجه یاد خدا و لطف و رحمت و عنایت او باشد، همه غم‌ها از او می‌گریزند؛ زیرا غم‌ها نتیجه‌توجه به نفس و میدان دادن به آن است؛ نفسی که مقتضای آن ناتوانی، تحیر، گرفتگی و حرص است.^[۲] اما توجه به حضرت احدیت که هر دوری به او نزدیک و هر مشکلی در پیشگاهش آسان است و همه اشیاء بدان نسبتی مساوی دارند و برنامه‌اش رأفت و رحمت است، جایی برای تأسف و تأثر باقی نمی‌گذارد. اگر غصه برای از دست دادن چیزی است که باز نمی‌گردد، خدا می‌تواند چند برابر آن را عطا کند و چه بسا که فوت چیزی در حقیقت تجارت بوده است و نه خسارت؛ یعنی چیزی را از دست می‌دهد و هزار یا هزاران برابر آن یا حتی بی‌نهایت به جای آن به دست می‌آورد.

۱. سوره رعد، آیه ۲۸.

۲. یکی از علل سختی زندگی، مسئله هم‌وغم است؛ به‌ویژه در زمانه‌ما که خواسته‌های انسان‌ها زیاد شده و اکثراً هم آسان‌یاب نیست. این محرومیت‌ها شکست‌های روحی را بر آدمی تحمیل می‌کند و برآیندش چیزی جز افسردگی و ناآرامی نیست. تنها راه حل همان است که نویسنده پیشنهاد می‌کند، یعنی آدمی دست از حرص کشیده و اسباب هم‌وغم را از خود دور کند و این جز با اعراض از ماسوی الله و اقبال به الله صورت نمی‌پذیرد. آری، اگر خدا در چشم انسان بزرگ شد، هر چه جز او است در نگاهش خرد و کوچک می‌شود.

ای برادرم، به حقیقت هیچ آرامشی برای دل نیست مگر در هنگام یاد خدا و هیچ‌گونه ناآرامی و تشویش برای دل نیست جز در هنگام توجه به جهان تنگ دنیا و ابتلا به حرص و بخل و ناامیدی.

پس روی تافتن از اندیشه‌های بیهوده و غم‌های پراکنده مایهٔ توجه به خدای زنده و پاینده است و نیز یاد خدا مایهٔ رفع هم‌وغم‌ها است. پس حداقل چیزی که دستیابی به رضای الهی بدان ممکن می‌گردد، شستن دل از غم‌های حقیر است و فارغ ساختن آن برای توجه به خدای بزرگ. در اینجا است که ما شاهد الطاف آشکار و پنهان خداوند هستیم و می‌بینیم که خداوند همهٔ امور خرد و کلان بندهٔ آگاه و متوجه به خود را متکفل می‌گردد و این است معنای این سخن الهی که «آیا خداوند بنده اش را کافی نیست؟»^[۱]

پس چاره‌ای جز سپردن امور به دست قضای الهی نیست؛ زیرا خداوند هر چند استفاده از اسباب را دستور داده است، اما نه بدون شرط، بلکه به شرط عدم اعتماد به آنها است. با این شرط است که به‌کارگیری اسباب، امثال امر او است. پس اگر اسباب تأثیر کرد، به اجازهٔ او بوده است و اگر تأثیر نکرد، بنده کار خود را کرده و فرمان مولای خویش را گردن نهاده است. آری، بر خدای حکیم است که به مقتضای حکمتش عمل کند و بر بنده است که کار را به دست قضای الهی بسپارد و بر آن شکبیا باشد و تسلیم و رضا پیشه کند. قضای الهی اگر بر آنچه

۱. سورهٔ زمر، آیهٔ ۶.

استفهام در این آیه، «تقریری» است؛ یعنی قرآن می‌خواهد این حقیقت را تقریر کند که اگر خدا کافی نباشد، چه چیزی می‌تواند جای او را بگیرد. اگر خدا کافی است و فقط او بنده اش را کفایت می‌کند، چرا بنده به غیر او روی گرداند؟

محبوب بنده است، تعلق گرفت که محبوب او است، وگرنه بنده باید به خود دلداری بدهد که «ربما اتسع المضیق؛ بسا تنگناها که به گشایش می‌رسد.» کلمه «ربما» گرچه بیشتر برای تقلیل و در معنای گه‌گاه است، به قرینه مقام، در این عبارت برای تکثیر و به معنای «بسیار» است.

پس ناگزیر خدای حکیم می‌بایست برای بنده اش حالات گوناگون پیش آورد تا بزرگواران حال مطمئن نگردد. و هدف الهی از این اختلاف حالات این است که بنده در همه حالات، متوجه او باشد؛ زیرا فی المثل اگر در حال رفاه و گشایش، پیوسته احتمال تبدیل آن را به فقر و تنگ دستی بدهد، در همه دقیقه‌ها و لحظه‌ها انقطاع به سوی خدا را حفظ می‌کند؛ چنانکه در حال گرفتاری به انقطاع به سوی خدا محتاج‌تر است؛ زیرا بنده از تحمل بلا عاجز و ناتوان است.^[۱]

اگر چاره‌ای جز دگرگونی حالات برای بنده نیست، بنده باید خود را این‌گونه آرامش دهد که این حالات دائمی نیست و دگرگونی در کار دنیا بسیار است. پس می‌سزد که نه به خوشی دنیا اعتنا کند و نه بر فوت چیزی تأسف خورد و این همان مفاد سخن الهی است «تا بر آنچه از دست شما رفته است، اندوهگین نشوید و به سبب آنچه به شما می‌دهند، شادمانی نکنید.»^[۲]

برای دست‌یابی به آرامش بیشتر باید به خود یادآوری کنیم که بیشتر

۱. از این تحلیل نویسنده روشن می‌شود که مؤمنی که ابتلائات را وسیله‌ای برای بریدن از ماسوی الله و پیوستن به الله می‌بیند، نه تنها از آنها وحشت نمی‌کند و نمی‌هراسد که به آنها خوش آمد گفته و اقبال می‌کند؛ زیرا بلایا سالک را به مقصود اصلی اش که بریدن از ماسوی الله است نزدیک‌تر می‌کند. سزاینکه اولیای الهی در سخت‌ترین شرایط هیچ‌گونه اضطرابی ندارند همین است. البته این مقامات و حالات را دنیازدگان در نمی‌یابند.

۲. سوره حدید، آیه ۲۳.

بلايا در حقيقت امتحانات الهی است. پس اگر حال عبد برطرف شد، چه با شکیبایی و چه با ناتوانی یا ناخوشایندی و بنده این برطرف شدن حالش را فهمید، خداوند گرفتاری را از او برمی‌گیرد و پایان کارش را آسان می‌گرداند^[۱] و این همان مفاد شعر امام علیه السلام است که فرمود:

و چه بسا کاری که به خشم می‌افکند و در پایانش برایت خشنودی است.^[۲]

آزمون الهی، بیشتر به صرف تحقق گرفتاری و بلا حاصل می‌شود، بدون اینکه نیازی به طول مدت باشد. بنابراین اگر مدت گرفتاری کوتاه باشد ولی عاقبتش مایه خشنودی، بزرگی مشکل آسان می‌گردد و تلخی گرفتاری شیرین می‌نماید.

اما این سخن امام علیه السلام که فرمود: «آری، خدای هر آنچه بخواهد انجام می‌دهد، پس تو معترض مباش» می‌فهماند که باید از اعتراض بر قضای الهی پرهیز کرد که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده است: «هر کس که صبحگاهان سراز خواب برمی‌دارد و بردنیای خویش اندوهگین باشد، در حقیقت بر قضای الهی خشمگین و ناراضی است.»^[۳] و در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: امام حسن علیه السلام در مواجهه با عبدالله بن جعفر به او فرمود: «ای عبدالله مؤمنی که نسبت به قسمتش از روزی

۱. این نکته از نوآوری‌های نویسنده است. پیش از این، آثار مثبتی برای سختی‌هایی که دامن‌گیر مؤمن می‌شود برشمرد، و اینک در صدد آن است که در دل افراد ضعیف که طاقت بلای طولانی ندارند، نور آمیدی ایجاد کند. این‌گونه افراد باید بدانند که به مجرد به بار نشستن ابتلائات، خداوند بلا را برمی‌دارد. قهرا یکی از راه‌های دستیابی سریع‌تر بر عافیت، تسریع در تحقق ثمرات پیش‌گفته ابتلائات است. این تسریع، با مجاهده باطنی، تأمل در حالات نفس و خاکساری در پیشگاه الهی به دست می‌آید.

۲. الفرج بعد الشدة، ج ۲، ص ۴۵۷.

۳. «من أصبح علی الدنيا حزینا فقد أصبح لقضاء الله ساجدا». (نهج البلاغه، حکمت ۲۲۸)

ناخشنود باشد و منزلت خویش را در پیشگاه الهی کم بشمارد، چگونه مؤمن است با اینکه زمامدار امر او خدا است؟ من ضامنم که هر کس در دلش جز رضا بر قضای الهی خطور نکند دعایش مستجاب گردد.»^[۱]

اما این گفتار امام علیه السلام که فرمود: «حال که خدایت تو را به احسانش عادت داده است، تو نیز آینده را برگزیده قیاس کن» می فهماند که باید در یادآوری نعمت های زیبا و الطاف آشکار خداوند تأمل کرد؛ نعمت ها و الطافی که اگر آدمی در آنها بیندیشد، به حتم یقین می کند که در هر رویدادی، خدا او را رها نمی سازد و سایه عنایتش را که با آن مرده را زنده می کند، از او دریغ نمی کند. پس آنچه را از دست داده است، بدو بازمی گرداند. این نکته و مطلب پیشین در این شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب مصباح الشریعه، آمده است:

من به آنچه خدا برای من قسمت کرده است، خشنودم
و امور خویش را به آفریننده ام واگذار کرده ام
چه، اینکه خدا همان گونه که در گذشته احسان کرده است
در آینده و باقی مانده عمر نیز احسان خواهد کرد.^[۲]

روایاتی که بر خشنودی بر قضای الهی تأکید می کنند، بی شمار است. در حدیث قدسی مشهور آمده است که خدا می فرماید: «معبودی جز من نیست و هر کس بر بلای من شکیبایی نوزد و به قضای من رضایت ندهد، پروردگاری جز من برای خود برگزیند.»^[۳]

این تهدید الهی برای عاقلان پندی کامل است و برای جاهلان

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۲.

۲. مصباح الشریعه، المنسوب للإمام الصادق علیه السلام، ص ۱۷۵.

۳. شیخ صدوق، التوحید، ص ۳۷۱.

هشدار و آگاهی. حسین بن خالد از امام رضا و ایشان از پدران و آنان از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌اند که فرموده است: «خدا می‌فرماید: هر کس به قضای من راضی نیست و به تقدیر من ایمان نیاورده است، معبودی دیگر طلب کند.»^[۱] نیز می‌فرماید: «در هر قضای الهی برای مؤمن خیری است.»^[۲]

پس ای برادرم، بدان که «خدا هر چه را که بخواهد محو می‌کند و هر چه را که بخواهد نگه می‌دارد و اصل و ریشه کتاب در نزد او است.»^[۳] بر پایه این آیه شریفه، قضای الهی در ابتدای امر به اجمال بر بنده فرود می‌آید؛ یعنی ممکن است نعمت باشد یا نعمت؛ هر چند در ظاهر به صورت بلا و عقوبت به نظر برسد. اگر بنده به خدای خویش گمان نیک برد و تفلأ به خیرزند و نفس خود را پذیرای رضای الهی کند و بدان عادت دهد، خدا نیز آنچه را که ظاهرش نعمت است، دگرگون می‌کند و از آن نعمت می‌سازد. و عکس این معادله نیز صادق است؛ یعنی بنده بر اثر بدگمانی به خدا و ناخشنودی به قضا و اعتراض به بلا، پیوسته برای خود بلا می‌خرد و آنچه از نعمت دارد به وبال و نعمت مبدل می‌سازد.^[۴]

۱. الجواهر السنیه، ص ۱۵۳ و ۱۵۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۳۹.

۳. سوره رعد، آیه ۳۹.

۴. «روی عن النبی ﷺ: تقاء لواء بالخیر تجدوه.» (محمدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۳۵۳)

فوق انسان‌های عادی با سالکان همین است. انسان‌های ساده و عادی که از حکمت الهی در اداره خلق غافل‌اند، در بلا و مصیبات دو مشکل را توأمان تحمل می‌کنند: سنگینی بلا و ناخشنودی به آن. و این یعنی «خسر الدنیا و الآخرة». اما سالکان و فرهیختگان که از نعمت معرفت الهی برخوردارند، تفلأ به خیر می‌زنند و همه پیشامدهای دنیوی را از افق آخرت می‌نگرند و از هر حادثه - نعمت باشد یا نعمت - توشه‌ای برای زندگی اخروی خود می‌سازند.

در کتاب جواهر السنیه از امام رضا علیه السلام و ایشان از پدرش و آنان از پدراننش و رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا به پیامبری از پیامبران وحی فرستاد که به فلان پادشاه بگو: او را در فلان تاریخ می‌میرانم. آن پیامبر نزد پادشاه رفت و او را از قضای الهی خبر داد. پادشاه در همان حال که بر روی تخت نشسته بود، آنقدر خدا را خواند که از تخت فرو افتاد و پیوسته می‌گفت: پروردگارا! تا آنگاه که کودکم جوان گردد و من فرمانم را به انجام رسانم مهلت ده. خدا به آن پیامبر وحی کرد که نزد او برو و بگو که او را مهلت دادم و پانزده سال بر عمرش افزودم. آن پیامبر عرضه داشت: پروردگارا! تو می‌دانی که من هیچ‌گاه متهم به دروغ‌گویی نشده‌ام. خداوند به او وحی کرد که تو مأموری. پس پیام را به پادشاه برسان، و خدا هیچ‌گاه در آنچه می‌کند، بازخواست نمی‌شود.»^[۱]

توجه کامل به خدا و پناه بردن و خوش‌گمانی به او و کار را با صدقه آغاز کردن و دعا و صلۀ رحم، بدون تردید در تبدیل قضای الهی تأثیر دارند.^[۲]

پروردگارا، اگر من در پیشگاه تو شوربختم یا از درگاهت محروم و روزی ام اندک است، اکنون بخت مرا خوش گردان و رحمت را از من دریغ مدار و روزی ام را فراوان کن، که تو خود در کتابت فرموده‌ای: «خدای هر چه را بخواهد محو می‌کند و هر چه را بخواهد پابرجا می‌سازد و در نزد او است اصل و ریشه کتاب.»^[۳] و درود خدا بر محمد و آل پاکش باد.

برادرم، چگونه بنده بر قضای الهی راضی نباشد که امام رضا از پدراننش

۱. الجواهر السنیه، ص ۱۲۳.

۲. عن زرارہ عن ابي جعفر علیه السلام قال: قال لی: ألا أدلک علی شیء لم یستثن فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله؟

قلت: بلی، قال: الدعاء یرد القضاء وقد ابرم ابراما، وضم أصابعه. «کافی، ج ۲، ص ۴۷۰»

۳. سورۀ رعد، آیه ۳۹.

و آنان از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود: «خداوند می‌فرماید: ای بنی آدم! همه شما گمراهید مگر آن کس که من او را هدایت کنم و همه فقیرید مگر آن کس که من بی‌نیازش گردانم و همه شما در هلاکتید مگر کسی که من نجاتش دهم. پس، از من بخواهید که شما را کفایت کنم و راه را به شما بنمایم. همانا گروهی از بندگان من را جز فقر اصلاح نمی‌کند؛ اگر آنان را بی‌نیاز گردانم، فاسد می‌شوند. و گروهی از بندگانم جز در زمان سلامتی اصلاح نمی‌پذیرند؛ اگر آنان را بیمار کنم، بیماری فاسدشان می‌کند. و گروهی از بندگان من، آنان‌اند که در عبادت من و شب‌زنده‌داری می‌کوشند و من گاه از سررأفت، خواب را بر آنان چیره می‌سازم که چون از خواب برخاستند بر خود خشم بگیرند و به چشم حقارت در خود بنگرند. اگر آنان را با آنچه می‌خواستند (بیداری و شب‌زنده‌داری) رها می‌کردم، دچار عجب و خودبزرگ‌بینی می‌شدند که موجب هلاکت است؛ زیرا گمان می‌بردند که با شب‌زنده‌داری، بر همه عبادت‌پیشگان برتری جسته‌اند و چون می‌پنداشتند به سعی و کوشش بسیار از گروه مقصران در پیشگاه الهی جدا شده‌اند، از من دور می‌شدند، با اینکه گمان می‌بردند که به من نزدیک گشته‌اند. آگاه باشید که اهل عمل بر اعمالشان، هر چند نیکو باشد، تکیه نکنند و گنه‌کاران، هر چند گناهشان بسیار باشد، از آمرزش من ناامید نشوند؛ بلکه همه باید به رحمت من اعتماد کنند و تفضل مرا امید برند و به عنایت من اطمینان کنند؛ زیرا من بندگان خود را آن‌گونه که مصلحت آنان است، تدبیر می‌کنم و به آن آگاهم.»^[۱]

۱. شیخ طوسی، الأملی، ص ۱۶۶ و ۱۶۷؛ بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۴۰.

چند نکته دقیق

از آنچه اهل بیت علیهم السلام در باب رضا بر قضای الهی و رسیدن به مقامات عالی، به شیعیان نشان آگاهی داده‌اند، نکاتی دقیق به دست می‌آید. خوشا به حال کسی که به این آگاهی‌ها چنگ زند؛ زیرا آنها از گنج‌های اهل بیت علیهم السلام است که در میان کتاب‌ها به امانت نهاده‌اند تا شاید اهل آن بیابند و بهره ببرند؛ با اینکه آنان می‌دانستند که صاحبان اهلیت به حق اندک‌شمارند و خدا نیز فرموده است: «سپاس‌گزاران از بندگانم کم‌شمارند.»

پس امیدواریم که خدا کتاب ما را به گردآوری پاره‌ای از آن گوهرهای گرانبها (نکات شرافت) توفیق بخشد؛ نکاتی که در غیر این کتاب گرد نیامده است؛ زیرا هدف ما در این کتاب، بیشتر اشاره به مطالبی است که در کتاب دیگری به قلم نیامده است و یا نقد مطالبی است که اگرچه در کتب دیگر آمده است، ولی از سرچشمه پاک معارف اهل بیت علیهم السلام نجوشیده است. یکی از این نکات، آن است که اهل بیت علیهم السلام خود را ملزم می‌دانستند که در هنگام ابتلا در پی پیروزی و غلبه بر بلا نباشند؛ بلکه با تسلیم و شکیبایی بلا را پذیرا می‌شدند تا آنگاه که فرمان ویژه الهی بر تدارک بلا برسد و آنگاه بود که با دعا به دفع اقدام می‌نمودند. از این رو، گاهی در زمان نابرخورداری از کمترین ملزومات زندگی، مانند آب و غذا، حالت خضوع و شکستگی در پیشگاه الهی به آنان دست می‌داد، با اینکه می‌توانستند با دعا به هر چیزی دست یابند؛ زیرا بنا داشتند که با دعا بر بلا غلبه نجویند و جانب صبر را نگه دارند؛ با اینکه همیشه میان صبر و پیروزی بر بلا مخیر بودند، اما چون صبر را اولی

و برتر می دیدند، چنین می کردند و می دانیم که آنان هرگز به سوی ترک اولی نیز نمی رفتند و این صبر و شکیبایی تا رسیدن فرمان خاص الهی (ترجیح گشایش از راه دعا) ادامه داشت.

آنچه از این سیره پرده برمی دارد داستان حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام است که یکی از شیعیان نزد ایشان از فقر شکایت برد و حضرت گریست. مرد فقیر گفت: ای سرور من، آیا جز برای مصیبت های بزرگ هم می توان گریست؟ امام فرمود: «چه مصیبتی بزرگ تر از اینکه مؤمن، برادر ایمانی اش را نیازمند ببیند و نتواند نیازش را رفع کند.» خبر گفت و گوی آن مرد با امام علیه السلام به گوش ها رسید. او خود شنید که ناصبی ها می گویند: کار امامان شیعه مایه شگفتی است! آنان گاه ادعا می کنند که آسمان و زمین فرمانشان را می برند و همه چیز در دست آنها است و گاه از کمکی اندک و ناچیز به شیعیان شان ناتوانند. بی درنگ نزد امام علیه السلام رفت و گفت: سرورم! مصیبتی که از سخن این ناصبی ها بر من وارد شد، بزرگ تر از مصیبت فقر و نیاز است. امام علیه السلام فرمود: وای بر آنان! آیا نمی دانند که اولیای الهی به خدا پیشنهاد نمی دهند که چه کند؟ ای بنده خدا، اکنون پروردگار اذن داد که تو را وسعت و گشایش آید. سپس امام علیه السلام غذای افطار و سحری خود را به او بخشیدند و خدا به برکت آن، به سرعت گره از کارش گشود و دُری شاهوار در شکم ماهی آشکار شد که با فروش آن به ثروتی هنگفت دست یافت و دو قرص نان امام علیه السلام را که مایه رفع گرفتاری او شده بود، خدمت امام علیه السلام بازگرداند.^[۱]

این داستان مشهور است و محل شاهد ما از این داستان این سخن

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۰.

امام علیه السلام است که فرمود: «آیا اینان نمی‌دانند که خداوند را اولیایی است که در پیشگاه او پیشنهاد نمی‌دهند؟»

مانند این داستان است قصه سلمان فارسی که گرفتار یهودیان متعصب شد و آنان او را می‌زدند و می‌گفتند: «چرا خدا را به حق محمد و علی نمی‌خوانی که ما را شتابان هلاک کند و تو را از دست ما نجات بخشد؟» و سلمان می‌گفت: «شکیبایی برتر است و من خدا را می‌خوانم که صبرم بیخشد. شاید خدا از نسل شما مؤمنی به وجود آورد. اگر من شما را نفرین کنم مؤمنی را از ایمان به خدا محروم کرده‌ام.» سلمان نفرینشان نکرد تا پرده میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله کنار رفت و در مکاشفه دید که رسول خدا او را به نفرین آنها فرمان می‌دهد و می‌فرماید در نسل اینان مؤمنی وجود ندارد.^[۱]

داستان بالا در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ذیل آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^[۲] آمده است. هر کس دوست دارد، به آن مراجعه کند که از داستان‌های شگفت روزگار است. آری از کسی همچون سلمان که چندان به امامانش شباهت یافته است که او را از خود خوانده‌اند، این امور عجیب نیست. از همین دست است داستان معراج پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله. خداوند پیامبر را به پنجاه نماز تکلیف کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله از خدا درخواست تخفیف نکرد؛ تا اینکه موسی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله خواست که بازگردد و تخفیف بگیرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز چند بار مراجعه کرد و هر بار برای مسلمانان تخفیف گرفت تا شمار نمازها به پنج رکعت رسید. موسی علیه السلام گفت که باز تقاضای تخفیف کن؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بیش

۱. تفسیر امام حسن عسکری، ص ۶۸، در ذیل آیه «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ».

۲. سوره بقره، آیه ۳.

از این، شرم دارم. آنگاه خداوند به پیامبر وحی کرد که چون بر پنج نماز صبر کردی و دیگر برای گرفتن تخفیف مراجعه نکردی، من نیز این پنج نماز را همچون پنجاه نماز به شمار می‌آورم.^[۱]

در حقیقت پیشنهاد حضرت موسی به پیامبر برای گرفتن تخفیف، در حکم فرمان ویژه الهی برای سؤال پیامبر در پیشگاه خداوند بود و قبل از این تقاضا، رسول خدا پیشنهاد و سؤال را در پیشگاه الهی روا نشمرد. این مطلب در خود روایت آمده است؛ آنجا که از امام علیه السلام پرسیده‌اند چرا خود پیامبر ابتدا سؤال نکرد.

جان مطلب این است که همه پیامبران گذشته چه بسا نسبت به پاره‌ای از تکالیف سنگین یا بلایای جان فرسا که به امت‌هایشان وارد می‌شد از پیشگاه الهی تخفیف می‌خواستند، ولی پیامبر ما و اهل بیت ایشان، هیچ‌گاه چنین نکردند و چون برای التزام به هر چه از جانب خداوند برسد، گرچه سخت، آماده بودند، عفو و تخفیف الهی نیز تفضلاً شامل حالشان شد و به همین جهت دینشان آسان‌ترین و گواراترین ادیان است؛ تا آنجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من برای شما دینی آسان و گوارا آوردم.»^[۲] چه خوش گفت عقیل بن ابی طالب در مقام دلداری به ابوذری در هنگام تبعیدش به ریزه! علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام و عقیل در بدرقه ابوذری حضور داشتند و در هنگام خداحافظی هر یک سخنی گفتند. عقیل گفت: «درخواست عافیت از بلایا نوعی ناشکیبایی است، و دیریاب دیدن عافیت نوعی ناامیدی

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۹۷ و ۱۹۸؛ شیخ صدوق، توحید، ص ۱۷۶؛ بحار الأنوار،

ج ۱۸، ص ۳۴۸.

۲. «وقال صلی الله علیه و آله: بعثت إلیکم بالحنفیه السمحة السهلة البیضاء.» (بحار الأنوار، ج ۳، ص ۵۴۸)

است. ناشکیبایی و ناامیدی را رها کن و بگو: خدا ما را کافی است و چه خوش تکیه‌گاهی است.»^[۱]

پیش از این برای شما گفتیم که خواص اهل بیت علیهم‌السلام با این مقامات عالیه و این نکات ظریف، مانوس‌اند. آنان بر اثر بهره‌مندی از مصاحبت طولانی با خاندان رسالت، از نورشان قبسی برگرفته‌اند.

مبادا شیطان تو را از بهره‌مندی از این مقامات به بهانه‌های واهی باز دارد؛ بهانه‌هایی همچون سخنانی که شیطان بر زبان برخی معاصران ما که خدا هدایتشان کند، جاری ساخته است. مثلاً می‌گویند: این مقامات مخصوص اهل بیت علیهم‌السلام است و به ما هیچ مربوط نیست.^[۲] به جانم سوگند که آنان سخت گمراه و در اشتباهند. این مقامات که عقل کسانی مانند ما می‌فهمد، برای نوکران اهل بیت علیهم‌السلام، بلکه کمترین نوکران ایشان است. مقامات ویژه اهل بیت علیهم‌السلام کجا در ادراک

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۳۶.

۲. از وسوسه‌های شیطان این است که مؤمنان را از راه‌های خلوت برحذر می‌دارد. شیطان در گوش سالک زمزمه می‌کند که اگر این راه، مفید و ممکن است، چرا رهروان آن اندک شمار است؟ چرا تو در این راه تنهایی و چرا بیشتر مردم، قدم در راه‌هایی دیگر گذاشته‌اند؟ این پرسش‌ها و شبهات، یک پاسخ دارد که امام علی علیه‌السلام فرموده‌اند: «أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَسْتَوْجِسُوا فِي طَرِيقِ الْهُدَى لِقَبَلَةِ أَهْلِهَا فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ مَائِدَةً شِبَعُهَا قَصِيرٌ وَجُوعُهَا طَوِيلٌ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا يَجْمَعُ النَّاسَ الرِّضَا وَالشُّحُّطُ وَإِنَّمَا عَقْرُ نَاقَةِ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهْمُ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَوْهُ بِالرِّضَا فَقَالَ سُبْحَانَهُ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ حَارَتْ أَرْضُهُمْ بِالْحَسْفَةِ حُوَارِ السِّكَّةِ الْمُحْمَاةِ فِي الْأَرْضِ الْحَوَارَةَ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِعَ وَرَدَّ الْمَاءَ وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي النَّيِّهِ؛ ای مردم، در راه هدایت از کمی اهل آن وحشت نکنید، که مردم بر سر سفره‌ای گرد آمده‌اند که زمان سبیری آن اندک، و مدت گرسنگی آن طولانی است. ای مردم، جز این نیست که خشنودی و خشم است که مردم را بر محوری جمع می‌کند. ناقه ثمود را یک نفر پی کرد، اما عذاب خدا همه را فراگرفت؛ چون همگان به آن رضایت دادند. خداوند سبحان فرمود: "همه آن را پی کردند، پس همه پشیمان شدند." آن گاه سرزمین آنان بر اثر فرو رفتن صدا کرد، مانند صدای فرورفتن آهن داغ در زمین نرم و هموار. ای مردم، هر که راه راست و روشن را پیماید به آب برسد، و هر که بیراهه رود در بیابان به سرگردانی افتد.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱)

ما می‌گنجد؟ مگر ستارهٔ ثریا دست یافتنی است؟ آری، خردها از فهم مقامات اهل بیت علیهم‌السلام فرسنگ‌ها دورند؛ ولی خدای سبحان فرموده است: «همانا برای شما در رسول خدا الگویی است نیکو.»^[۱]

شیوهٔ اهل بیت علیهم‌السلام آن است که مکارم اخلاق و آداب را به پیامبر نسبت می‌دهند و از او حکایت می‌کنند تا دیگران بدان ترغیب شوند، نه اینکه هر چه به آن حضرت نسبت می‌دهند از ویژگی‌های پیامبر باشد و قهراً برای انسان‌های عادی همچون ما قابل پیروی نباشد که این بهتانی است بزرگ.

نقل است که ابودرغفاری بیماری را دوست می‌داشت و او را بر عافیت و تندرستی ترجیح می‌داد؛ چه اینکه بیماری اجر و ثواب فراوان دارد. این سیرهٔ ابودررا برخی امامان علیهم‌السلام نقل کرده و سپس فرموده‌اند: «ولی ما اهل بیت، در هنگام عافیت، عافیت را بیش از ناتندرستی دوست می‌داریم و در هنگام بیماری، آن را از عافیت دوست‌تر داریم، که هر چه از دوست رسد نیکو است.»^[۲]

این سخن که از سرچشمهٔ حکمت و عصمت جوشیده است، می‌فهماند که مقام رضا به قضای الهی (چه قضای محبوب و چه قضای مکروه و ناپسند) بر مقام بلاجویی برای دستیابی به ثواب بیشتر، برتری دارد و بی‌شک چنین است؛ زیرا درجهٔ رضایتمندی از قضای الهی، افزون بر اینکه با درجهٔ بلاجویی و مصیبت‌خواهی در وقت قضا مساوی است، از جهت نخواستن بلا در وقت مقدر نبودن آن، بر آن ترجیح دارد. اگرچه ترجیح بلا بر عافیت برای رسیدن به ثواب صبر، چنان درجه و

۱. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۱.

۲. رک: شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص ۱۶۵؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵۶.

مقامی دارد که جز برای امثال ابوذر که شوق وصال به مقامات عالیه در سر دارند، حاصل نمی‌گردد. اما به هر حال این درجه و مقام، شائبهٔ پیشنهاد به خدا و اعتراض به قضای الهی دارد.

امام علیؑ در این روایت می‌خواهد این توهم را برطرف سازد که مقام دل‌خواه ابوذر از امتیاز رضا بر قضای الهی عاری است و مقام رضا بر قضا همان اعتدال واقعی و ایستادگی کامل در راه حق است؛ همان ایستادگی که سرور عالمیان رسول گرامی اسلام ﷺ به دشواری آن اشاره کرده و فرموده است: «آیه‌ای در سورهٔ هود مرا پیر کرد.»^[۱] و آن آیه، این است: «فاستقم كما امرت؛^[۲] بدان‌گونه که مأموری پایداری کن.» آری؛ خدای بزرگ درست فرموده است.

۱. جوامع الجامع، ص ۱۷۰؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۴۱ و ۳۴۲.

۲. سورهٔ هود، آیه ۱۱.

باب دهم توکل و تسلیم

انسان مادامی که در آثار مقام رضا بر قضا، یعنی توکل، تفویض و تسلیم، تأمل نکند و بهره‌ خویش را از آنها نبرد، شیرینی ایمان را نمی‌چشد و مؤمن نمی‌گردد؛ گرچه مؤمنین در این امور درجات مختلف دارند و این اختلاف درجات به اندازه‌ اختلاف مراتب قربشان به حضرت حق است. قرآن می‌فرماید: «خداوند رتبه‌ آنان را که ایمان آورده‌اند و رتبه‌ کسانی را که دانش به آنها داده شده است، بر حسب درجاتی بلند گرداند.»^[۱]

چه خوش سروده شاعر آنجا که می‌گوید: «خدایا، گروهی از بیم تو گریستند و این‌گونه نیست که هر کس در پیشگاه تو می‌گردد، گناهی کرده باشد، بلکه آنان نه برای گناه، که برای تقرب به تو می‌گریند و چه خواستنی است قرب تو!»^[۱] و چون ایمان که برتر از اسلام است، متوقف بر

۱. سوره مجادله، آیه ۱۱.

این مقامات است، وقتی عرب‌های بادیه‌نشین در زمان رسول خدا ﷺ ادعای ایمان کردند، خدای متعال گفت شما ایمان نیاورده‌اید.^[۱] پس بسی مایه خجالت و رسوایی است که مدعیان ایمان که نام مؤمن بر پیشانی دارند اما به واقع فریب نفسشان را خورده‌اند، تکذیب شوند. این گروه، مصداق این شعر شاعرند که گفت: «نفست به تو دروغ گفته است. تو اهل عشق و محبت نیستی / زیرا عاشقان نشانه‌ها و علاماتی دارند.» کاش ما نیز این شعر را به گوش جان می‌شنیدم که گفت: «اگر در سر، هوای گروهی را داری در راهشان قدم بگذار که آنان خود جز با بریدن از تعلقات به مقصد نرسیده‌اند.»

ما همیشه این سروش الهی را در گوش داریم که «بر خدا توکل کنید، اگر مؤمنید.»^[۲] و نیز این پیام را که «اما چنین نیست. به پروردگارت سوگند که ایمان نیاورند مگر آنان که داوری تو را در اختلافاتشان بپذیرند و از داوری تو در دل‌هایشان ناخشنود نباشند و سر تسلیم فرود آورند.»^[۳]

حال که وابسته بودن ایمان به توکل و تسلیم و تفویض دانسته شد، باید در تقویت این بنیان‌های ایمان، سخت بکوشیم. در قرآن و سنت، بر تحصیل ایمان و لوازم آن تأکید شده است؛ تا آنجا که خداوند مؤمنین را به ایمان دعوت کرده و فرموده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید.»^[۴] مراد، تحصیل مقدار قابل توجهی از ایمان است؛

۱. سوره حجرات، آیه ۱۴.

۲. سوره مائده، آیه ۲۳.

۳. سوره نساء، آیه ۶.

۴. سوره نساء، آیه ۱۳۶.

همان مقدار که مؤمن با آن مصداق اطلاقات^[۱] قرار گیرد و ثمرات ایمان بر آن بار شود. اما با حداقل ایمان نیز می‌توان مؤمن بود و لذا تکلیفی در آن نیست. آری، برای آنان که مؤمن نبوده‌اند، همین حداقل نیز کمال است و این حداقل مرز مخصوصی ندارد. لذا شایسته نیست که درجات پایین ایمان را مصداق ایمان ندانیم. بنابراین تأکید شدید بر ایمان در قرآن و سنت، برای تحصیل رتبه‌های میانی ایمان پس از کسب رتبه آغازین است. همان رتبه میانی که مانند ترکیب موزون ایمان است و مصداق مسلم ایمانی که به آن فرمان داده‌اند، همان است و کمتر از آن گویا مشکوک است که مراد باشد البته اگر مرتبه بالاتر از رتبه میانی حاصل شود که بدون شک کامل‌تر و برتر است.

همین رتبه میانی ایمان است که مشهور است و لوازم ایمان را در پی دارد؛ وگرنه مراتب پایین‌تر، همچون نقطه آغازین است و اگرچه ایمان نامیده می‌شود و از ماهیت ایمان برخوردار است، چون مقصود از ایمان در قرآن و سنت بیش از آن است، ایمان به حساب نمی‌آید.

پس آستین همت بالا زن و به سوی ایمان برتر بکوش؛ به گونه‌ای که یقین کنی که آنچه به آن دست یافته‌ای ایمان است و نه چیز دیگر، اگرچه نام ایمان دارد. بر همین نکته راهنمایی کرده است سخن امام صادق علیه السلام که در کتاب کافی آمده است: «شما انسان‌هایی شایسته نخواهید بود مگر آنگاه که معرفت بیابید و معرفت نمی‌یابید مگر اینکه تصدیق و تأیید کنید و تصدیق نمی‌کنید مگر آنگاه که تسلیم شوید. این چهار رکن (صلاح، معرفت، تصدیق، تسلیم) چنان به هم گره خورده‌اند

۱. یعنی هر جا کلمه «مؤمن» گفته شود شامل او گردد. مورد انصراف اطلاقات، اصطلاحی مربوط به علم اصول فقه است.

که آخرین جز با نخستین به دست نمی‌آید و کسانی که به سه فقره از آنها بسنده کنند، به شدت گمراهند.»^[۱] نیز امیر مؤمنان علی علیه السلام به آن هشداد داده‌اند. در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام، و ایشان از پدرش و پدراش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود: «ایمان چهار پایه و ستون دارد: توکل بر خدا، سپردن امور به خدا، خشنودی به قضای خدا و گردن نهادن در برابر فرمان خدا.»^[۲] همین مطلب از موسی بن جعفر علیه السلام در کتاب تحف العقول نقل شده است: «می‌سزد کسی که خدا را نیک می‌شناسد، هرگز او را در روزی دادن، قاصر نشمارد و در قضا و قدرش نیز متهم نکند»^[۳] همچنین وقتی از آن حضرت درباره یقین پرسیدند، فرمود: «صاحب یقین کسی است که بر خدا توکل می‌کند، در پیشگاه او تسلیم است، به قضای الهی راضی است و کار خویش را با خدای خویش وانهاده است.»^[۴]

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله حالات و صفاتی را که لازمه ایمان و معرفت به خدا و از مقامات اولیاء الله است، یادآوری فرموده و طبق نقل کتاب کافی از امام صادق علیه السلام، فرموده است: «هر کس خدا را بشناسد و عظمتش را دریابد، دهانش را از سخن و شکمش را از غذا باز می‌دارد و با روزه و شب‌زنده‌داری جان خویش را به زحمت می‌افکند. اصحاب گفتند: پدر و مادرمان فدایت ای رسول خدا! آیا ایشان اولیاء الله‌اند؟ فرمود:

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۷.

۳. «ینبغی لمن عقل عن الله أن لا یستبطئه فی رزقه ولا یتهمه فی قضائه. وقال رجل: سألت عن الیقین؟ فقال علیه السلام: یتوکل علی الله، ویسلم لله، ویرضی بقضاء الله، ویفوض إلی الله.» (تحف العقول، ص ۴۰۸)

۴. همان.

اولیای خدا سکوت می‌کنند و سکوتشان یاد خدا است و می‌بینند اما دیدنشان همواره مایه عبرت آنان است و سخن می‌گویند و سخنشان حکمت است و میان مردم در حرکت‌اند و حرکتشان برکت است. اگر اجل محتوم نبود، روحشان در بدنشان استقرار نمی‌یافت و از بیم عذاب و شوق ثواب الهی به سوی عالم بالا پر می‌کشید.»^[۱]

همچنین امام سجاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام صفات و معارفی را که لازمه ایمان است، در اشعاری که طبرسی در کتاب احتجاج نقل کرده است، این‌گونه می‌شمارد: «کسی که خدای را بشناسد ولی احساس بی‌نیازی نکند، نگون بخت است. انسان را با عزت و شوکت و ثروت چه کار، که برای بنده مطیع پروردگار، هر چه در راه طاعت الهی پیش آید، به او زیانی نمی‌رساند.»^[۲]

ریشه این نیکی‌ها، دوام مراقبه و توجه به خدا در همه حالات است؛ به گونه‌ای که هیچ‌گاه خدا از نظرت پنهان نباشد؛ چه اینکه تو نیز هرگز از نظر الهی پنهان نیستی و این همان سفارش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به ابوذر است که فرمود: «خدا را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی و اگر تو نمی‌بینی، او تو را می‌بیند.»^[۳] در برخی روایات آمده است: «اگر می‌دانی که او تو را می‌بیند و باز نافرمانی‌اش را روا می‌داری، به حقیقت تو را از پست‌ترین نظرکنندگان به خویش قرار داده است.»^[۴]

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۸۶.

ذکر این صفات برای آن است هر یک از ما بتواند مقدار و اعماق ایمان خود را بسنجد. نه نیازی به شرح است و نه تفسیر و تأویل.

۲. احتجاج طبرسی، ص ۳۱۷، با اندکی اختلاف.

۳. شیخ طوسی، الامالی ج ۲، ص ۱۳۸.

۴. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۰۹، ۷۱۰.

اگر بر مراقبه مداومت داشتی و همه قید و بندها و علایقی که تو را از توجه به حق بازمی‌دارند، کنار نهادی، به حتم الطاف و عنایات الهی شامل حال تو خواهد شد و می‌بینی که چگونه بر تو شفقت می‌ورزد و زشتی‌ها و خطاهایت را می‌پوشاند و از گناهت درمی‌گذرد؛ بلکه سیئاتت را به حسنات مبدل می‌کند و چندین برابر گناهانت برای تو حسنه می‌نویسد. سپس محبت خدا در دلت راسخ می‌گردد و اعضا و جوارحت برای طاعت الهی برانگیخته می‌شود؛ همان‌گونه که اعضای آدمی برای اطاعت از نیکوکاران که مرتبه‌ای بسیار کمتر از خدا دارند، برانگیخته می‌شود.

آری، دل‌ها با محبت اهل احسان سرشته است؛ چه رسد به خدای بزرگ مهربان که هیچ احسانی همتای احسانش نیست. پس رسوخ محبت الهی در دلت، نفس تو را از هر چه مخالف رضای او است بیزار می‌کند، یا نفس حیا می‌کند که خوبی را با بدی جبران کند و یا در وقت تجلی عظمت الهی بردل، بیمناک می‌شود، یا می‌هراسد که مبادا نعمت‌های الهی قطع شود و ادامه نیابد؛ همان‌گونه که شاعر گفته است:

آنگاه که از نعمتی برخورداری، آن را قدر بدان
که گناهان و نافرمانی‌ها نعمت‌ها را از کف می‌ربایند.

و نیز، آنگاه که به سوی خدای سبحان توجه می‌کنی، هر مؤثری جز خدا از نظرت محو می‌شود و جز خدای سبحان هیچ کس را نفع‌رساننده یا آسیب‌رسان نمی‌بینی. آری، هیچ کس تأثیرگذار نیست، جز به اذن او. دل، چون از خدای سبحان روی گردانده است، مسبب‌الاسباب را فراموش کرده و به دامن اسباب چنگ زده است؛ وگرنه آنگاه که یاد خدا کند و بدو دل دهد، توجه و چنگ زدن به غیر خدا را بی‌معنا می‌یابد

و این حقیقتی است فطری که در نهاد آدمی است؛ زیرا وقتی آدمی می‌تواند از قوی‌ترین موجود کمک بگیرد، چرا به سوی ضعیف‌ترین دست دراز کند؛ آن هم ضعیف‌تری که نسبت به خدا هیچ و پوچ است؛ به خصوص با توجه به این نکته که روی کردن به سوی ضعیف‌تر مانع از کمک خدای قوی‌تر می‌گردد؟ پس انسان روی‌گردان از خدا به دیگری همچون کسی است که شاعر به تصویر کشیده است:

آن کس که در هنگام گرفتاری اش از عمرو کمک بخواهد
همچون کسی است که از گرمای بیابان به آتش پناه برد

از همین رو است که وقتی جبرئیل علیه السلام به ابراهیم که در منجنیق نشسته و در آستانه پرتاب شدن در آتش بود، گفت: ای ابراهیم آیا تقاضا و نیازی داری؟ ابراهیم گفت: به تونه! ^[۱] خداوند نیز آتش را برای او خنک و گوارا ساخت ^[۲] و در شأن او در قرآن فرمود: «همان ابراهیمی که وفا کرد.» ^[۳] این مقام، اختصاص به ابراهیم ندارد. هر کس بر حسب مقامش در چنان موقعیتی واقع شود و توجه به سوی حق تعالی کند، نظرش از همه اسباب بریده می‌شود و فقط مسبب الاسباب را می‌بیند و نشانه صدق این انقطاع به سوی خدا این است که دل او در فقدان اسباب

۱. «وإن ابراهیم علیه السلام لما وضع فی کفه المنجنیق غضب جبرئیل علیه السلام، فأوحى الله عزوجل إليه: ما بغضبک یا جبرئیل؟ قال: یارب خلیلک لیس من یعدک علی وجه الأرض غیره، سلطت علیه عدوک و وعدوه! فأوحى الله عزوجل إليه: اسکت، إنما یجعل العبد الذی یخاف الفوت مثلك، فأما أنا فإنه عبدی آخذہ إذا شئت. قال: فطابت نفس جبرئیل علیه السلام، فالتفت إلی ابراهیم علیه السلام فقال: هل لک من حاجة؟ فقال: أما إلیک فلا. فأهبط الله عزوجل عندها خاتماً فیه سته أحرف: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، لا حول ولا قوة إلا بالله، فوضت أمری إلی الله، أسندت ظهیری إلی الله، حسبی الله، فأوحى الله جل جلاله إلیه أن تختتم بهذا الخاتم، فإنی أجعل النار علیک برداً وسلاماً.» (شیخ صدوق، الأمالی، ص ۵۴۲)

۲. بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۳۳.

۳. سورة نجم، آیه ۳۷.

مضطرب و مشوش نمی‌شود، بلکه بود و نبود اسباب در نزدش مساوی است. من از عارفی - که خدا مقامش ارجمند کند و در دنیا و آخرت پرچم عزتش را بلند کند - شنیدم که فرمود: «من هرگاه که اسباب کار برایم فراهم می‌شود، دچار اضطراب می‌شوم و وقتی همه اسباب از میان رفت، اضطرابم می‌رود و قلبم آرامش می‌یابد.»

این، بالاترین و صادق‌ترین درجات توکل است و گویا منشأ نآرامی دل در هنگام وجود اسباب این است که با مهیا بودن اسباب، خدای متعال از انسان می‌خواهد که بدان‌ها توجه کند،^[۱] گرچه نباید بر آنها اعتماد کند؛ زیرا توجه به اسباب بدون اعتماد بر آنها مطلوب و فرمان خدا است و نفس توجه به اسباب مایه یادآوری آنها و تصورشان می‌باشد و همین مقدار موجب تفرق خاطر و نآرامی دل می‌گردد.^[۲] اما اگر اسباب از بین رفت و چشم دل فقط به یک سو نگرست، آرامش می‌یابد و به یاد حق از تشویش می‌رهد؛ همان‌گونه که خدای سبحان خود در قرآن فرموده است: «همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.»^[۳]

و نیز، نشانه صدق و انقطاع واقعی به سوی خدا این است که اگر

۱. «أبی الله أن یجری الأشياء إلا بأسباب، فجعل لكل شیء سبباً وجعل لكل سبب شرحاً وجعل لكل شرح علماً، وجعل لكل علم باباً نطقاً، عرفه من عرفه، وجهله من جهله.» (کافی، ج ۱، ص ۱۸۳)

۲. این نکته‌ای است که جز روشن‌دلان و صاحبان شرح صدر، بدان وقوف نمی‌یابند. در حقیقت مقتضای جمع بین نظر به اسباب و توکل بر مسبب اسباب همین است. انسان واصل به مقام توحید که غرق تماشای حق است، قلب خود را تنها مشغول اسباب نمی‌کند و اگر از آنها استفاده می‌کند فقط به خاطر عمل به وظیفه و فرمان الهی است؛ در عین حال هم‌زمان با استفاده از اسباب تمام توجهش به حق متعال است. او می‌پرسد استفاده‌اش از اسباب او را از توجه به مسبب باز ندارد که بلافاصله حرمان و خسران دامنش را می‌گیرد. توجه استدلالی به اسباب در حکم پرستش اموری است که مهر فنا بر پیشانی دارند.

۳. سوره رعد، آیه ۲۸.

آدمی از کسی خیر خواست و او خودداری کرد، دلگیر نشود؛ بلکه حالش مانند آن کسی باشد که نامه‌ای برای یکی از فرمانروایان نوشت و از او درخواست که مقداری از روزی‌اش را که خدا او را بر آن امین کرده است، به او بازپس دهد؛ «اگر به من ببخشی خدا بخشیده و خیر را بردست تو جاری کرده است، و اگر نبخشی خدا منع فرموده و تو را تقصیری نیست. بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن و همان‌گونه که خدا به تو احسان کرده است، اهل احسان باش.» پس آن کس که چشمش به خدای مسبب الاسباب (سبب‌ساز) است و می‌داند که همهٔ اسباب و وسایل در دست او است، هرگز دلش از ابزار و وسایل نمی‌رنجد و بر آنها خشم نمی‌گیرد. آری؛ کسی که واسطهٔ خیر است و خداوند خیر را به دست او برای شما مقدر کرده است، باید او را سپاس‌گزاری و قدردانی کنی و [بدانی که] حق او برگردن تو، به دلیل واسطه بودنش از بین نمی‌رود؛ زیرا مالک احسان حقیقی، خود قدردانی از واسطهٔ احسان را مقرر فرموده و از تو خواسته است که او را سپاس‌گزاری؛ بلکه حتی سپاس‌گزاری تو را از خویش، جز همراه سپاس‌گزاری از آن واسطهٔ خیر نمی‌پذیرد.^[۱] و این نکتهٔ بسیار مهمی است که برخی از برادران مؤمن و پارسای ما از آن غفلت کرده‌اند؛ به این بهانه که همهٔ نگاه و توجه خویش را به سوی خدا دوخته‌اند و برای خلق خدا هیچ حقی در برابر احسانشان - که خدا بردستان ایشان جاری ساخته است - نمی‌بینند. و این اشتباهی است بس بزرگ که بر اثر ناآگاهی از روش اهل بیت علیهم‌السلام و بی‌خبری از واقعیت پدید می‌آید.^[۲] روش اهل بیت همان است که در

۱. «من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر عزوجل.» (عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۷)
 ۲. سخن نویسنده ناظر به حالت تفریطی است که کوتاه‌نظران از سالکان بدان دچار می‌شوند.

کتاب کافی از امام سجاد علیه السلام نقل شده است: «خداوند به بنده‌ای از بندگانش روز قیامت می‌گوید: آیا از فلان شخص سپاس‌گزاری کردی؟ می‌گوید پروردگارا! من تنها از تو سپاس‌گزاری کردم. خداوند می‌فرماید: چون از او سپاس‌گزاری نکرده‌ای، سپاس‌گزار من نیز نبوده‌ای.» سپس امام سجاد علیه السلام فرمود: شکرگزارترین شما به درگاه خدا، سپاس‌گزارترین شخص نسبت به احسان مردم است.»^[۱]

این حدیث در آنچه ما گفتیم صراحت دارد. اما اینکه گفتیم این شبهه سست، بی‌خبری از واقعیت است، از آن رو است که اصل و ریشه این شبهه از معاندین شیعه و سنیان پیدا شده است؛ چه اینکه اصل همه نعمت‌ها خدای سبحان است و خداوند آنها را بر دست محمد و آتش جاری ساخته و آنها را واسطه قرار داده است. سنیان معاند می‌گویند: «پروردگارا، ما تنها تو را شکر می‌گوییم و برای این واسطه‌ها هیچ حقی قائل نیستیم.» خداوند نیز آنان را طرد کرده، شکرشان را نمی‌پذیرد، مگر اینکه واسطه‌های خیر، یعنی محمد و آل او را شکر گزارند. پس خدا بخشی از شکر خویش را اعتراف به واسطه خیر بودن آنان قرار داده و خواسته است که او را به خاطر این واسطه‌ها شکر کنند؛ زیرا این واسطه‌ها باب محضراو هستند و روشن است که هر کس از در وارد نشود، رانده می‌شود.

امثال این افراط و تفریط‌ها در سالکان نوپایی که قواعد سلوک را نمی‌دانند و از دانایان راه هم نمی‌آموزند، زیاد دیده می‌شود. اینان نه تنها خود به مقصد نمی‌رسند که رهن دیگر سالکان نیز می‌گردند؛ زیرا چه بسا به خاطر زنی سلوکی‌شان الگو قرار می‌گیرند. به هر حال رعایت خلق جدا از رعایت حق الهی نیست. خدای متعال آدمی را به رعایت مطلق حقوق - نسبت به خود یا خلق خود - فرمان داده است. مگر خلق خدا عیال خدا و نان خوراو نیست؟

۱. «عن عمار الدهنی قال: سمعت علی بن الحسین علیه السلام يقول: ... يقول الله تبارک و تعالی لعبد من عبیده یوم القیامه: أشکرت فلانا؟ فیقول: بل شکرتک یا رب، فیقول: لم تشکرنی إن لم تشکره، ثم قال: أشکرکم لله أشکرکم للناس.» (کافی، ج ۲، ص ۸۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۱۰)

و نیز نسبت به علوم و معارف و عبادات، اهل سنت می خواهند بدون وساطت و راهنمایی محمد و آتش روی به سوی خدای سبحان کنند. خداوند هم همهٔ معارف و عباداتشان را به خودشان برگرداند و از آنان نپذیرفت مگر با تسلیم در برابر اولیایش و تعلم از آنان و توجه به آنان که هر چه با وساطت آنان نباشد مردود است و وبال صاحبش خواهد بود.^[۱] انکار حق مردم نیکوکار که نعمت از راه آنان به دست انسان رسیده است، اثری از این شبههٔ منحوس است که شوربختانه در دل بعضی از دوستان خوب ما نیز نفوذ کرده است، بدون اینکه ریشه و حقیقتش را بدانند. ما از ریشهٔ این شبههٔ خطرناک پرده برداشتیم تا از ابتلای به آن پرهیز کنند. و تنها خدا حافظ آدمی است.

سزاوار است در این باره روایتی شگفت را نقل کنم که وافی به مقصود است. این روایت را در کتاب تحف العقول یافتیم. این کتاب نوشتهٔ یکی از علمای پیشین شیعه، یعنی فاضل گرانددر حسن بن علی بن شعبه است و کتابی است که چشم روزگار مانندش را ندیده است و نویسنده اش چنان مقامی دارد که شیخ مفید رحمته الله علیه از کتاب او نقل کرده است.

روایت چنین است: «مردی بر امام صادق رحمته الله علیه وارد شد. امام پرسید

۱. نویسنده از ضرورت رعایت حقوق مردم به بایستگی رعایت حقوق وسائط فیض الهی که برترین پرستندگانند پل زده است. بدین گونه نویسنده فرجام کتاب خویش را که دربارهٔ سلوک الی الله است با ضرورت رعایت ارتباط عمیق با محمد و آل محمد عطا آگین ساخته است. جای بسی شگفتی است که کسی یا کسانی بخواهند به مقام وصال حق نائل آیند و از درب خانه اهل بیت رحمته الله علیهم وارد نشوند، با اینکه همگان می دانند که شخص رسول خدا تمسک به آنان را در کنار تمسک به قرآن کریم مایه نجات معرفی کرده است. بر این اساس غیر موالیان اهل بیت از تمسک به ثقلین محروم اند و لذا از قافله سالکان حقیقی جا مانده اند و قدم از قدم برنداشته، به هیچ درجه‌ای از کمال دست نیافته اند. اینان گرچه در پردازش عبارات عرفانی یا گفتن اشعار عشقی خامه‌ای توانا و زبانی گویا داشته باشند، از کمال و معرفت بویی نبرده و نمی‌برند که وصال حق را به پندار و دعوی ندهند.

این مرد از چه گروهی است؟ گفت: من از دوستداران و هواداران شما هستم. امام فرمود: هیچ بنده‌ای تا خدا را ولی و سرپرست خود قرار ندهد، او را دوست ندارد و هیچ بنده‌ای خدا را ولی خود قرار نمی‌دهد جز اینکه خدا هم بهشت را برای او واجب می‌سازد. سپس فرمود: از کدام دسته از دوست‌داران ما هستی؟ مرد ساکت شد، ولی سدید که در مجلس حضور داشت پرسید: ای پسر رسول خدا! مگر دوستداران شما چند دسته‌اند؟ فرمود: دوستداران ما سه گروهند: آنان که ما را در ظاهر دوست دارند، اما در سرّ و پنهان دوست ندارند، و آنان که ما را در سرّ و پنهان دوست دارند، اما دوستی خود را آشکار نمی‌کنند و طبقه سوم کسانی‌اند که در پنهان و پیدا ما را دوست می‌دارند. گروه سوم، برتر و ممتازند و آب گوارای پاکیزه نوشیده‌اند و تأویل قرآن و حرف آخر و سبب اسباب را دانسته‌اند. آری اینان اند گروه برتر. فقر و نیاز و مصائب گوناگون به سوی ایشان، شتابنده‌تر است از اسبان تیزرو. برهنگی و تنگدستی گریبانشان را می‌گیرد و از شدائد بر خود می‌لرزد و همواره در محنت و آزمون‌اند. اینان مجروح و سریدارند و در سرزمین‌های دور افتاده می‌زیند. اما خدا بیمار را به وسیله آنان شفا می‌دهد و تهی دست را توانگر می‌کند. به برکت آنان یاری می‌شوید و باران می‌بارد و روزی می‌خورید. شمار ایشان کمترین است، اما قدر و منزلتشان در پیشگاه حق، بزرگ‌ترین است. اما گروه دوم، پست‌ترین گروه است؛ همانان که ما را تنها در ظاهر دوست دارند. اینان به روش پادشاهان زندگی می‌کنند، زبانشان با ما است و شمشیرشان بر ما. گروه سوم که در پنهان ما را دوست دارند ولی بر زبان نمی‌آورند، حد میانه‌اند. به جان خودم سوگند که اگر آنان به واقع و از صمیم قلب

دوستدار ما باشند، به حتم روزه‌داران روز و عابدان شب خواهند بود و اثر عبادت را در چهره‌هایشان می‌دیدید. اینان اهل تسلیم و اطاعت‌اند. آن مرد گفت: من از دوستان شما در نهران و عیانم. امام صادق علیه السلام فرمودند: محبان ما در عیان و نهران نشانه‌هایی دارند که بدان شناخته می‌شوند. آن مرد پرسید: آن نشانه‌ها چیست؟ امام فرمود: نخست اینکه به توحید، آنچنان که شایسته است، معرفت دارند و آن را نیک آموخته‌اند، و پس از آن ایمان دارند به آنچه ذات او است و آنچه صفت او است و سپس ایمان را با همه حدود و حقایق و شرایط و تأویلش دانسته‌اند. سدیدر گفت: ای فرزند رسول خدا، من از شما نشنیده بودم که ایمان را بدین صفت شرح کنید. حضرت فرمود: آری ای سدیدر. پرستشگر را نرسد که بپرسد ایمان چیست، مگر اینکه بداند ایمان به کیست. سدیدر گفت: یابن رسول الله، اگر دوست دارید، آنچه را که فرمودید شرح دهید. امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس بیندارد که خداوند را با توهم دل‌ها و عقل‌ها می‌شناسد، مشرک است و هر کس بیندارد که خدا را به نام - نه به معنا - می‌شناسد به طعنه و اشکال به خود اعتراف کرده است؛ زیرا صرف نام حادث است و پدیده، و هر کس بیندارد که نام و معنا را با هم می‌پرستد، برای خدا شریک قرار داده است و هر کس بیندارد که صفت را - بدون ادراک ذات - می‌پرستد به نادیده حوالت داده است و هر کس بیندارد که صفت و موصوف هر دو را می‌پرستد، توحید را باطل کرده است، زیرا صفت غیر موصوف است، و هر کس که موصوف را به صفت نسبت دهد، بزرگ را کوچک شمرده است و خدا را آنچنان که شایسته او است، قدر ندانسته است. از ایشان پرسیدند: پس راه توحید و یگانه پرستی چیست؟

فرمود: راه کاوش باز است و جست و جو ممکن و چاره جویی فراهم است. شناخت ذات آنچه عیان است پیش از شناخت صفت او است و شناخت صفت آنچه نهان است پیش از شناخت ذات او است. پرسیدند: چگونه ما ذات آنچه عیان است پیش از صفتش می شناسیم؟ فرمود: او را می شناسی و می دانی؛ خودت را نیز با او می شناسی و خود را از پیش خود و به وسیله خود نمی شناسی و می دانی آنچه در جان تو است برای او و به سبب او است؛ چنانکه برادران یوسف به یوسف گفتند: ”راستی تو، خودت یوسفی؟ گفت منم یوسف و این است برادر من.“^[۱] آنان یوسف را به خود او شناختند و به وسیله دیگری شناختند و از پیش خودشان او را توهم نکردند. آیا نمی بینی که خداوند می فرماید: ”شما را نرسد که درخت آن را برویانید“^[۲]؟ خداوند در این آیه می فرماید: شما حق ندارید از پیش خود امامی ساخته و نصب کنید و او را به هوای دل و خواست خود بر حق بخوانید. سپس امام صادق علیه السلام فرمود: خدا در روز قیامت با سه کس سخن نمی گوید و به آنها نظر نمی کند و آنان را پاک نمی سازد و آنان را عذابی دردناک است: هر کس درختی برویاند که خدایش نرویانده است؛ یعنی کسی که امامی را نصب کند که خدا او را بدین کار نصب نکرده است و کسی که امامی را که خدا معین و نصب نموده است، انکار کند و کسی که بپندارد این دو کس در اسلام سهمی دارند و اجری می برند با اینکه خداوند می فرماید: ”پروردگار تو هر چه بخواهد می آفریند و برمی گزیند و آنان اختیاری ندارند.“^[۳] و اما در شرح صفت ایمان، امام علیه السلام فرمود:

۱. سوره یوسف آیه ۹۰.

۲. سوره نمل، آیه ۶۰.

۳. سوره قصص، آیه ۶۹.

ایمان، اقرار و کرنش در برابر خدا است، همراه خواری و اعتراف به بندگی و تقرب به حضرتش و انجام خالصانه و همراه با شناخت همه واجبات، از خرد و کلان، از اقرار به توحید تا پایین ترین طاعات به ترتیب اهمیت، همه همراه هم و در پیوند با هم. و هرگاه بنده‌ای آنچه را که خدا بر او واجب ساخته است - آن گونه که شرح دادیم - به جا آورد، او مؤمن است و شایسته وصف ایمان و مستحق ثواب و پاداش. و این برای آن است که معنای ایمان، اعتراف و اقرار است و معنای اعتراف، تصدیق و تأیید همه طاعات، چه کوچک و چه بزرگ، همه با هم و در پیوند با یکدیگر. پس مؤمن از صفت ایمان بیرون نمی‌رود به آنچه شایسته مؤمن نیست. و همانا مؤمن با انجام واجبات و ترک گناهان کبیره شایسته نام و حقیقت ایمان می‌گردد. اگر طاعت‌های کوچک را ترک نماید و گناهان صغیره را مرتکب گردد، تا وقتی به ترک واجب بزرگ و انجام گناه کبیره مبتلا نشده است، از ایمان بیرون نمی‌رود و تارک ایمان به حساب نمی‌آید. و دلیل این مطلب، این سخن خدا در قرآن است: «اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید دوری گزینید، بدی‌های شما را می‌پوشانیم و شما را در جایگاهی ارجمند وارد می‌سازیم.»^[۱] مقصود آمرزش گناهان صغیره است و اگر شخص یک گناه کبیره را مرتکب شد، مسئول همه گناهانش - کبیره یا صغیره - خواهد بود و بر همه آنها عقاب می‌شود و عذاب می‌بیند. این است شرح صفت ایمان و صفت مؤمنی که شایسته پاداش است.»^[۲]

آنچه می‌خواستیم از حدیث کتاب تحف العقول بیان کنیم، پایان یافت. البته این روایت تتمه‌ای نیز دارد که طالب آن، باید به آن

۱. سوره نساء، آیه ۳۳.

۲. تحف العقول، ص ۳۲۵.

کتاب مراجعه کند. این روایت شریف در موضوع تقسیم بندی محبت اهل بیت علیهم السلام که حقیقت ایمان است، مشتمل بر مطالبی است که در هیچ حدیث دیگری نیست و چنین منظم نیامده است؛ گرچه از انضمام روایات مختلف به یکدیگر، همین مطلب استفاده می شود. آری؛ روایات اهل بیت علیهم السلام با یکدیگر تفسیر می پذیرند و در تضاد نمی باشند و اگر اختلافی دیده می شود، به علت نشناختن جایگاه هر یک است؛ زیرا هر روایتی ناظر به مقامی از مقامات است و دیگر مقامات را به اشاره می گوید، تا هر کس نصیب و بهره خویش را برگیرد. «هر گروهی آبشخور خود را می دانست. از روزی خدا بخورید و بیاشامید ولی در زمین فساد و تباهی نکنید.»^[۱]

۱. سوره بقره، آیه ۶۰.

باب یازدهم درجات و مراتب ایمان

اهل ایمان را درجاتی است که در آن درجات بریکدیگر برتری می جویند. این بحث درباره تعداد درجات اهل ایمان و سهم هریک از آنها از ایمان است و اینکه مثلاً مقداد ﷺ در درجه هشتم است و ابوذر که خدایش رحمت کند، در درجه نهم و سلمان ﷺ در درجه دهم که این آخرین درجه است و بالاتر از سیاهی رنگی و پس از آبادان شهری نیست. در کتاب کافی از عبدالعزیز قراطیسی نقل شده است که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای عبدالعزیز، ایمان ده درجه است، همانند نردبان که پله پله از آن بالا می روند. آن کسی که بر روی پله دوم است نمی تواند به آن کس که بر پله نخست است بگوید تو هیچ نداری، تا اینکه خود به درجه دهم برسد. بنابراین هیچ گاه کسی را که از تو

پایین تر است ساقط مکن؛ وگرنه آن کس که از تو بالاتر است تو را ساقط می‌کند و فرو می‌افکند؛ بلکه هر گاه کسی را دیدی که از تو پایین تر است، با مدارا و نرمی، دست او را بگیر و تا درجه خود بالا بیاور و هرگز آنچه را که طاقت ندارد و نمی‌کشد بر دوش او مگذار که با این کار او را می‌شکنی، و هر کس مؤمنی را بشکند، بر او است که شکستگی او را جبران کند.^[۱]

درود خدا بر محمد و آل پاکش باد.

[مرحوم بحرانی در اینجا به اثر پایان داده و چنین نوشته است:]
سرنوشت مانع از آن شد تا نوشتار را کامل کنم، از پروردگار سبحان مسألت دارم که توفیق اتمام سخن را به فردی شایسته عنایت فرماید، و جز مردمان پست کسی از رحمت خداوند نومید نمی‌گردد.

۱. «عن عبد العزيز القراطيسي قال: قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا عبد العزيز إن الإيمان عشر درجات بمنزلة السلم يصعد منه مرقاة بعد مرقاة فلا يقولن صاحب الاثنین لصاحب الواحد لست على شيء حتى ينتهي إلى العاشر، فلا تسقط من هودونك فيسقطك من هو فوقك، وإذا رأيت من هو أسفل منك بدرجة فارفعه إليك برفق ولا تحملن عليه ما لا يطيق فتكسره، فإن من كسر مؤمنا فعليه جبهه.» (كافي، ج ۲، ص ۴۵)

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. صحیفه سجادیه.
۴. الکنی و الألقاب، قمی، شیخ عباس (۱۳۵۹هـ)، انتشارات کتابخانه صدر.
۵. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، شهید ثانی (۹۶۶هـ)، انتشارات اسلامیة، تهران.
۶. تفسیر امام حسن عسکری، منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، انتشارات موسسه تاریخ عربی، بیروت.
۷. شرح اسماء الله الحسنی، سبزواری، ملاحادی انتشارات بصیرتی، قم.
۸. المعیار و الموازنه فی فضائل الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، اسکافی، محمد بن عبد الله (۲۴۰هـ).
۹. جوامع الجامع، طبرسی، فضل بن حسن بن فضل (۵۴۸هـ)، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۰. الفرج بعد الشده، تنوخی، ابوعلی محسن بن ابوالقاسم علی (۳۸۴هـ)، انتشارات دار صادر، بیروت.
۱۱. میزان الحکمه، محمدی ری شهری، محمد، انتشارات دار الحدیث، قم.
۱۲. اعیان الشیعه، علامه امین عاملی، محسن (۱۳۷۷هـ)، انتشارات دارالتعارف.
۱۳. فتح القدير الجامع بین فنی الروایه و الدرايه من علم التفسیر، شوکانی، محمد بن علی بن محمد (۱۲۵۰هـ)، انتشارات دار ابن کثیر، دمشق.
۱۴. الذریعه إلى حافظ الشریعه، گیلانی، رفیع الدین محمد بن محمد مؤمن (قرن ۱۱)، انتشارات دار الحدیث، قم.
۱۵. الفصول المختاره، مفید، محمد بن محمد (۴۱۳هـ)، نشر کنگره شیخ مفید، قم.
۱۶. کمال الدین و تمام النعمه، شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (۳۸۱هـ)، انتشارات اسلامیة، تهران.
۱۷. منیه المرید، شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۹۶۶هـ)، انتشارات دفتر تبلیغات، قم.
۱۸. التحصین فی صفات العارفين، ابن فهد حلی، احمد بن محمد، (۸۴۱هـ)، انتشارات مدرسه امام مهدی (عج)، قم.
۱۹. روضه الواعظین و بصیره المتعظین، فتال نیشابوری، محمد بن احمد (۵۰۸هـ)، انتشارات رضی، قم.
۲۰. عده الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد حلی، احمد بن محمد (۸۴۱هـ)، انتشارات اسلامیة.
۲۱. معانی الاخبار، ابن بابویه، محمد بن علی (۳۸۱هـ)، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۲. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، صفار، محمد بن حسن (۲۹۰هـ)، انتشارات کتابخانه آیه الله المرعشی النجفی، قم.

■ فهرست منابع

۲۳. عیون الحكم و المواعظ، لیثی واسطی، علی بن محمد، محقق: حسین حسنی بیرجندی، دار الحديث، قم.
۲۴. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (۳۸۱هـ)، انتشارات اسلامیه، تهران.
۲۵. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق علیه السلام، انتشارات مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۲۶. وسائل الشیعه، شیخ محمد حسن الحر العاملی (۱۱۰۴هـ)، انتشارات مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۲۷. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین الهندی (۹۷۵هـ)، انتشارات مؤسسه الرساله، بیروت.
۲۸. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابو عبد الله محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی (۵۸۸هـ)، انتشارات مکتبه حیدریه، نجف اشرف.
۲۹. اختیار معرفه الرجال، شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰هـ)، انتشارات مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۳۰. أمالی، شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه القمی (۳۸۱هـ)، انتشارات دار الثقافه، قم.
۳۱. مسند أحمد، محمد بن حنبل، تحقیق: أحمد محمد شاكر، انتشارات المعارف، قاهره.
۳۲. التوحید، شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۸۱هـ)، انتشارات جامعه مدرسین، قم.
۳۳. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیّه، محمد بن علی بن ابراهیم احسانی (۹۰۱هـ)، انتشارات سید الشهداء علیهم السلام، قم.
۳۴. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۸۱هـ)، انتشارات امیر، قم.

۳۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، طبرسی، فضل بن حسن بن فضل (۵۴۸هـ)، انتشارات اعلمی، بیروت.
۳۶. غرر الحکم و درر الکلم، عبد الواحد بن محمد آمدی، انتشارات اسلامیة، قم.
۳۷. الکافی، ثقة الإسلام کلینی، أبي جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (۳۲۸هـ)، تحقیق: علیاً کبر غفاری، انتشارات اسلامیة، تهران.
۳۸. مکارم الأخلاق، طبرسی، فضل بن حسن بن فضل (۵۴۸هـ)، انتشارات شریف رضی، قم.
۳۹. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۱۱۰هـ)، تحقیق: جمعی از محققین، انتشارات اسلامیة، تهران.
۴۰. مصباح المتهدج، شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن (۴۶۰هـ)، انتشارات موسسه فقه شیعه، قم.
۴۱. الجواهر السنیة فی الاحادیث القدسیة، الحر العاملی، محمد بن حسن (۱۱۰۴هـ)، انتشارات کتابخانه مفید، قم.
۴۲. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۸۱هـ)، انتشارات جامعه مدرسین، قم.
۴۳. مکاتیب الرسول صلی الله علیه و آله، احمدی میانجی، علی (۱۴۲۱هـ)، انتشارات دار الحدیث، قم.
۴۴. عیون أخبار الرضا، شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۸۱هـ)، انتشارات اعلمی، بیروت.
۴۵. المحاسن، برقی، احمد بن محمد بن خالد (۲۸۰هـ)، انتشارات اسلامیة، قم.
۴۶. الخصال، شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۳۸۱هـ)، تحقیق: علی أكبر غفاری، انتشارات جامعه مدرسین، قم.
۴۷. تحف العقول عن آل الرسول عليهم السلام، الحرانی، ابی محمد بن حسن (قرن ۴)، انتشارات موسسه نشر اسلامی، قم.

■ فهرست منابع

۴۸. الامالی، شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن (۴۶۰هـ)، انتشارات دار الثقافة، قم.
۴۹. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، میرزا نوری طبرسی، حسین (۱۳۷۰هـ)، انتشارات مؤسسه آل البيت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قم.
۵۰. الاحتجاج علی أهل اللجاج، طبرسی، احمد بن علی (۵۶۰هـ)، تحقیق: محمد باقر خراسان، انتشارات مرتضی، مشهد مقدس.
۵۱. تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن حسن (۴۶۰هـ)، انتشارات اسلامیه، تهران.
۵۲. تحف العقول عن آل الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حرانی، محمد بن حسن (قرن ۴)، انتشارات موسسه نشر اسلامی، قم.

